بسم الله الرحمٰن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علیٰ رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین ۔ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

اما بعد فقیر چون بار دیگر سنه ۱۲۳۳ هجری سیزدهم ماه رجب روز دوشنبه بشرف ملازمت زبدة المفسرین خلاصة المحققین جامع علوم ظاهری واقف فنون باطنی سیدنا و مرشدنا و هادینا حضرت مولانا مولوی شاه عبد العزیز صاحب دهلوی قدس الله اسرارهم مشرف گشت و بعد چهار روز استجازت کتابت بعضے از فواید قولے و فعلے آنحضرت که احصائے جمیع آن دشوار است کرده یافته از روز جمعه شروع نمود و بالله التوفیق روز دوشنبه بعد عصر در اثنائے مشی که معمول حضرت است شرف قدمبوس حاصل کرد بعد استفسار خیر و عافیت جسمانی و روحانی و اهلی و مالی از کسب اشغال وغیره پرسیدند عرض داشتم که ان شاء الله العزیز عرض خواهم داشت دو روز علی الاکثر پیغام و سلام علما و مشایخ و اشتیاق قدمبوس و صحبت احباء خود مثل مولوی عسکری و غلام انبیا خان صاحب وغیره و محبت و جان نثاری اکثر عقیدت مندان و صحبات نسبت بحضرت و مریدان خصوصاً منشی نعیم الدین خان صاحب محبتی و عزیزی شیخ لطف علی و شیخ مبارک الله وغیره انچه بیاد می آمد مجملاً و مفصلاً گذارش ساختم

و در تجویز مکان سکونت و آوردن اسباب بے صاف نمودن گذشت ارشاد شد باعتبار سوره آخر سورة اذا جاء که آنرا سوره نصر و فتح میگویند است خبر بیقام اجل آنحضرت صلعم بود و جهت آنکه چون انواع نصرت بحضرت رسید و آنچه مطلب از بعثت بود بحصول انجامید حالا بیا ارشاد شد که آنحضرت مصداق خبر خلافت حضرت آدم و تتمه آن از چهار نوع بود هر یک عرض داشت که سوائے تفسیر ظاهر از آیات و احادیث و اقوال بزرگان نکات و لطایف که ارشاد میشود و بزرگان سلف فرموده اند مقصود گوینده هم بوده باشد یا از قبیل فهمید عشاق از اقوال و احوال مختلفه شعرا مثل خسرو و سعدی و حافظ حالت فنا و بقا و راز دنیا خود است ارشاد شد مطلب قرآن که علم الهی است حاوی جمیع معلومات ازلی و ابدی است و او تعالی بے شبه بیدا است که فلان این مطلب خواهد فهمید آنچه همه مے فهمند خواهد بود و باقی بخیر در بیت ضمن ذکر سعدی و فصاحتش و اکثر ساده گوئیش با کیفیت دور و در شعر عاشقانه اش و بنوع بیان و بعض مضامین خویش بالبسیار اشعار سعدی و قدر علم آن بزرگ ملاقات خسرو در پیریش در وقت شباب و کرامات سلطان المشائخ با سعدی و خسرو در مقدمه طعام در دهلی و باز طلبیدن سلطان خلجی سعدی را از شیراز و بنیاد نقش جوابش که مقصود طلب من بود از خسرو حاصل است و باره ذکر حال حافظ که اکثر فوائد سلوک در شعر میگوید و عالم و متقی و مرید شاه بیرنگ نامے بود و شراب نمی خورد و چون امیر تیمور بعد فتح شیراز و کشتن شاه شجاع نام آوران شهر را بطور تبرک به بخارا برد حضرت نقش بند حیات بود ملاقات حافظ ثابت و معروف اما استفاده اش مجهول ارشاد شد که یاد دارم روبروی والد ماجد شخصے حال خود بیان کرد که در شیراز بطور سیاحت رفتم قبر سعدی اندرون شهر و قبر حافظ بیرون است اکثر رندان و مے خواران در انجا جمع میشوند و جائے خوب است حافظ خود گفته ع که زیارت گه رندان جهان خواهد بود همراهان شهر مراجعت نمودند مرا هوا خوش آمد ماندم و گفتم اے حافظ امروز مهمان توام و خرچ راه ندارم و گرسنه هم هستم قریب پهر شب باز یا گذشته بود که دیدم یک مشعل روشن معه یکخوان بر سر آدم یک کس مے آید اول خطر تاک شدم آخرش چون قریب آمد آواز داد که مهمان حافظ کجاست چون همین من بودم در باز کردم و حقیقت پرسیدم گفت همین که خسپیدم دیدم حافظ میفرماید شخصے مهمان من شده گرسنه

وهیچ ندارد چیزے سر و بدہ بعد بیداری هرچند طعام تقسیم شده بود تلاش آنچه بهم رسیده آنست
پنج اشرفی هم داده بازگشت در جواب سائلے ارشاد شد جیتل بجائے دمڑی از قسم فلوس خورد
مضروبه در زمان سابق رائج بود و تنگه از قسم شاهات چنانچه حالا هم رائج بخارا است مریدے
معروض داشت که محبت خسرو با شیخ واقعیست ارشاد شد فی الواقع خسرو فرط محبت و فنا با شیخ
داشت و شیخ را هم رافت و محبت بحالش بسیار بود و فرمود که در وقت رحلت شیخ که مشغوف سماع بود
پس جنازه اش غزل سعدی ؎ سر و سیما بصحرا میروی نیک بد عهدیکه بے ما میروی
خواندند چنانچه جنازه متحرک گشت و دست هم کشیده تند بردن قدر گردید شیخ رکن عالم پیر مخدوم جهانیان
نبیره شیخ بهاء الدین ذکریا که نماز جنازه هم خوانده بود قوالان را موقوف ساخت و شیخ را مدفون
کرد درین ذکر مریدے را وجد درگرفت درین ضمن ذکر قدر علم خسرو و فوقیت او از شیخین سابق خصوصاً
در صنایع و بدایع و تعریف اعجاز خسروی و اشعار و الفاظ آن فرمودند و در جواب پسند فرمودند که
علم جامی از بیهار زیاده از تصنیفش معلوم میشود که محقق بود در فنون عربی تصنیفات ایشان معلوم
نمیگردد و ذکر نظامی گنجوی و خاقانی و انوری وغیره شعرائے سلف بود فرمود که در شعر نظامی درد
معلوم نمیگردد و عالمان که از تصوف و باطن بهره داشتند خوب با فره بودند و فرمود انوری در قصاید
و سعدی در غزل و فردوسی در مثنوی مثل پیغمبر بوده اند یعنی اتباع ایشان میکنند درین ضمن –
فرمودند که وقتیکه چهارده ساله بودم و فرامیر نے شنیدم خبر شده که شاگرد و خلیفه والدم بودند فرامیر هم
مے شنیدند روزے در عین مجلس سرود و فرامیر بنده را طلبیدند رفتم دیدم متحیر گشتم ناچار نشستم نوعے
از وجد بود و این غزل مذکور مے شد ؎ از مدرسه بکعبه روم یا بمیکده ای پیر ره بگو که طریق صواب چیست
درین اثنا شاگردے از شاگردان که فاضل بودند یا طالب علم جدید پیش آمده پرسید که با شاگرد و مریدیها
هم حالا بفرمائید که بعد تحصیل علم کجا روم فرمودند که اول بمیکده بعد ازان بکعبه باید رفت بنده هم بعد
آنکه والد ماجد بنده طعام مے خورند آنحضرت میدانند حالا هرچه مرضی باشد فرمودند که برائے
شنوانیدن سماع طلبیده بودم که خوش میشدند حالا اختیار است چون بخانه آمدم عند الطعام

حضرت والا نقل کردم بسیار تبسم کردہ فرمودند آئے لطف ہمین است کہ اول بہ بگیدہ بعد ازا
باید رفت فریدے عرضداشت کہ نسبت مصطلحہ چہ معنی دارد ارشاد شد کہ ہمین کیفیت حالہ
گویند بہر رنگے کہ باشد باز عرض کرد کہ حضور چہ معنی دارد ہمین یکسوئی را میگویند فرمود کہ شما خواندہ
علم حضوری و علم حصولی میدانید و ما سوائے علم ذات و صفات خود علم حصولیست مثلا ہمہ آنچہ کا حادث
فہمیدہ بود و نیز این لفظ گاہے شنیدہ انکہ بعد فنا و بقا خود را ہم مظہرے از مظاہر میداند ارشاد
یکسو شدن طبیعت نوعے از حضور است یا مقدمہ آن ارشاد شد آنچہ در ابتدا ازین قسم میشود
اعتبار ندارد زود زایل میشود و در انتہا زایل نمیشود بلکہ زوال التفات میشود بلکہ کاملی ترین آنہا
کمتر میباشد التفات ہم زایل نمیشود ارشاد شد مقصود چشتیان اخراج قوت عشقیہ است در اول
بازی کنند آنچہ ممدات نسبت از ذکر جہر و سماع وغیرہ میکنند و آنچہ مضرات آنست ازان اجتناب مے نمایند
میگویند چون عشق حاصل شد حضور و انکسار ہمہ خواہد شد و مقصود نقشبندیان حصار نقش ولدار و لقہ
گویا تصحیح خیال لہذا آنچہ ممدات است از خاموشی و اجتناب از مضرات مثل ذکر جہر و سماع وغیرہ مے نمایند
میگویند از استقرار حضور فنا و بقا و عشق ہمہ خواہد شد و مقصود قادریان تصقیل و انکسار نفس است
میگویند چون صاف شد آنچہ مقابل آنست جلوہ گر خواہد شد فریدے عرضداشت کہ نسبت عشقیہ با
انکسار ضد است با جمع میتواند شد ارشاد شد کہ جمع میتواند شد چنانچہ در کمال محبت پیش معشوق بلحاظ
عظمت شان او خود را ناچیز و حقیر میداند و گویا نمیباشد ؎ بلبلے برگ گل خوشرنگ در منقار داشت
ہر زبان بانگ و نوا صد نالہہائے زار داشت ؛ گفتمش در عین وصل این نالہ و فریاد چیست
گفت ما را جلوۂ معشوق درین کار داشت ؛ باز عرض کرد کہ این چنین حالہا عاشقانرا بتصور
خیال این معنی با دست میدہد ارشاد شد نہ بلکہ حاصے وست میدہد بے تصور چنین امورات لاکن
باعث ہمین است اگرچہ علمش او را بالفعل نشدہ فریدے در ضمن ذکر فرط محبت و اعتقاد عموم خلایق
از علما و صلحا و زہاد و عباد بلکہ رقاصان و قوالان و طوایفان کہ بتسبیح یا بخریر برائے حصول مطلب خود
باوجود تنازع و تباین کہ مورث عداوت است بخوانند و عوام و خواص توسل مینمایند عرضداشت شاید کہ

فہرست مضامین ملفوظات حضرت مولانا مولوی حافظ شاہ عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی قدس اللہ سرہ

صفحہ (لاحق بہ ستون اول)
۶ ۷ ۸ ۸ ۸ ۹ ۹ ۹ ۹ ۹ ۹ ۹ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۱ ۱۱

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علیٰ رسولہ محمد والہ وصحابہ اجمعین اما بعد خاکپائے بزرگان دین کمترین محمد بشیر الدین صدیقی قاضی ابن مولوی حافظ محمد عبد الہادی میرٹھی غفر اللہ ذنوبہما دستہ اللہ ہما بخدمتہ بابرکت ناظرین با تمکین نسخہ طیبات ہذا عرض پرداز ست کہ چون احقر از حین طالبعلمی بحصول کلام اولیاء کرام و ملفوظات اصفیاء عظام در سر داشت خصوصاً بر تصانیف مقتدائے اعلام و پیشوائے اولیاء کرام حضرت مرشدنا و مقتدانا مولانا مولوی شاہ عبد العزیز صاحب محدث دہلوی قدس اللہ اسرارہم و نیز دیگر بزرگان والاشان کہ این قلیل البضاعت و احقر خدام و نیز اکابر این گمنام از قدیم الایام طوق ارادت و تلمذ آن خاندان عالی شان در گردن داشتہ و ہموارہ این نسبت را موجب فخر انگاشتہ بنا برعلیہ چنان شوقے رو دادہ بود کہ دائما جستجو مے بودم و اگر جائے نشانے ازان مے یافتم بہ جستجو مے توانستم خواہی کثیر و خواہ یسیر بدست مے آوردم چنانچہ بسیارے از کتب و رسالہ ہائے مختلفہ بدست آوردم کہ انشاء اللہ العزیز بر اشاعت آن خواہم نمود لیکن از مدت مدید و عرصہ بعید بیرا مون خاطر آن بود کہ اگر کسے از تلامیذ یا ارادت جناب شاہ صاحب ملفوظات طیبات ... باشد حاصل نمایم الحمد للہ کہ بموجب من جد وجد بعد مدتے از روئے دلی و خواہش قلبی حاصل گردید یعنے این نسخہ ملفوظات طیبات بحصول انجامید مگر افسوس از فسوس کہ بوسیدگی و کرم خوردگی کتاب مذکور نام نامی و اسم گرامی جامع ملفوظات ہذا دریافت نتوانست گردید البتہ از مطالعہ این کتاب فیض مستطاب بقدر مستنبط میشود کہ جامع این ملفوظات از مریدان ارشد و اخص الخواص آنحضرت قدس سرہ بودند کہ جناب المغفرت شان -

بغایت بیخ و الم گردید کما ھو مذکوراً فی آخر الکتاب ۔ الغرض چون احقر را این دولت بیبها و نعمت عظمے بحصول پیوست گوئی کہ روح بہ تن آمد و نعمت غیر مترقبہ رو نمود لیضحت عامۂ مسلمین بحکم الدّین النّصیحۃ تقاضاء آن کرد کہ این گوہر بیبہا را مخفی نباید داشت و نیز بعض اخوان و احبّاء اصرار فرمودند کہ ازین چنین فیض عام خلق اللہ را محروم داشتن کار دانش نیست ۔ بناءً علیہ بنظر افادہ عام مسلمانان برائے طبع کمر ہمت بستہ معرض طبع درآوردم و در طبع نسخہ موصوف محنت شاقہ کشیدم مگر تاہم بسبب دریدگی و پوسیدگی اصل کتاب بعض بعض جا سکوک باقی ماندند ۔ برائے درستی آن قلم برداشتن و کلام خود را بکلام بزرگان مخلوط ساختن سوء ادبی پنداشتم بجبور بحال خود گذاشتم علاوہ برین بعض بعض اغلاط از اہالیان مطبع ہم رو دادہ ۔ ازینجہت غلط نامہ بآخر کتاب متضم ساختن ضروری اوفتاد ۔ اکنون از ناظرین توقع آن دارم کہ اگر جائے غلطی یابند احقر یا جامع را ہدف سہم ملامت نسازند بلکہ موجود را غنیمت دانستہ جناب شاہ صاحب و مؤلف را و نیز بطفیل این ہر دو بزرگوار احقر را ہم کہ باعث اشاعت نسخہ گردیدہ بدعاء خیر یاد فرمایند و بگویند ۔ اللّٰھمّ اغفر لمولفہ ولمرشدہ ولمن سعٰی ولتصدّیٰ بطبعہ ولوالدیھم اجمعین ۔ برحمتک یا ارحم الرّاحمین
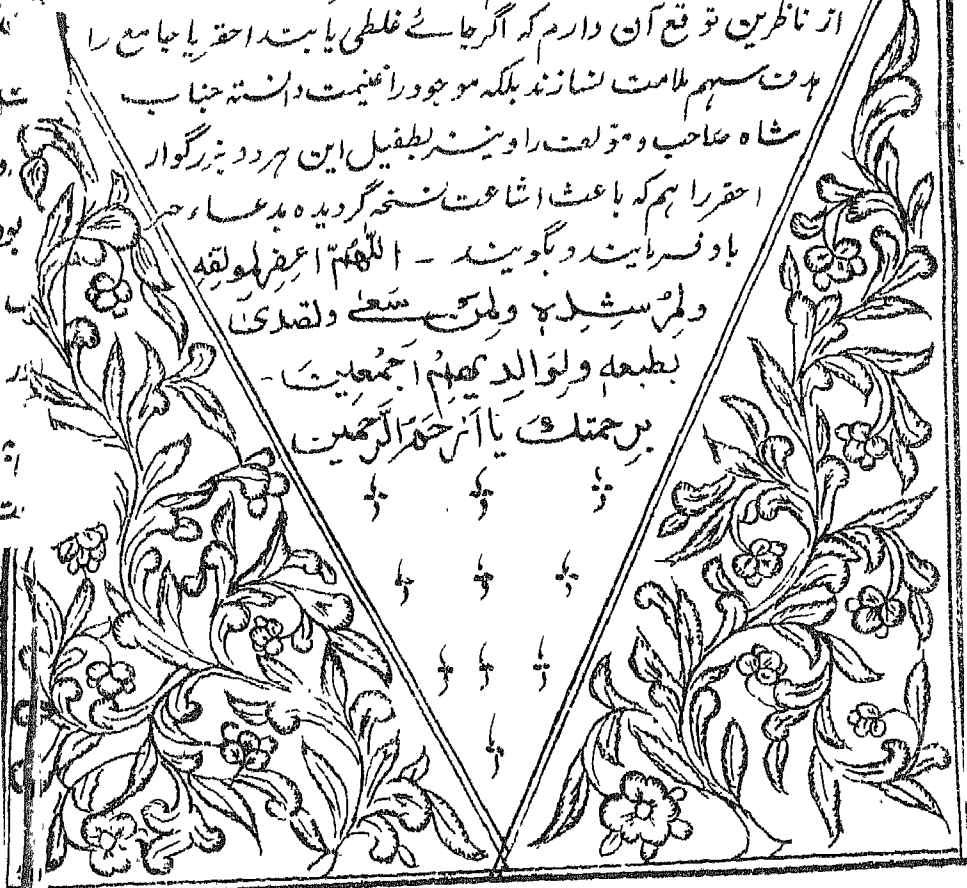
ی آنحدیث که بمال صحتش معلوم نیست که اذا احب اللہ الخ یعنی چون دوست میدارد او تعالے
خودرا سیفر باید یا جبرئیل ندا میکند در آسمانہا که فلان را او تعالی دوست میدارد تا آنکه دوست
رند همه اہل آسمان و زمین و چرنده و پرنده خواہد بود فرمود حدیث صحیح است لیکن بر بنده احسان مے
یاقت ندارد مُریدے عرضداشت که محبت با بندگان خاص که تشبیه بالیاری کرده اند ہم محبت خدا
ان گفت سوائے این معنی که للہ باشد فرمود آرے مُریدے عرض کرد که بعضے مریدان یا پیران
چنین کلمات در فرط محبت که میگویند مثل شاه سیدو یا شاه حسام الدین مصرع ٭ ٭
لفرمے ترسم مگر تو اللہی ٭ و گفتن سائے حامد شاه نگر را چه دخل در غلبه حال بوده باشد فرمود آرے
ر عرض کرد که او از غلبه حال زوال عقل است گفت نه بلکه نوعے از غلبه حال آنست که به یکطرف چندان
جه شود که جانب دیگر ملحوظ نه نماید یا در سرور و بسط کلمات بے ادبانه گوید چنانچه قصبه شبان در مثنوی
عرض کرد صحیح است فرمود خلاصه اش در حدیث آمده برخ سیاه که غلام حبشی بود باران السال نے
بید پیش نبی وقت رجوع کردند فرمود این طور غلامے است اگر دعا کند بارش میشود دیدند که در رآن
بزنت طلب نبی گفتند گفت خداوند خودرا اسباب داده مے آیم آمد درخواست کردند در صحرا رفت
ملقے انبوه بغرض باران و نیز سخن عجیبے که غلام حبشی خورد سال چه میکند و چگونه باران مے آید
عرض گفت اے خدایا کے گناه نمیکردیم که تو مارا حالا سزا میدہی یا تو حالا بخیل شدی ہمچنین مے
نبتی یا [illegible] آمده در حدیث آمده که شخصے در بیابان بود ہوائے خوش و سبزه دلکش دیاہو که
شت برائے چرانیدن هاکرد او ہیچ ندید این خوش خوش مے گفت اے خدا اگر ترا یابو بودی ہمراه یابوی
خود میچرانیدم نبی وقت گفت ہمچنین کلمات بے ادبانه مگو وحی آمد که ما ہر کس موافق عقال دیخواہیم
سید احمد از سادات قطبے ساکن رائے بریلی بزرگ زاده مرید و خلیفه حضرت که در حقش حضرت
یفرمودند که در خاندان مجددی نسبت آدمی با ستقرار خدا او را کرامت کرده و بسیار کسان در دہلی
از و منتفع میشوند عرض کرد که اللہ چه معنی دارد فرمود روز سه شنبه در تفسیر قل ہو اللہ گفته بودم که
اسم ذاتیست که جامع جمیع صفات کمال باشد و آنحضرت حق است و از حضرت غوث الاعظم

مرولیست که اسم اعظم همین اسم است که اگر در دل قایلش سوای الله نباشد باز عرض کرد که بنده را از جمله اسما ازین اسم اطمینان و تسکین زیاده حاصل میشود ارشاد شد شیخ ابو نجیب سهروردی عم و پیر شیخ شهاب الدین سهروردی را همین معمول بود که مرید را بعد درخواستش از شغل باطن پیش خود نشانده تلاوت نمود و نه نام باعتنے و حاصل آن بوجه احسن بترقیق و تحقیق میکرد و بهر نامے که ملتذ شدو مونس بنسبت از دیگر اسماء بسیاری شد تلقین همون اسم میفرمود در رفته رفته یا الله سیر سانیدند و الا سیفرمود حالا در تسبیح و تلاوت و نقل و خدمت فقرا مشغول باشید فرمود همه اسماء داخل درین

معنی اطمینان قلب

اسم اند الا ان بذکر الله تطمئن القلوب مریدے عرض کرد که معنی اطمینان چه باشد فرمود آرام گرفتن و از خطرات پریشان یکسو شدن یعنے خاطر جمعے مریدے در همراهی سنگریزه ها از هنگام مشی دور میکرد فرمود تا کسے بقصد لیه تضرر نیابد و نیز فرمود که در حدیث موجب ثواب آمده و بعضے را بکیه امر دور کردن خار خشک آمرزش شده جوان رعنائے در مشی وقت شب تلقی کرد بشفقت ملتفت

قصه شکار عبدالله

حالش شدند تذکره لطیفه بمیان کرد ارشاد شد که عبدالله نامی امیرے رفیق شجاع الدوله و مصاحبش بود روزے در نواح جونپور سگ در پے خرگوش رها کردند گرفت و چون آموخته بود بوے میکرد و نمیخورد نواب گفت اے عبدالله ببین که سگ هم نمیخورد جواب داد دیدم که سگ

صحبت ملا دو پیازه

نمیخورد باز فرمود ملا دو پیازه که خوش گوئے بود با بادشاه عباس صحبت ها داشت روزے بادشاه شکار بازے را در پے صیدے رها کرد چون درمیان این قوم نامهائے خوش و طیور بتهمت سنی و شیعی منسوب اند باز گفت که این سنی است ملا در جواب دیگری که نام قبیح داشت گفت شیعی باشد مریدے عرض کرد که خرق عادات و کرامات سلف که نقل میکنند از زر کردن خشت

سوال در باب خرق عادات و کرامات

و مشی علی الماء و علی الهواء و غیره راست است یا از جهت استمداد زمان و اختلاف روایات باین نوبت رسیده ارشاد فرمود مبالغه هم راه یافته لیکن خرق عادات بعضے مثل غوث الثقلین بتواتر رسید که انکارش نمی تواند شد و در زمان سابق بسیار بوقوع می آمد موجبش آنکه دخل در خرق عادات ریاضات شاقه را بسیار بود حالا انچنان ریاضت کم میشود مریدے عرض کرد کمال همین حضور

ادبقادا اتباع شریعت بعشق و شوق است فرمود آرے ارشاد شد اولیا چہار قسم مے باشند بعضے
ستغرق مثل عبدالحق ردولوی و عبدالقدوس گنگوہی ایشان را توجہ بطرف اتباع کمتر میباشد و بعضے
اہل خدمات ہمچو اقطاب و بعضے اہل تجرید و تفرید بعضے عرفا که مشاہد حق در ہر مظہر میباشند و تحقیق
یامی نمایند مثل شیخ اکبر و حضرت مجدد ہم پرسے عرض کرد بعضے اعمال که در حدیث ہم آمده اند برائے
یا مثل صلوٰة و ادعیه یا امور دین که واقع اند و تاثیر نمیکنند ارشاد شد جواب آن علما از سه وجه میدہند
یے آنکه شرائط مفقود اند اذا فات الشرط فات المشروط دویم آنکه در حدیث چنین آمده که درین
اینہم خواص ہست نه آنکه خواه مخواه چنین خواہد شد اگر اجابت چنین میشود محذور عظیم لاحق مے شد
یے آن دعا را کرده آب بارش میخواست دیگر برائے مصلحت خود میداد آن میخواست علی ہذا القیاس سیوم
یب تحقیق و آن آنست که بسبب بعض کثرت ظلمات نورانیت دعا نتیجه بین کمی دہد چنانچه در برشکال اسباب درجا
ی مے نہند تر میشود و پیوست چندان کار خود نمیکند و برعکس آن در موسم گرما ہمچنین چون جوار ظلمات
صی یا دیگر وجوہات تر میشود استجابت و عالم میشود یا میشود مفہوم نمیگردد و نیز اجابت قدرے خدائے
ید یا بسبب بعض مصلحت دیگران با دعا اثیر باید در جواب شخصے فرمود سعدی میگوید ؎

آن نیم که حلال و حرام بشناسیم
شراب با تو حلال است آب بے تو حرام

حمد علی شاہ عرض کرد که حضرت بعد ختم قرآن باز شروع کردند از چه راه است ارشاد شد در حدیث
که خوشحال آنکه چون بمنزل رسد باز بار بر بندد و معنی آن شدند که چون قرآن شریف تمام کنند باز شروع
بہذا میخوانند ارشاد شد معمول الدعاجه آن بود که بعد ختم قرآن ہم حدیث میشد اینجا ہر دو اتفاق مے
دہر دیان چنانچه در قرآن مثله فیشوند در حدیث نه و مارا ہم چنانچه در قرآن معنی ہائے عجیب
ب دست میدہد و آید میباشد در حدیث نه در حدیث موافق کتب بیان میکنم شخصے سوال کرد که حریر
پوشیدن مردان را درست است ارشاد شد حال حریر و زری بافت یکسان است بقدر دو چہار انگشت
شبه بزنان نباشد جائز است اگرچه برائے زینت باشد و چون مردان و زنان یک چیز را میکنند تشبه
ت باقی نمی ماند باز فرمود بالتبع جائز است نه باستقلال چنانچه کسے نقره یا طلا اگر کم ازین مقدار پوشد

حرام هست باز فرمود در بعضی تبع هم خلاف کرده اند بعضے تبع ابریشم را میدانند این صحیح نیست مگر تبع آنکه
از کلابتو مے سازند آن بقدر چهار انگشت اگرچه در پارچه خود مثل کلاه بود و یکے آنکه مثل چقن و پاپوش
وغیره باشد بالکل هر قدر که باشد جائز است مستفسری عرض کرد که روزگذشته جناب آنحضرت را بصورت
شریف دیدم و گویا که توجه فرمودند و بسیار ملتذ گشتم و قلب من از انوقت سبک گشته و محبت از ان
صورت بسیار مے یابم هم مریدے عرض کرد دیدن آنحضرت بصورت دیگر چه حکم دارد ارشاد شد درین
مقام مذاهب مختلفه اند نزد امام غزالی بهر صورت که بنید لیکن صورت آنحضرت دیدن اوست و اگر بصورت
دیگر یعنی سیاه فام پس محتاج تعبیر میشود در صورت اول نه و راجح همین مذهب است چنانچه شخصے بشکل
سیاه آنحضرت را دید مرشدش گفت در دین و ایمان تو نوعے خلل است و نزد محدثین در صورت
غیر داخل حدیث من رانی نشد آنکس عرض کرد تعبیر رویایم چیست بصورت حضرت ارشاد شد مومن بشکل
آنحضرت علیه السلام وجود مستعار یا هم باشی چون شبنم بدل از صورت او آفتاب طرفه دارد مریدے عرض کرد
که قرابت باشیعی دادن یا ستدن جائز است یا نه ارشاد شد علما ما وراء النهر قایل کفر و ارتداد آنها
اند هرگز جایز ندارند علما دیگر قایل بدعت و فسق نزد اینها جایز و نیز ارشاد شد بسیار مشکل در هند و قصبات
است شاگردے پرسید که در چاه فلان مسجد نجاست افتاده و شخصے بران مطلع شد و آن روز با کسے نگفت چنانچه
یکروز آب در مسجد و محله خرج شد فرمودند آوند نجس شدند آنکس عرض کرد خیلے دشوار است که همه اوند بیرون
کنند و اختلاط باهم واقع اگر یک بکس دور کنند باز از اختلاط نجس خواهد شد اگر عمل بحکم شافعی قلتین را آب
داشته شود که عند الضرورت جایز است البته نجات میشود آنحضرت فرمود که نزد حنفیه ناپاک شدند چون
دشوار باشد عمل بحکم شافعی که نیز حق دایر است خیر شخصے سوال کرد که عقیقه فرض است ارشاد شد نزد
ابو حنیفه و شافعی و مالک سنت است لیکن تاکید بسیار آمده اما نزد احمد فرض است برائے صبیه یک بز ماده
برائے کودک دو و استخوان نشکنند و گوشت سه حصه نماید یکے با قربا و یک بخانه و یک بمساکین پرسید
که مادر و پدر خورد یا نه ارشاد شد در کتابے ندیده ام اما برائے رسم نخورد بهتر است بعد هفت روز یا بیست
یک تا چهل یکروز والا هرگاهیکه خواهد میتواند شد نیت همچو قربانی کند لفظ عقیقه گوید یا قربانی واجب

شرط نصاب است و عقیقہ نہ باز ارشاد شد دعا وقت قربانی ہم آمدہ نوشتہ باید برو وقت ذبح
ل بسم اللہ بطور قربانی اگر یاد نباشد ہم میشود مثل نیت نماز بہتر آنست کہ پدر ذبح کند اگر
اشد جد یا عم یا ماور یا نایب ایشان ارشاد شد بہ تجربہ رسیدہ و نیز در کتب شافعیہ آمدہ کہ
لہ موافق چونکہ در وقت پریدن در دیگ انداز دکود ک خوش خلق میشود ارشاد شد معنی اللہ لمبیار
گفتہ اند صوفیہ پسند کردہ ہمین معنی اشتقاقیہ سیبو یہ را معنے اللہ آنکہ بوی ہر کسیں دلیہ نماید ارشاد شد
نزد ما تحدادا اجل بسنین و شہور مقرر است و نزد جوگیہ بنفوس پس او شان از دم کشی عمر خود را بزعم خود
یادہ مینماید چنانچہ بنفس شریف من قریب العصر شاہجہان میفرمودند کہ در بنای قلعہ دو جوگی مثل
وزہ مرغ برآمدند بعد تحقیق عمر شان معلوم شد کہ در عہد حضرت عمرؓ نہ صد سال برآمد مریدے عرض
کرد کہ پس تحقیق مطلب شان شد ارشاد شد ہمین قدر مقرر بود چنانچہ شاہ منور وغیرہ عمر دراز
یافتہ اند نقل سید علی ہمدانی خانقاہ معلے در کشمیر با جوگی و بحث آب شدن ہر دو نفی و اثبات و
بخان آب و بوی خوش و ناخوش و کمی اعضایش و اثبات عزیت اسلام مریدے عرض داشت
کہ از چہ راہ کمی اعضا ایشان پیدا نشد ارشاد شد آنجا محض نتیجہ ریاضت بود و آنجا بہ حضرت حق ارشاد
شد نزد محققین شیطان از قسم اجنہ است ذریت وغیرہ ہمہ دارد و ہمراہ ہر اولاد آدم ذریت او
ہم تولد میشود و شریک در اولاد و املاک میباشد و جواب عالمانہ مطابق معقول و منقول طالب العلم
مباحثے توجیہ احسن داد مریدے عرض کرد کہ ہمزاد کہ میگویند اصلش چیست و حقیقت او چہ
ارشاد شد کہ در حدیث ہمین قدر آمدہ کہ ہمراہ ہر انسان بخانہ شیطان فرزند متولد میگردد و او
ہمراہش مے ماند و یا سایہ آدم اور ا رابطہ محبانہ باشد و از تصور و خیال سایہ بطور عملش جن مذکور
مسخر میگردد و سایہ چیز دیگر است و او چیز دیگر و در حدیث صحیح آمدہ کہ ہر کس را شیطان است و مرا
نیز لیکن مرا اللہ العزیز از شر او سالم میدارد - بعضے بہ این معنی گرفتہ اند کہ او را مسلمان ساختہ دیگر حدیث
صریح درین مقدمہ ہست کہ شیطان آدم علیہ السلام مسلمان نشد و شیطان من مسلمان گشت لیکن بدرجہ
صحت نرسیدہ اگر میرسید نقل بشد ارشاد شد سابق ازین شخصے شیعے را در درگاہ حضرت سلطان

المشایخ بود چون خلقت شهر فضلا و علما و فقرا عوام و خواص حاضر میشدند یا بعضی فضلائے شهر سوالی
تراشیده کرد که مثلاً نو مسلمے بعد قبول اسلام کدام مذهب اختیار نماید و از کجا تحقیق شود که مذهب
حق کدام است اگر طلب علم نماید مدتے می باید و انجام هم خطرناست بعضے چیزے بچیزے فرمودند
مثل آنکه کتمان فریقین اختیار نموده تفصیل کند یا بعد تحصیل هرچه خوب داند عمل نماید آخر تفویض بر
بنده نمودند چون آمدند و آوردندش پرسیدم هرچند دانستم شیعی است درین پرده الزام میخواهد گفتم از شش
وجه بداند که حق کدام است اگر عقل داشته باشد اول آنکه کعبه خانه خدا در آنجا کدام دین جاری است
دوم کدام مذهب پنهان همچنین مدینه سیوم قران که محفوظ میشود و کرا نمی شود چهارم بعد نبوت خلافت
است که کدام فرقه جاری پنجم اعیاد و جمعه که طریق اسلام است کجا است ششم جهاد در هند از که جاری شده
و سلطان محمود و شهاب الدین غوری وغیره که بودند و هستند مریدے عرض کرد که عدم حفظ
قران حجت کافیه است ارشاد شد صریح در کتب نیست لیکن به تجربه رسیده و مسموع ام از اکابر شده چنانچه
دو کس یکے فلان و دیگر فلان که همین دعوائے قصد یاد کردند سوائے یکدو سیپاره و سوره بیاد
نه آمد تا که بعد هفت و دو چهار سال مردند بلکه بعضے از حفاظ که بطمع مال شیعی شدند فراموش شد
نام آنها هم گرفته این قصه را باید نگاشت بکار خواهد آمد مریدے عرضداشت که مسمی الهداد
نجش قوال جوان خوش رو و خوشگو و خوشخو مریدان مرید از جهت محبت و خلوص که دارد مستدعای
غزل حضور کرده است ارشاد شد از غزل والد ماجد بعضے از آن خود برا ورده خواهم داد غزل از
والد ماجد ؎ من نه آنم باده ام یا باده را پیمانه ام ✿ عاشق شوریده ام یا عشق یا جانانه ام ✿
مبتلائے حیرتم جان گو میت یا جان جان ✿ اصطلاح شوق بسیار است من پروانه ام ✿ میل هر عنصر بود سوئے مقر
اصلیش ✿ جذبه اصل است سر شورش مستانه ام ✿ شوق موسی در نظر طور را و رونار طور را ✿ در نهاد
شمع آتش میزند پروانه ام ✿ سالے این پرستیم نام تقید و تهمت است ✿ در منازل پیش از زبان تعمیر شده
بیخانه ام ✿ از حضرت ؎ گر نگاهش بگذری گل بر نخست مفتون شود ✿ ور تماشای قامت خود سرو
را موزون شود ✿ کار با معنی است دانا را نه با نام و نشان ✿ خید بلیلی نهادید اگر مجنون شود ✿

مفلس را جهان یکسر محل آفت است ٭ شیشه چون خالیست گر بادش رسد نالان شود ٭
ارشاد شد غازالدین خان که شاعر خوب بود میگفت هر شعر را که معنی درو باشد در عالم تصوف
معنی پیدا میکنند واقعیست چنانچه معنی اشعار ارشاد شد مریدی عرض کرد تلاوت سوره
بخصوص بعد عصر بزرگان صورت محبت الهی می نویسند در حدیث هم آمده یا تجربه ایشان است فرمود
حدیث نامده ارشاد شد که لا اله الا الله هرچند مرد آشنا پرست و مسلمان بود مریدی عرض داشت کرد
همچنین کس را مسلمان میتوان گفت ارشاد شد اگر از جهت خوف تو به اظهار در برادری خود نکند
نیست والا فاسق و عاصی چنانچه او نماز بجائی فرصت و تنهائی میخواند و تلاوت کلام مجید اقرار
اینست رسالت مثل ترک بت پرستی وغیره کرده بود و دیگران را هم ذکر فرمود که هستند مگر آن قوت نه
در سلسله قادریه ذکر هم میکرد و در حق مریدی سید احمد صاحب از خلفاء اجل حضرت اند و سابق
خیر شان گذشته از حضرت عرض کردند که از جهت فنائیت در عشق که با حضرت دارد هم بسیار
پیدا گشته ارشاد شد که محبت خالص با بنده دارد خدا جزای خیر دهد این امر اختیاری نیست
گفته اند ٭ تا دل بکه باید داد یا دل زکه باید برد ٭ دل دادن و دل بردن این هر دو خدا داد است
ارشاد شد اگر حق جل و علی علم یا دیگر نعمت کرامت کند ترویج آن باید کرد و قیام کردن فرمایند
معروف است کار نیکو کردن از پیر کردن است مولوی امام الدین صاحب که از روسای [illegible]
طالب برادر خود مولوی نظام الدین صاحب آمده بودند سه سال چیزی زیاده شده تذکره [illegible]
آب مادر ایشان ارشاد شد چون یوسف از پدر جدا شدند فقط قلق شان چندان جذب نمود که کشید
چون با قلق برادر دیگر همراه گشت قوت گرفته هر دو را جذب نمود کشید در تذکره ارشاد شد که نقل [illegible]
صاحب قطعه ندیده ام مگر شنیده چنانچه شعبی که ذکر او در بخاری جابجا آمده و عبدالملک بن مروان
وقتی امتحانش کرده نزد خود طلبیده کاغذ جمع خرچ معه تفصیل و مهمات و [illegible]
چهار صوبه جات ملک عراق که آباد ترین ممالکش بود یکبار پیش او خوانده بعد چندی طلبید
پیش پرسید همه مطابق دفتر یادش مانده بود و نیز میگویند که ترمذی هم وقت نابینائی که عذاب ایام

بیرون می آمدند خادم را برائے تلاش سفیر فرستادند بہم نیز رسید مریدے عرض کرد بشریت مرا قسم میگرد ارشاد شد آرے تکریم مہمان مے باید غرض کہ نانوائی آنجا بود از خادم پرسید کہ باعث پریشانی خواجہ چیست مردم مے دارد دیار بار مے آید و مے رود ہر چند شرف قبیر بسیار منظور بود لیکن خادم از بیچارگی او گفت مہمانان آمدہ اند و ما حضر نیست لہذا تشویش است آنکس نان و نہاری طیار کردہ پیش خواجہ برد بکمال بشاش شدہ بمہمانان تقسیم فرمود در بسطت وقت فرمودند اے نانوا بیا و بخواہ کہ دعائے در حق تو کنم گفت انشاء اللہ العزیز خواہم خواست بر وقت خود استدعا کرد کہ خواجہ مثل خود فرمودہ دہند ہر چند عذر نمودند پذیرا نکرد آخر بعد ظہر در حجرہ بردند چون وقت عصر برآمدند ہر دو یک صورت و یک پوشاک شدہ بودند فرق ہمین کہ نانوا بیہوش و خواجہ با ہوش بود و بعد ہفت روز بمرد و درین ضمن ارشاد شد کہ کمتر چنین مے باشد کہ بے مرشد ظاہر ہم جذب میشود چنانچہ حال اصحاب کہف کہ بے مرشد بے پیغمبر ہدایت یافتند چنانچہ تلاوت آیتہ فرمودند کہ خود مرشدے و خود بین و خود خدائے در حق اینہا کرد بے وسائط قبول فرمود این را عجب گفت و نیز ارشاد شد در مشکل سخت مشتان بسیار مجرب است مریدے عرض کرد بندہ ہم میکردہ باشد فرمود در وقت مشکل لیکن بطور خاصہ کہ خواہم گفت باز فرمود کہ پاؤ کم چہار آثار آرد گندم و پاؤ کم چہار آثار گوشت بز و نصف آن روغن زرد و ہمچنین پیاز و جزرات بخوب طیار کردہ اگر پیاز زیادہ باشد چند زنگاہ بشتہ نصف نصف آثار را ہفت حصہ ساختہ بہفت کس صالح بدہد و شان بختار اند خواہ خود خورند خواہ بکسے بدہند و سگہ رائیکو تر اول بدہد بدہد اگر آید بہتر و الا ہر سگ کہ باشد پاؤ آثار کم یک بدہد مریدے عرض کرد کہ معنی سگ اصحاب کہف روزے چند پے نیکان گرفت مردم شد چہ باشد ارشاد شد یعنی میگویند کہ با بدن برصیصا زاہد بدل کردہ در قیامت داخل جنت خواہند کرد کہ سگ در بہشت نمی رود و قصہ برصیصا با حضرت موسیٰ باین طور است کہ حضرت موسیٰ را حکم شد قوم عمالقہ را کہ قومی اجسہ بودند اخراج کرد تسلط نماید چون موسیٰ رفت با مردم آنجا غالب آمد مردم نزد برصیصا کہ بعلم باعور باشد رفتہ دعائے خواستند بیرون آمدہ دانکہ لشکر دیگر لشکر دید جواب داد کہ دعا عمل من پیش نخواہد رفت آخر پیش زنش را کہ بسیار محبوب بود نائبہ زر ابا شرفی دادہ فریفتند او بمبالغہ تدبیرے

پرسید گفت عورات زانیه را در لشکر بفرستند چون عورات جوانان لشکر دیدند بے اجرت در عین
خواهش یافتند مرتکب شدند دیوثت عمل و دعایش اثر کرد مردم موسی مغلوب گشتند موسی دعاء بدکرده
که همچو سگ شده بمیرد بازگشت همچنان شد باز موسی از فرزندان شان فتح کرد مریدے عرض کرد
در قیامت تبدیل بدن هم میشود فرمود آری کمتر مگر پیش از دخول بهشت بعضے بصورت اخلاق و
اعمال چنانچه در حدیث و تفسیر آمده بعضے سیاه رو بعضے بطور دیگر ارشاد شد بزرگان چهار قسم
میشوند سالک مجذوب که اول نوعے بجذب سرفراز شدند بعد ازان سلوک اختیار کردند چنانچه حضرت
موسی که برائے آتش رفت مشغول تجلی گشت سیوم سالک ثبت که هرگز مشرف و بجذب نه شد چهارم
مجذوب محض که در تجلی سلب عقل شد آنها مثل عقیم اند مریدے عرضداشت که معنی سلوک جذب چه
شد فرمود سلوک همین اجتهادات کسب است و جذب عنایت خداوند چنانچه گفته اند شعر
الله از جانب معشوق نباشد کششے ✿ کوشش عاشق بیچاره بجائے نرسد ✿
مریدے عرضداشت که معلوم میشود جذب هم درجه ها دارد بعضے را محض توفیق طلب محنین تا
تجلی که اقصاء غایت است ارشاد شد آری مریدے عرضداشت که بالکل حرکات خلاف شرع سدّ راه
سلوک است یا بعضے ارشاد شد البته تکدّر از همه حاصل میشود لیکن بعضے قطع تخم نسبت می‌کنند
چنانچه مکر و غل و غش وغیره و نخوت و تکبر و خودنمائے و طلب دنیا و جاه و مثل اینها و بعضے اگر بطور ندرت
بود چندان حرج نمیکنند چنانچه شرب مسکر یا زنا وغیره لذا ید بعضے قدری ظلمت میرسانند که نسبت اوّلیا
محسوس نظر مے آید چنانچه بعض ها نا بے قصد و اراده ارشاد شد شخصے از حضرت جنید سوال کرد
عارف زنا میکند خاموش ماندید تکرار کرد فرمود اگر مقدر باشد چرا نکند باز ارشاد شد که بسیار معتبر نیات
ست دخل نیت در هر امر است خصوصاً سلوک ارشاد شد بزرگے عبدالقادر نامی بود که کمی خورد سے
شا امید مگر هر کرا امید ها نیز بر وقتی مرید میکرد بلکه در روز دو بار مردمان تنگ شدند میگریختند بعضے
ین شوق پرسیدند فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی را فرموده بودند وقت رخصت خیبر که
یا علی اگر از دست تو یک کس هدایت یابد بهتر از گنج سرخ است که تصدق کنی قصه عالم دیگر که هر کس ا

میگفت که علی با معاویه در جنگ اند صلح کنم تذکره و بس یعنی عرق تازه که بعو راز بعض علما بمیان بود ارشاد
شد که شنیده ام تازه مسکر انیست پس حرام نباشد تا بسکر نرسد سینے و بیرنشود مریدے عرض کرد
مولانا عبد العلی فاضل مشهور فتوی حرام بودن باد نان که در خمیرش و بس مذکورے انداخته اند نوشته
اند فرمود آمسے احوط همین است که نخورد چونکه بحد سکر رسیده ے انداخته اند اگرچه نزد حنیفه آن هم مضایقه
نیست پس فاضلے گفت قطره مسکر حرام است فرمود آب درخت نخیل نیست حرمت ادبی آنکه بحد سکر
رسد می خواهد شد و نیز ارشاد شد که در بعضے زمین اثر هوا سکر پیدا میکند چنانچه نام شهرے از ملک ایران
برد که انجانان گندم سکر پیدا میکند مردم همون تازه نان بریده بے خمیر میخورند پس گندم را اه بنا
دانست دیگر در ملک پنجاب حجرات که آنرا دران زبان چهاچهه میگویند سکر میکند پس از حرام نتوان
گفت همچنین چند چیز ہاے حلال را فلان فلان شهر نقل فرمودند و باز فرمود مصلحت و وقت حق دیگر
است ارشاد شد که برهان الدین ابو الخیر بلخی در طفلی همراه پدر خود میگذشت برهان الدین مرغینانی
صاحب هدایه هم میگذشت تیز تیز و برهان الدین دیده گفت خدا ے من میگویا بد که این پسر مرجع
خلایق خواهد شد پدر شان آین میگفت تاثیر خاک قبر او ست که هرکه بخورد ذهن و حافظه درست
شود بیت میفرماید که گرمت عام شد رفت زبرهان عذاب ۝ و اهمال شده که جهاد بینی است
ارشاد شد در هر دین رعایت احوال خمسه واجب است حفظ عقل حفظ نفس حفظ دین حفظ
نسب حفظ مال از سایلے ارشاد فرمود که براے ترس خواب باشد بسیار خوانده باشد
ارشاد شد خانقاه معرب خانگاه یعنی جاے شاهان در جواب ارشاد شد در مسجد سه درجه هم
شود چنانچه در مسجد مدینه سه درجه اند و در عرب سرائے شاهجهان اباد هم سه درجه در جواب سایل
ارشاد شد کافر باشد یا مسلمان محتاج گرسنه را طعام باید داد مریدے عرض کرد که طاعون اجمیر
معین الدین نیافته و شنیده ام خلاف حضرت غوث با حضرت نظام الدین و غیره بزرگواران ارشاد فرمود
آرے باعث این شد که در هندوستان علما راست کم بودند هنود آن هم منعقد گشته بود باز فرمود
در وقت نظام الدین اولیا سه ضیا بود ضیائے سنامی منکر حضرت و ضیائے نخشبی نه معتقد نه منکر

اند و هر یک نغزها ساخته‌اند و آداب و قواعد سلوک ساخته اند لیکن بزرگان نقشبندیه قواعد سلوک را خوب درست کرده اند سلوک ایشان ما نا بجنگ انگریزان است بحال هند و نسبت چنانچه در ابتدا که طعن هم میشد جامی غزلی گفته

نقشبندیه عجب قافله سالاران اند ٭ که برند از ره پنهان بحرم قافله را

باز فرمود شخصی سماع می شنید و وجد میکرد مردمان گفتند شما نقشبندی هستید این وجد و سوزش از کجا گفت جاییکه خدا شد دام چشتی اند و جد و سماع در چه چیز آمده همدرین اثنا ارشاد فرمود که در هر فرقه قصه عجیبی واقع شده چنانچه نارنگ لولی مشهور است و سابق گفته‌ام و نوشته باشد همچنین قصه نقالان که بسیار مشهور قریب بتواتر از اهل کشمیر شنیده ام چنانچه در کشمیر این قوم بسیار خوب میشوند خاصه است که صاحب پرفن خصوصیت بشهر و جای خود دارد ارشاد شد که طایفه نقالان بطرف تبت از کشمیر رفته بودند چون انجام دهم منقطن کم می باشند زیاده تر عجیب نقلیات ایشان را فهمیدند و بسیار اکرام و انعام کردند بعد چندی بحال خوشی و خورمی مراجعت کرده قریب کشمیر رسیدند و در صحرایی هوای خوش و سبزه دلکش که شگوفه و طراوت کشمیر مشهور است ایشان را هم خوش آمده باهم گفتند تمام عمر برای رضای مخلوق تماشاها کرده ایم اینوقت محض بنا بر رضای خالق تماشا کنیم و قصهای انتهایت بهم بنمائیم و دقیقه از دقایق تا مرحی نگذاریم چنانچه همچنین کردند بعضی دهاقین هم از دور تماشا می کردند که یک ناگاه پارچه ایشان ماندند و تمام طایفه ناپیدا گشتند مکانی هم درینجا بنا کرده اند بعد استماع توجه شنیدن سماع و نقل و رقص حسین نیان زبانی مریدی از فرزندان ایشان فرمود که اگر همچنین بود بر ناخانه هم باید رفت باز فرمود خیر باشد باز ارشاد و توجه جانب مریدی کرده فرمود هرچند در محفل و مجلس عرفا را دیدی و شنیدی میشود چنانچه در تماشا بهر وسیه عجیب حالات دیده اند نزاع حضرت حق و در تماشاء نقالان اتباع پیران و در تماشای رقاصان حسن و جمال شعشان ذات و صفات و شیونات چنانچه با وجود از هر وقتی حضرت مجدد در اوایل حال در سطر نامیرفت می دید و کیفیات بهر داشت

بیا که بکده و چهره ارغوانی کن ٭ مرو بصومعه کانجا سیاه کارانند ٭ لیکن سوای جاها مباحه نباید رفت چراکه التباس بدیگران می افتد هرچند باو ضرر نرسد و نمی رسد شخصی عرض کرد که در قبر مرده خشت پخته می نهند فرمود اندرون نباید کرد مگر از بیرون مضایقه نیست و تخته سدره از دیگری بهتر دالا

تعریف نقشبندیان در باب قواعد سلوک

قصه وجد ... نقشبندی

ذکر نقالان کشمیر و ذهاب شدن ایشان

خسست خام یا نی انچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن درخت سدره بسیار بدست بلکه فرموده
که در دوزخ سرنگون انداخته خواهد شد پس بے ضرورت نباید برید واز بریدن منهدم ساختن آن مراد
است اگرچه فقها فتوی برین نمی دهند لیکن احتیاط اوسے بازآنکس عرض کرد که شهید را معه پوشاکش
دفن باید کرد حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند پارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصے عرض کرد که شخصے تمام شب مشغول بسماع فرامیر بازست نماز صبح طهارت کرده پیش امام شد حال
مقتدیان نماز چه باشد اگر کسے را شبه افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار ست باز
عرض کرد از هر کدام فرق است یا نه ارشاد شد زنا گناه عظیم است شخصے پرسید که بعضے میگویند که با
با وجود آب استنجا از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل درهم یا کم از ان تجاوز کرده بے آب پاک
نمیشود مگر بضرورت والا از کلوخ هم جایز است وزاید از قدر درهم متفق علیه است و قدر درهم هم باید شست
اگرچه ازین عفو است لیکن شستن سنت است باز عرض کرد که چون نجاست بیشتر شد حکم درهم دو ست بعضے
سه نیم باشد و بقدر کف دست که آب بران قیام کند مثل روپیه کلدار هر یکے عرض کرد که هر کس اضافت میکند
جان من و عقل من و جسد من این اضافت کننده که شد ارشاد فرمود که روح باز عرض کرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافت میکند روح الروح همون وجود خواهد بود که من عرف
نفسه فقد عرف ربه چنانچه جامی گفته رباعی حق جان جهانست جهان جمله بدن ؛ توحید همین است دگر شیوه فن
باز فرمود که اینهم یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر بتعبیر ناقص باز فرمود خود قول جنید نقل کرده که
توحید قرض خواهیست که دین ادا اگر کنیم شود باز فرمود که انشاء الله العزیز روزی خواهم گفت مریدے
در مقدمه نیت مسافر پس امام مقیم یا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال میداند پس نیت
مثل او کند والا با قتدیت تبیین همچو امام میشود اگر نیت دو کند و چهار گذارد آن هم میشود حکمش همچو مسبوق
ارشاد شد تمثیل اول بحر دامواج دوم واحد و اعداد سیوم صورة خطے الف رباعی
دل گفت مرا علم لدنی هوس است ؛ گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ ؛ تعلیم کن اگر ترا دست رس است
در خانه اگر کس است یک حرف بس است ؛ چهارم شعاع و اشکال از دو الداحد ۵ و دو دلبرن چونکه نمائی کر

جابها بخشید ودلربائی باکرد ✤ بیگانه نموده آشنائیها کرد ✤ در کسوت بندگی خدائیها کرد ✤ ✤ دیگر
البحر بحر علی ماکان فی القدم ✤ ان الحوادث امواج وانهار ✤ لا یحجبنک اشکال یشاکلها ✤
این مشکل فهاهی استار ✤ خواهی اگر از نکته توحید مثال ✤ بنگر بتامل سوی فانوس خیال
یک نور بسیط است مبرا ز صور ✤ ظاهر شده در صورت چندین اشکال ✤ پنجم هیولای عناصر با صاحب
بسایط و مرکبات ؎ چیست آدم عکس وی لم یزل ✤ چیست عالم موج بحر لا یزال
عکس بر آئینه باشد از نور انقطاع ✤ موج را چون باشد از بحر انفصال ✤ ششم کلی طبعی یا افراد ✤ ✤
کلما فی الکون وهم او خیال ✤ او عکوس فی المرایا او ظلال ✤ لاح فی ظل النوال شمس الهدی
لاکن حیران فی تیه الظلال ✤ هفتم ملک جن با صور متمثله یعنی پیر و پیه هشتم شخص با لباس
؎ وسید م گر شود لباس بدل ✤ شخص صاحب لباس را چه خلل ✤ نهم روح با قوی و اعضا قطعه حقیقت
جهانست و جهان جمله بدن ✤ ارواح ملایکه حواس این تن ✤ افلاک و عناصر و موالید اعضا ✤
توحید همین است دگرها همه فن ✤ دهم مرئی و مرایا متعدده کما قال الشاعر ؎ وما الوجه الا واحد غیر
اذا انت عددت المرایا تعدد ✤ ارشاد شد که درین تمثیلها نقصانهاست خللی که در تمثیل دلست است
که حدوث امواج بسبب تحریک باد یا بسبب طغیان که در جزر و مد میشود ظهور مے نماید و اینجا غیرے نیست که
بحر قیوم تاثیر کند و باعث حدوث امواج گردد و خللے که در تمثیل دویم هست آنست که ظهور مراتب اعداد غیر
متناهیه از واحد بسبب تکرار واحد باعتبار معتبر است و در اینجا تکرار نیست و نه اعتبار معتبر را دخلے
خللے که در تمثیل سیوم هست که صورت خط الف فی حد ذاته منشا حروف دیگر نمیشود الا بانضمام النقاط
و دوایر و در اینجا انضمام نیست لیس فی الدار غیره دیار و خللیکه در تمثیل چهارم است آنست که اشکال
بر چیز دیگر قایم اند که غیر نور است مثل کاغذ یا جامه و نور فی نفسه شکل ندارد و نه اشکال قایم بالذات میشوند
در اینجا از نور چیز دیگر نیست که اشکال با و قایم باشند و قایم بالذات کاغذ و جامه تواند شد و خللے که در تمثیل
پنجم است آنست که هیولا محض استعداد دارد و فعلیه در ذات نیست و در فعلیه بلکه در وجود خود محتاج بصورت
است و در اینجا چنین نیست بلکه ذات حضرت حق منشا فعلیه و تحصیل هر چیز است قیوم هر ذات است

و خللی که در تمثیل ششم است اینست که کلی طبیعی معرا از افراد وجود ندارد و اگر گویند کلی طبیعی موجود
است بتعین وجود اشخاص پس انحصار وجود کلی در وجودات اشخاص لازم است و اگر گویند که کلی طبیعی موجود
است بعینه وجود اشخاص پس در حقیقت کلی طبیعی موجود نشد و آنچه بهر دو تقریر درین مسئله محال است
و خللی که در تمثیل هر و پیه است اینست که هر و پیه در آن واحد تصور متعدد به تمثل نمی تواند شد و در
ملک و جن این محال نیست پس این تمثیل چشتیان تر است به نسبت تمثیلات دیگر زیرا که روح ملک و جن قیوم
جمیع صورتهاست پس توهم احتیاج و انحصار درین تمثیل واقع نمیشود و چنین کثرت صور در آن واحد
مشکل نمی افتد و خللی که در تمثیل هشتم است اینست که لباس مغایر شخص است فی الحقیقت پس نسبت
عینیت ندارد و اینجا امر عینیت است و غیریت باعتبارے و خللی که در تمثیل نهم است اینست که روح را با قوی
و اعضا مطلقا عینیت نیست بلکه روح را با قوی و اعضا تعلق تدبیر و تصرف است و تحریک و تسکین و لبس و
خللی که در تمثیل دهم است اینست مرئی و مرآت مغایرت کلی دارند هم در وجود و هم در ذات و اگر مراد صور
منطبعه در مرآت است پس آن عرض است قایم بمرآت و از صفات مرآت است و شخص جوهر است قایم
بنفسه در رفع این خللها آنست که هر تمثیل بیان حال مرتبه ایست از مراتب حق و ذات حق در احاطه کسے
نمی آید پس هر تمثیل در مرتبه از مراتب صادق است چنانچه گوینده اینجا گفته است شعر
هر مرتبه از وجود حکمی دارد گر فرق مراتب نکنی زندیقی هر مدے عرض کرد شریعت محض بنا بر
مصلحت ظاهر هم آمده ارشاد شد بعض جا البته در قرآن شریف و احادیث امر مصلحتا که از باطن هم ملا
نباشد بجز ثواب طاعت یا ضرر متوقع که رفع آن ضروری بود آمده باز عرض کرد که سماع مزامیر مستثنی
باشد و آواز خوش جایز بود و نای عجم و چغلغوزه و طبل غازیان که عبارت از نقاره و دهل بود بوقت لهوها
جایز بود و نای عراقی و سارنگی و ستار و قانون چه تقصیر کرده اند و چه قباحت دارند که حرام شدند ارشاد شد
فی الواقع درین بسیار گفتگوهاست و راغبان سماع و قایلان اباحت مزامیر گفتگوها کرده اند و رسالها درین
باب نوشته اند و محمد غزالی هم درین امر بسیار صلاح نموده و بسیار آلات را خارج از مزامیر کرده فرصت نیست که
اینوقت گویم خوب درین باب بده و شنیده ام بعضے گفته اند هر چه از ان آواز حروف و صوات نیاید مثل

سارنگی و ستار که خوب عبارتها معلوم میگردد نه مگر طنبوره که هیچ آواز نمیدهد حرام است مگر وجه آن بیان
نکرده روزی شخصی سوال کرده بود من هم حیران بودم بیکایک القا کردند که سبب حرمت مزامیر است که
فقط اواز خوش که آن الفاظ با معنی و نیک میخوانند خوش کننده عقل است در ضمن آن قلب هم بحرکت
می آید ازین جهت مباح اند و آواز مزامیر که محض صوت بی معنی اند طبیعت را غالب میسازند و در ضمن آن قلب
هم مسرور میشود لهذا منع گشته که چندان غالب کردن طبع در شرع مراد نیست مع دف و نائی و چلغوزه
و طبل غازیان وغیره را آنحضرت شنیده یا از شنیدن آن منع نفرموده ازین جهت مستثنی است ارشاد
شد که حکمت هم در خاندان ما معمول بود چنانچه جد بزرگوار و عم فقیر دوا میکردند والد ماجد و بنده موقوف
ساخته مگر میخوانم شرح داد و طائی وغیره بعض کتاب که در شهر مشکل میشد حکماء تحقیق می نمودند حالا
کتاب ایشان موقوف شده ازین امر نجات حاصل است مریدی عرض کرد که علم را مشکل از تصنیف منطق
میشاید چه فایده است فرمودند بسبب اختصار و بعضی را سخن بهم خوش می آید چنانچه سید رکن الدین نامی
که شیعه غالی بود و بر نام من لعنت میکرد و در فکر کشتن من بود کتاب اصول اکبری میخواست که بخواند چون بی
شرح کسی نمیتوانست فهمانید مردمان مرا نشان میدادند قبول نمیکرد که صورت او نخواهم دید چون شوق
غالب شد بیاید و پرسید خوش شد آخر رفته رفته شاگرد گشت روزی گفت تحقیقات شما و فهمیده شما از
همه ما خوب است گفتم که از جمله تحقیق من اینهم است که صحابه را محترم میدارم و سبّ ایشان نمیکنم پس توبه کرد مگر در شان
معاویه گاهی بی ادبی میکرد وقت موت وصیت تجهیز و تکفین بمن کرده بود همدرین ذکر ارشاد فرمود
که هفت هشت صد با بدست بنده مسلمان شده اند لیکن شیعی غالی همین دو دیگری ولی بیگ و دو چهار کس
دیگر هم حالا قریب اند که شوند شخصی سوال کرد که در قصبات و قریات مردمانیکه کلمه و کلام درست نمی دانند
و نیز شان درست است یا نه ارشاد شد اگر انکار ضروریات دین نمیکنند جایز باشد چنانچه ارشاد فرمود
که در صحابه کنیزکی بود حایض که برای چرانیدن بزان رفته بود بزی بمرد آن کنیزک از سنگ پاره تیز
را ذبح کرده آورد صحابه را در حلت و اکل آن شک گردید پیش آنحضرت بردند آنحضرت از کنیزک سوال کرد
که خدا کجاست اشاره طرف آسمان کرد فرمود که درست است خلاصه آنکه خدا را موصوف بصفت کمال

واند گواز حقایق و دقایق الغافل باشد مریدی عرض کرد که بعضے عوام پرستش تبان می نمایند
باز کلمہ ہم میگویند و خدا را واحد و تبان را مخلوقش میدانند ارشاد شد تا بتر انکنند مسلمان نشوند حسب
تذکرہ ارشاد شد پسر محمد علیخان ارکانی ترجمہ تحفہ اثنا عشریہ بعربی از مولوی اسلمی کنانیدہ در ملک عرب
فرستادہ بقدار سال یک نسخہ پیش مصنف داشت اتفاق نافتاد و تاریخ تحفہ کسے گفتہ قطعہ
تحفہ را یک فتنہ دان کہ درو ٭ سوی ہر معرفت سراغ آمد ٭ سوئے الفاظ معانیش بنگر ٭
ہست دریا کہ در ایاغ آمد ٭ بسکہ نورے ہدایت است و یقین ٭ سال تصنیف او چراغ آمد ٭
حسب تذکرہ فرمود کسے گفتہ قطعہ جامع علم و عمل شیخ الوری عبد العزیز ٭ آنکہ او اندر جوانی کامہ پیران
میکند ٭ بسکہ استمدادہا از سحاب معنوی ٭ بحر متلاطم است چون تفسیر قرآن میکند ٭ در تذکرہ
ارشاد فرمود کہ در حدیث آمد کہ اگر ریسمانے از بالائے ہفت آسمان در زمین سفلے انداز دہر آئینہ
مے افتد بر خدا نہ تو در مکانے نہ مکانے از تو خالی باز ارشاد شد کہ جان در کدام عضو
است سر یا پا یا ناخن یا موشخصے سوال کرد کہ اصل نقش پای شریف کہ از امشتہر بقدم شریف
کنند در حدیثات آمدہ ارشاد شد محدثین صحیح نمیدانند مگر جلال الدین سیوطی نوشتہ
است ہر چند سند آنرا تلاش کردم نیافتم مگر نقش قدم حضرت ابراہیم صحیح در مکہ موجود است و نقش
قدم نعلہ آنحضرت کہ عند الوحی بسبب بار وحی در جائے افتادہ بود باز آنکس سوال کرد فاتحہ
خواندن در چنین جاہ و بوسہ دادن جایز باشد فرمود فقہا تجویز نمیکنند مگر محبت اگر درود خواند مضایقہ
نیست باز آنکس پرسید کہ بوسہ دادن بہ قبر مادر و پدر یا دیگر بزرگان و گل انداختن چہ حکم
دارد ارشاد شد کہ در مقدمہ زیارت قبر بسیار بدعات راہ یافتہ فقہا از امنع میکنند میگویند
اگر بر قبر مادر و پدر محض مس و بوسہ کند مضایقہ نیست اینقدر در حدیث آمدہ کہ در راہی آنحضرت
مے گذشت دو قبر بودند فرمود اینہا عذاب کردہ میشوند بگناہ خود کہ یکی از بول حذر ان
پرہیز نمیکرد و دیگرے سعایت مینمود پس چوبے طلب فرمود میگویند کہ از درخت بیلا بود
دو پارہ ساختہ بر ہر دو قبر ند گور گذاشت و فرمود تا خشک نخواہد شد عذاب بر اینہا نخواہد شد این

سخن احتمالات بسیار دارد بعضے احتمال رفع عذاب مطلق کرده بر سر قبر گل میگذارند مگر مرده را از بوی
خوش راحت میشود و در حدیث آمده رائحهٔ خوش برای مرده در وقت برون روح می آرند پس آنکس گفت
که بر تعزیه هم همین احتمال جاری باید ساخت فرمودند شما طالب العلم هستید آنجا قبر معلوم نبود و هیچ سخری قبله
بود و آنجا فرار حضرت معلوم است و نیز ارشاد فرمود که در قصیده برده گفته که اثر قدم شریف که ثابت
است در ریگ نمی افتاد و عوض آن در سنگ اثر می کرد هر چند بحق اثر دیگر هم میتواند شد در جواب
سائلے ارشاد شد که قصه مرد را پوشیدن درست است اگرچه بعضے بقدر انگشتری تجویز نموده اند
و پارچه ذهب هم جائز اگر ملمع کرده باشد و عورات را ذهب جائز اگرچه بعضے مثل کڑا یعنی ٹھوس جائز
نکرده و مردان را که تشبه بزنان نشود و هر سیکے عرض کرد که آدم را چه قدر مدت شده باشد ارشاد شد قریب
هشت هزار سال و ارشاد کرد حدیثی که روایت میکنند قبل آدم آدم هستم جرًّا الی غیر النهایة غلط است
و در توریت عمر آدم و نوح تا ابراهیم ضبط کرده اند و از ابراهیم تا اینوقت تخمینی ضبط کرده اند پس درین
شکے نیست و این آدم در هر جا و هر قوم که باشند اولاد همین آدم خاکی اند و در حدیث آمده که قبل
ایشان اجنه و جانوران و بعضے برزخ یعنی اند که صورت آدم دارند کی بعضی جانور چنانچه بنو دان
نقل همون اشکال مینمایند و اینکه بعض مسلمانان یا هند و انگریز میگویند که فرنگیان از اولاد بوزینگان
و خنازیر ممسوخه یا اولاد بوزینگان که از سراندیپ آورده بودند با عورات ایشان توالد و تناسل
شده همه غلط واقع است هر سیکے عرض کرد که منشا غلطی چه و آن کیستند یا از اولاد ایشان
دانند چه خواهد بود ارشاد فرمود که در وقت آدم اجنه و آدمیان مخلوط مے ماندند اگرچه منع شده
بود لیکن تا زمان نوح و طوفانش مانده بود چنانچه ما با جانوران و طیور جاالمعاش میکنیم همچنین با
جنیان معاش مختلط بود از طوفان بالکل جدا شد هم چون قابیل برادر را کشت و جواب یافت
دهر و دگشت در میان اجنه رفت و کدخدا شد و نیز در میان اجنه رسم است که تتی میگرفتند چنانچه
حالا هم بعض جا رسم است پس بسبب تحقق و قرابت مادری اولاد آدم خود را جن می انگاشتند و غیره
اخلاق همه از دا اجنه سابق از سابق بوده اند چنانچه صنم و غیره در جاهلی برآمده بود و دران زمانه شده که

در وقت تیا رہنا السنر ظاہر دران جا بود چون حسابش میکنم گشت از ہیزدہ ہزار سال میشود مریدے
عرض کرد که اینها کیان بودند ارشاد شد ہمون قوم سابق اجنه وغیره آدم را ہمین شست ہزار سال
شده تحقیق این آدم خاکی متاخرترین خلقت است صاحبزاده میان موسیٰ صاحب سوال کردند که
بدن بے روح بر سر آب می آید و جسد مع روح در آب می نشیند باوجودیکه روح شئ الطف است ارشاد شد
چیزیکه در ہوا در مے آید مثل خشت ہزار من بر سرے آید و خلاف آن سنگریزه ہا یکبارہ در ته آب مے
نشیند تا که روح در تن میباشد ہوا اورا آمدن نمی دہد چون تعلقش باقی نماند ہوا تخلل شده لطیف است
ارشاد شد بسبب کمی خلاف باد باز ارشاد شد که این از جمله دو سوال مشکله است چنانچه بچه ہر جانور
جلد تنگ و کند و بچه آدم بعد دو سال آہنم بضعف بیش آنکه سر آدم موافق قدش کلان است خلاف
دیگران که نسبت با قامت شان خورد میباشد این کلان سر آدم را برائے آن داده اند که مخیله و قوت
فکریه آن زیاده باید تا سرانجام جمیع امورات نماید و سیوم آنکه باعث چیست که اگر چیزے بر دست راست
نہند گران می آید نسبت با دست چپ باعثش آنکه دست راست سرانجام امورات می نماید پس او را گویا در بند
بند تنگ میشود خلاف دست چپ معطل میباشد ازین جهت او را گران نمی آید ارشاد شد که بعض
امورات که بعد تجربه معلوم میشود یکی آنکه مطالعه کتب خوب آنکس میکند که نحو خوب یاد دارد و در
مناظره کسے غالب می آید که اصول خوب یاد میدارد و فکر بخانه نشسته تنها کسیکه منطق خوب یاد دارد
ارشاد شد عالم پخته آنکه چهار چیز درست باشد مطالعه و درس و تحریر و تقریر و مناظره درست
داشته باشد باز ارشاد شد که طور درس ہر علم اینجا جدا بود چنانچه بیان فرموده ارشاد
ساخت که طور درس تصوف باین طور میکنانیدم یعنی اول لوائح بجائے میزان بعده لمعات
و شرح لمعات بعده دره فاخره تصنیف شاگرد محی الدین قونوی بعده فصوص بعده فتوح الغیب
در تذکره منشی نعیم الدین خان صاحب ارشاد شد که در حدیث آمده که شخصے پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمده عرض کرد که چهار خصلت بد دارم اگر فرمائے یکے ازین چهار بگذارم و ہر چهار
گذاشتن نمیتوانم بار پرسید که کدام کدام خصلت ہاست عرض کرد که دزدی و زنا و دروغ گوئی شراب

آنحضرت فرمود احوال تعزیرات اینها معلوم است گفت آری پس فرمود که دروغ را بگذار آنکس قبول کرد و رفت چون اراده حرکتے میکرد اقرار دروغ و سزا یاد میکرد و باز ماند گفت مرا بس کرد محمد صلی اللہ علیہ وسلم از هر طرف بعده مریدے عرض کرد مرید شدن رسمی هم خالی از فایده نیست ارشاد شد آری تجربه است که مرید رسمی هم مخصوص توجه پیران طریق میگردد و مد تذکره ارشاد شد قول شیخ اکبر است که الصوفی لا مذهب له مریدے عرضداشت که این قول بظاهر در اختیار مذهب گفته یا در مقام تاویل ارشاد شد که این وسعت عظیم دارد زیرا چه مراد از صوفی معتقد وحدت وجود است چون چنین کس هر جا ظهور حق مے بیند در حق و باطل باطل را هم حق میداند اینوقت در د سر است گفتن نه تو انم گفته اند شعر جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ارشاد شد که علم تصوف کمال دقیق است هر که آنرا بخوبی میداند صدر او غیره بیش از پیچ نیست بزرگے در سفر جانب سمرقند میرفت اورا فرمودیا حفیظ دو کم هزار بار و سوره لایلاف بے تغیر بسیار خوانده باشی مریدے عرضداشت که مقصود بالذات و بالاصل از انزال کتب انبیا و صحف چه است یا بجا آوردن احکام ظاهر ارشاد شد تو در درس شنیده باشی اسلام و ایمان و احسان را آنحضرت بیان فرموده است مقصود اصلی بالیقین احسان است چنانچه اسلام بے ایمان معتبر نیست بعضے مثل غزالی ایمان بے احسان اعتبار ندارد مگر اینکه نجات ازین هم ممکن باز فرمود که عباد بے احسان روح بے جسد است باز فرمود هر یکے ازین هر سه خاصه نتیجه است هر که اسلام اختیار کرد انقیاد ظاهر دارد مال و حرمت او از سلطان و طاعن محفوظ است و هر که اسلام مقرون با یمان دارد نجات نصیب او است و هر که بمرتبه احسان رسید قرب الهی حاصل میشود گویا احسان کمال مرتبه ایمان است مریدے عرض کرد نوشته غزالی همه درست و صحیح است فرمود آری باز آن مریدے عرض کرد غزالی میفرماید عقیده که آنچه بعوام آموزند این پوست عقیده باطن است و نیز میگویند که آن قد نگاه که عبادت عوام از ان بهشت و عبادت خواص از ان حضرت الهی است پس ازین معلوم میشود که ابطال بهشت ظاهر میکند فرمودند مدعا آنست که غرض در سالے ایشان آن د

تا آنجاست و خود درین عبادات تقسیم آن مثلی بیان کرد که بعضے مثل بندگانند که بخوف ترس از
زدن و کشتن بندگی میکنند و بسبب این بندگی از ترس ایمن میشوند مثل مسلم و گروہی ہمچو نوکران کہ باخذ حقوق خود
بندگی میکنند ہمچو سوہن طماع بہشت و گروہی مثل عشاق فقط بلحاظ رضامندی او قطع نظر از امید و ترس درین اثنا مریدے
عرض کرد کہ از فاضلے این مسئلہ پرسیدہ بودم اول گفت کہ مقصود خدارسی است و آن افضل است
باز گفتہ فرستادند کہ مقصود و افضل اعمال ظاہر است کہ بعثت انبیا برائے ہمین شد چنانچہ
قرآن ناطق ہمین است فرمودند بلکہ فضل اعمال روح است ہمچو فضیلت روح بر قالب چنانچہ فرمود
اِنَّ اللّٰہَ لَا یَنظُرُ اِلٰی صُوَرِکُمْ وَ اَعْمَالِکُمْ وَلٰکِنْ یَنظُرُ اِلٰی قُلُوبِکُمْ وَ نِیَّاتِکُمْ ارشاد فرمود کہ دیشب درد
درین ضمن مریدے عرضداشت کہ بندہ سابق با ہر کس کہ محبتی داشت اکثر انتقال درد او می
بقصد و بلاقصد و بارہا این ہم اتفاق افتادہ کہ این مرض بر بندہ تاری گشتہ فرمود کہ نسبت
ہم میشود چنانچہ قصہ اسپ و ہیچی زدنش و قصہ شاشہ کنانیدن شاہ عبد الاحد نقشبندی۔
فرمودہ فرمود کہ از عجائبات نقشبندیان است باز ارشاد فرمود کہ سہ لطیفہ را حکما ہم قبول
کنند لطیفہ نفسے کہ آنرا طبیعت گویند از خاصہ آن است خوش آمدن چیزہا مثل طعام و سبزہ و خوشبو
و حقایق و دقایق آن اکثر عمدہ زادہ ہائے سفہا و دیگر عقل کہ دانستن و فہمیدن کار اوست
علما بقوت میباشد سیوم قلب کہ فقرا را اکثر بقوت می بود مثل متاثر شدن بکیفیات و فہمیدن
اکثر مردمان ہمین میگویند کہ فلان چیز مارا خوش آمد حالانکہ خواص طبیعت است یا میگویند کہ من
دانم حالانکہ کار عقل است یا متاثر شدم بکیفیت غم یا سرور حالانکہ کار قلب است و زکاوت
بادات این سہ لطیفہ را حکما ہم میدانند باز ارشاد شد کہ سید احمد بریلوی یار فکی القلب اند و تو ہم معلوم
میشود ارشاد شد فاضلے از اکابر علما آمدہ از و تحقیق توریت بلسان عبری میکردم چنانچہ
چند آیات او معہ ترجمہ ارشاد فرمودند و فرمودند بلا شبہہ کلام خداست جلالت آن معلوم میشود آیت
براسبت ماراہی الوہین ات ہسماین وات ہارض وہا ارض ہاتیاہ تہوہ وا ہسو دینح وعلصنا ہوہم
باز فرمود بلسان زبور و انجیل یکے بود و فرق میان عربی و عبرانی ہمچو ہندی و بنگالی وغیرہ

است باز فرمود کلمات عشره بجاے بسم اللہ شروع توریت مینویسند و نیز فرمود بر چہار انجیل کہ نز
نصاری است کلام خدا نیست بلکہ یاران حضرت عیسی بطور خود نوشتہ اند کلام خدا از پیش شان گم شد
درین اثنا ذکر حافظ ہمعصر تیمور شاہ بعد سعدی یکصد و پنجاہ سال و سعدی ہمعصر مولوی روم بود
چنانچہ در بغداد گلستان و بوستان را نزد مولوی سعدی برد از جہت کثرت مردم مولوی را فرصت ملاحظ
نبود پرسید چیست گفت شکر فرمود بکار کودکان کن چنانچہ تاثیر سخن بزرگ شد. باز فرمود چون شاہ
شجاع را تیمور کشت حافظ شمس الدین را طلبید او در میان گفتگو پرسید بخارا و سمرقند کہ وطن ماست بچہ
طور بخشیدہ گفت از ہمین جود فقیر شدم مرید سے پرسید وجہ چہار دہ خانوادہ چیست فرمود چنانکہ
چہار امام با وجود کثرت باقی ماندند وجہش آنست کہ این بزرگواران طریق خود را خود مدون ساخ
اند و اصلش و فرع درست کردہ چنانچہ علماے ظاہر ہم از ہمین جہت با وجود شاگردی اسلاف صاحب مذہب
شدند و باقی پیشینیان شعبہای ایشان اند چنانچہ ہر دو شعبہ سہروردی و اکثر بردہ شعبہای قادریہ را نام
باز فرمود کہ شہاب الدین مقتول مرد صاحب شعبدہ و ملحد وضع سفسطہ گو اکسیر بود مرید سے عرض کر
کہ در صحبت بعض بزرگان با وجود طے مقامات حالت بیخودی بنظر نمے آید و بعض جاچیان مدام مست
کہ در اندک اوقات تغیر حال گشت ارشاد فرمود کہ اکثر مردم حسب استعداد تعلیم نمے فرمایند بلکہ بیک
با ہر یک معاملہ میفرمایند لیکن نمے باید کہ ہر کرا خواہش نماز و روزہ و اخلاق حمیدہ باشد او را اشغال
تلاوت و نماز و اخلاق حمیدہ و ترک و تجرید وغیرہ ارشاد سازند و این را پارسائی مے نامند و بعضے را
بنمایند کہ بسبب لقای سلبیت نفس او را مضمحل سازند این را طریق قلندر گویند چنانچہ گفتہ شد
شمارہ قلندر سزد ار بمن نمائی کہ بسے دراز دیدم رہ و رسم پارسائی و سیوم طریق عرفان سب
کشف حقایق و ہم در آنجا توحید وجودی پیش مے آید آنرا مردم بجا است دیگر ملفوبہ کردہ ۱۰ - ۱۱۱۱ ۱۰ ۱۲
حکما نمیکنند بلکہ بے تشخیص چون تجربہ کاران ادویہ مید ہند بعضے را کہ استعداد موافق افتاد فایدہ مے
بخشد ہم درین ضمن حسرت بیماری بیان فرمود و فرمود ہر دو طریق اول اگر کسے آید تعلیم
نمودہ باشی کہ طریق آخر مشکل و استعداد و تعلیم آن بسیار دشوار مریدے عرض کرد کہ بعضے بزرگان

وطوایفان زانیه وهنود را مرید نماید ارشاد شد شاید نیت شان درست باشد چنانچه از مولوی
فخرالدین که عامل این عمل بودند روزے عندالفرصت پرسیدم فرمودند که شیعه ازین جهت از سب
وتبرا باز مے آیند درین ضمن آنحضرت فرمود که ثواب نیت بزرگ را باشد مگر ارادت بی توبه غیر صحیح که
شریعت مستقل طریقت است مگر وقتیکه تایب شود باز فرمود که خدا خوب میداند حقیقت حال را و بندگان
خود را چنانچه قصه نارنگ لولیه را بیان فرمود و نیز قصه ڈوڈو وقت سلطان المشائخ هم ایضاً بیان
کرد باز فرمود که عمل اجنه میشود مگر نه آن رتبه ولایت است چنانچه قصه محمد حسن که چندان متقی هم نه بود
بچشم خود دیده ام که دختر دوازده ساله را که جن برده بودند و گاهی این عمل هم از شیاطین واقع میشود
بعد چندے طلبیدند امیرے را که گم شده بود چنانچه روزی جاے میگذشت و بیرے تابع او بود وار
سر دخترے بصورت چهکلی معرفت بوزنه بیرون آورد این قصه را اکثر مردم بچشم خود دیده وازمن گفتند
و دو قصه مریدے من عجیب غریب است حالانکه بعد بیعت عمل موقوف کرده بودند روزے بقطب صاحب
میرفتند صاحبزاده هاے ایشان سنگتره طلبیدند بعد عذر دستک دادند از چپر رهته پر رهته آمدند هفت ده
سنگتره جمع شدند و همه خوردند چنانچه سنگتره فروش آواز داد که هفت ده سنگتره من رفتند قیمت
آن دادند باز دویم سواره کشتی سیر دریا میکردند که پیرزاده شان فرمایش ریوڑی تازه کردند بعد
عذر کڑاو طیار پیش آمد چنانچه مردمان خوردند بعد دریافت حقیقت ریوڑی و کڑاهو قیمت آن
دادند و آن بزرگ در هر منزل بتے را بیکار میگرفت چنانچه قصه باربردن آنکس بعدازان بیان -
فرمود مریدے عرض کرد که شکل اصلی جن چیست فرمود که آنحضرت فرمود که بصورت شیله هوا
دیده ام بانار آمیخته و گاهی بشکل آدم و گاهے بشکل سگ و مار می آمدند چنانچه قصه مردن صحابی و
حدیث صحاح نقل فرمود باز روایت حدیث در صحاح از اجنه که صحابه بودند بیان فرمود باز فرمود
که اجنه همچو هوا اند از ره مسام بر روح هوائی مستولی میشوند باز فرمود حدیث صحیح است که کم آنا
صحبت زیاده شود باز ارشاد کرد که مردم چهار قسم در ملاقات هم باشند قسمی چون غذا آن خاص
و منکوحه است و قسمی چون دوا آن حاکم و دیگر برادری که گاه گاه با ایشان ضرورت می افتد و قسمے

چون هم وآن فساق و کفار و مرتدین بر مذهب ضعیف الاعتقاد و قسمے چون الفاس هوا المعشوق وغیره است ؎ نیست زرّ غبّا نشان عاشقان ؛ سخت سستے است جان عاشقان ؎؎

سید احمد صاحب سوال نمودند که در ایام سرما آب چاه گرم و بر عکس آن در گرما میشود سبب چیست ارشاد شد که از آنحضرت هم پرسیده بودند فرمود که چون آفتاب در گرما روزانه سیر طویل میکند آب چاه سرد میشود و بر عکس آن در سرما که زیر زمین سفر طویل مینماید لهذا حرارت در آب زیاده میباشد و حکما هم نیز این گفته اند یعنی هرگاه طپش در صحن میشود برودات گریخته در مکان سایه می آیند و همچنین در وقت سردی رطوبات مکان عکس آن مے شتابند چون در گرما طپش زیاده تر میگردد اجزای مرطوب به چاه میریزند و بر عکس آن سرما که اجزای منجمد او زیاده میگردد محال اند شخصی از علم کیمیا و سیمیا و لیمیا و هیمیا پرسیده ارشاد فرمود که حکما هند نوشته اند که کیمیا قلب اجساد را گویند و سیمیا قلب ابدان را چنانچه از بزرگان شنیده ام که شخصے پیش از تولد من بود روح خود را معلق هوا میساخت و گهڑیال را که بر سرش آویزان مے بود مینواخت معلق ساختن تو هم را هیمیا گویند درین ضمن مریدے از صحت این علوم خصوصًا قلب ابدان پرسید ارشاد فرمود که موافق قوانین البته مستبعد بنظر می آید و قدرت خدا را کسے نمیدانند چنانچه در خرق عادات جد بزرگوار خود و عوض روحی بر دیگری و قصه دشوار آن از حدیث صحیح قصه مشهوره حضرت آدم و حضرت داؤد و بخشیدن از عمر خود چهل سال بیان کرده فرمود در تقدیر معلق چنین میباشد که فلان چنین و چنین خواهد کرد و چنین و چنان خواهد شد و در ضمن شخصے از کیفیت اجل با ولیا و انبیا پرسید فرمود که انبیا قریب اجل اختیار داده میشوند و اولیا هم گاهی واقف روز اجل و طور مردن خود میباشند چنانچه قصه حضرت امیر علیه السلام ارشاد فرمود نواب نوازش علیخان صاحب از کیفیت روزه هزاری پرسیدند ارشاد فرمود در حدیث ندیده ام مگر شیخ عبد الحق در کتابے نوشته بعد ازان انکار صحت حدیث کرده مگر روز خوب است یعنی شب معراج و نیز روزه رجب روزه مبارک است و نیز سه روزه که در هر ماه سنت است اول سه روز را غرّه و آخر سه روز را سرر میگویند و ایام وسط را بیض پس ذکر بیض بسیار آمده و ذکر غرر و سرر هم آمده است مریدے عرض کرد که حضرت عایشه و فاطمه رضی الله عنهما گاهی امامت عورات کرده اند

فرمودند بلکہ ہمین وجہ کراہت امامت نساء است بلکہ در عہد آنحضرت صحابہ اگر نماز جماعت بمسجد
نمی یافتندے بخانہ خود آمدہ معہ اہل و عیال خود ادا میکردندے اگر با اہل محرم خود یک کس ہم باشد
مضائقہ نیست و جماعت نساء اگر باشد جائز عند التذکرہ ارشاد فرمود کہ در وقت طفلی قرآن شریف
حفظ کردہ دورہ میساختم تا آیتہ سَيَتَّبِعُ اللّٰهُ در سورہ طہ رسیدہ بودم کہ ناگاہ یک عورت دمر وش کہ شیرے
را اسیر کردہ بند نمود بخانہ ہائے می بردند و چیزے انعام می یافتند اندرون خانہ من ہم شیر را آوردہ
در یک لمحہ عورت مذکور گفت کہ حال این شیر بطورے بینم جلد رخصت فرمودہ دہند چنانچہ کردند آن
زن از مرد خود گفت سحرش باطل میشود چیزے تدبیر باید کرد چنانچہ اوہم گرفتہ بیرون برد شیرے
ہندوی را کشت و در عرصہ قریب دو سہ کس ہمین حال شد پس غازی الدین خان وزیر او را از شہر
بدر کردہ داد عند التذکر ارشاد شد کہ در ملک گرم سیر فیل نمی زاید چنانچہ در مدینہ و کعبہ ہم نمے شود
اول فیلیکہ در مدینہ بعد بعثت رفتہ وقت خلیفہ اول در جنگ یزدجرد فیل ہمین رفتہ بود چنانچہ خلیفہ
در تمام شہر تشہیر کردہ باز گردانیدہ داد و در ملک حبش بسیار میشوند بلکہ حبشی بخورند دریا در حبشانہ باد
شاہ حبش دو سہ فیل کشتہ میشوند و در ملک پیکو فیل سفید مے شود ارشاد شد شعر
ازرش اہل جنون را مرگ ہم تسکین نداد ٭ گرد باد خاک مجنون تا فلک پیچیدہ رفت ٭ شب خیال
چہرہ شوخ بدل پیچیدہ رفت ٭ ساعت ہمچون شب قدر از برم جوشیدہ رفت ٭ خانہ زین ہست
دنیا عیش ٭ پا در رکاب آنکہ زین جا زود و دامن چیدہ رفت ٭ بیا ساقی بگردان جام مل را ٭
حنا بندی است امشب شاخ گل را ارشاد شد کہ قصہ دندان شکستن اویس قرنی کہ مشہور
است غلط است اگرچہ در غلبہ حال ہمچنین حالات پیش می آید و معذور می باشد چنانچہ عبد اللہ
ابن زبیر خون آنحضرت آشامیدہ بود آنحضرت فرمود کہ خون تش خواہند ریخت و خون دیگران انکس خواہد
ریخت باز فرمود کہ پنجم رجب یزید سلطان شد ۶۰ کس بیعت تمام کردہ بمکہ گریختہ آمدند زبیر مذکور و
عبد اللہ بن عباس و حضرت امام حسینؓ و در انوقت ادب مکہ اینقدر بود کہ کسے فوج کشی نمیکرد و
مسئلہ ہم اینچنین است کہ اگر کسے را کشتہ بمکہ رود او را نباید کشت مگر تنگ کردہ بیرون باید ساخت

مسلم بن عقبه مسلم بن زبیر و اما و حضرت امام حسین سکینه نامزد قاسم بود هم بعضی نوشیده اند
خطبهٔ ثقفی حجاج ناصبی خون او ریخت که موجد اعراب قرآنی است سعید ابن جبیر ثقفی محدث از دست
حجاج بنابر محبت حضرت امیر شهید گردید بعضی گویند که کمیل بن زیاد را که خلص یار آنحضرت بود شهید
کردند حضرت حسن بصری هم ترسان بود خدا بچه سوائے حضرت شیخین باقی از جمیع ایشان عداوت
دارند مگر حضرت حسنین رض را و دیگر سادات را معتقد اند و ناصبی حضرت علی و حضرت امام حسین را دشمن
دارند **ارشاد شد** که تسلط خارجیان گاهی در ملک نشده در عمان و مسقط وغیره ملک خود سے
مانند ندیده ام مگر ناصبی بلا دیده ام چنانچه بعضی روهیله که اگر پیش شان تنها ذکر حضرت علی کنند بد دل
میشوند چنانچه حافظ آفتاب که همیشه حاضر درس میشد روزی که ذکر حضرت امیر بود چنانچه عادت
سنیان است که هر صحابی که آید بجان و دل مناقب فضایل آن بیان کنیم همچنین کردم بدتر شده
را شیعی فهمیده آمدن درس موقوف کردند همچنین شخصی از والد ماجد مسئله تکفیر شیعی پرسید
آنحضرت اختلاف حنفیه درین باب که هست بیان کردند چون مکرر پرسید همان شنید شنیدم که میگفتند
که این شیعی است شاه عباس از ملا دو پیازه گفت بیا امتحان مذهب خود ها کنیم یعنی سبحه ملا کی خو
در آب اندازم و در آنوقت در دست شاه سبحه چوب و در دست ملا سبحه سنگ ملا گفت یا شاه خدا
آب را برای امتحان نیافریده بلکه آتش را آفریده و حضرت هم سبحه در آتش اندازند و بنده تیز روز می
سی را پرسید که ملا شیعی است یا سنی گفت شیعی پرسید چرا گفت بارها دیده ام که کهنه میخورد روزی
که کرکسی که عمر دراز میخورد و عمر دراز می یابد بر دیوار شاه عباس نشست بندوق طلبید و باز منع کرد و
فرمود که شاید عهد آنحضرت را دریافته باشد پس ملا گفت که چون پاس درک صحبت آنحضرت را چنین
است در حق صحابه کبار که چها چهار فاقت کرده اند بے ادبی نخواهید کرد **ارشاد شد** که بعد استماع
آنحضرت صراحتاً و کنایتاً نزد بعضی درود گفتن سنت و نزد کرخی واجب میشود **ارشاد شد** که د
حدیث آمده مورچه و گلهری و غوک و مگس شهد و هدهد را نباید کشت علما گفته اند بنابر ذکر شان در قرآن
شریعت که بیان عقل مورچه در قصه سلیمان که تاثیر سلیمان در مردم لشکر چندان اثر کرده که دانست

ابدا انتخواہند رسانید و وحی را منسوب بطرف مگس شہد ساختہ و غوک بقدر و عزت در اطفائے نار ابراہیم سعی کرد مگر جریہ کہ دم میکرد او را ہر جا کہ باشد باید کشت و ہدہد پیغامبر سلیمان بود و نکتہ باریک درین گفتہ اند کہ رافضی از مورچہ سلیمان ہم کم عقل اند یعنے او فہمیدہ بود کہ لشکریان سلیمان از جہت اثر عصیت عامہ قصداً ایذا نتخواہند رسانید ایشان درحق صحابہ پیغمبر اینقدر ہم نے فہمند ارشاد شد کہ باو بیزن را کہ کلان سے باشد و می آویزند باو آہیچ در فارسی و در عربی جنبش میگویند ارشاد شد پہیلی ہندی ایک نار ات سندری واین انکھی کہور ہا چھاتی لاک پیا کی دیکھی اڈر کی ہٹور فرمود کہ فی الواقع چون با خدا شود چرا جانب دیگر نگرد ارشاد شد ؎

زاہد بیا بمیکدہ دنیائے دیگر است — آب دگر ہوائے دگر جائے دیگر است

و معنی آن کہ بطور تصوف بیان فرمود و در جواب سائلے ارشاد شد کہ اسم یا حیّ حین لا حیّ فی دیمومۃ ملکہ و بقائہ یا حیّ دو صد بار شش شش بار درود اول و آخر بنا بر بیماری صحت مجربہ است ارشاد شد سیکہ عبارت از سلوک و جائیکہ ازین عالم بیخبر شوند شخصے پرسید کہ گنجفہ و حرام مثل شطرنج است ارشاد شد کہ زیادہ آزان چراکہ بعضے اباحت شطرنج ہم نوشتہ باز فرمود در جامع صغیر لعن درحق شاطر و ناظر آن گفتہ لیکن بسیار ضعیف است اعتماد خوب نمی آید باز در جواب سائلے فرمود اگر بازی نکنند و تصویر نباشد البتہ کم خواہد شد مگر از کل کفار بازی درست است سود و غیرہ از کفار حربی جایز زیرا کہ مال شان درحق ما مباح از جہت نقض عہد کہ ایشان مارا و ما ایشان را اذیم جبر نے رسد اگر بخوشی مثل بازی سود بدہند مضائقہ نیست باید گرفت نواب نوازش خان صاحب پرسیدند کہ حکم ہنڈوی دادن چیست ارشاد شد کہ مقدمہ تحقیق ہنڈوی در کتب ندیدہ ام تحقیق آن نزد من این است ہنڈوی آن قرض است کہ ساقط میشود بسبب او خطر تلف پس این طریق باید داد کہ مثلاً نوزدہ روپیہ نقد و یک روپیہ را فلوس بدہد و گوید این فلوس باز ربا بقدر زر فروختم پس مباح میشود ارشاد شد کہ در نسبت مرد اگر از جہت ام باشد می باید اظہار کردہ دہد کہ فلان سید است بام و نیز در حدیث آمدہ کہ مولی القوم منہم و ابن اخت القوم منہم

پس غلام را باید که بگوید من قریشی ام یا مولی یا ہاشمی ام بالام ثبوت الحال مُریدے عرض کرد
که خبگانیدن مرغ وغیرہ جانداران یک حکم دارد ارشاد شد که نہی کرد آنحضرت از تحریص کردن جانداران
وخبگانیدن شان کل وحوش وطیور و پروردن آنہا اگرچہ صحرائی باشند مضائقہ نیست مُریدے
عرض کرد که آنحضرت یا اصحابہ پرورش کدام جانور کردہ اند ارشاد شد که در حدیث ضعیف لیکن
بطریق بسیار آمدہ که حضرت علی عرض کردند که مرا وحشت بسیار معلوم میگردد آنحضرت فرمود که جفت
کبوتر پرورش کردہ با آنہا اُنس گیر و نیز بعضے آہو را پروردہ اند برادر خورد انس بن مالک که کوچک
بود نغیر یعنے لال پرورش کردہ بود روزیکه بمرد آنحضرت پرسید یا ابی عُمیر ما فعل النغیر یعنے چہ کرد
لال تو گویا تعزیت کرد و نیز در حدیث آمدہ که حکم فرمود که پرورش کنید کبوتران را که دفع نظر جن میکند
از فرزندان شما گر از صید و پرانیدن ایشان منع است ارشاد شد که اطبا بسیار از خواص پرورش
کبوتر نوشته اند از انجملہ دفع خفقان از تاثیر ہوائے پریشان و دفع لقوہ و فالج و در کتاب حیٰوۃ
الحیوان عجائب حالات تاثیر و خواص جمیع حیوانات نوشته ارشاد شد که بعض اطبا دوائے
خواص یعنی ٹوٹکہ ہم میگویند چنانچہ مرا مرض نقرس بود وہم شنیدہ در کتابے دیدم که موئی سر کودک
زیادہ از چہل روز و کم از شش ماہ بر موضع درد ببندد بہ شود چنانچہ کردم بہ شد باز فرمود که بر
رفع عشق دو سہ بار تجربہ رسیدہ یعنے آنکہ ہر جائیکہ خنجر بستہ میشوند بہ شدہ یا پارچہ بستہ بطور
تعلیط که خاک در اکثر بدن مس کند اگر معشوق ذکر بر خاک ذکر و اگر زن است باد ہ الیضا
ہمین امر گل قبر مقتول ناحق که بشمشیر کشته و ہنوز قصاص نشدہ در شربت کردہ بنوشانند
الیضا برائے ہمین امر چیچڑی یعنے کنہ مشترکه در عربی قراد و قمل ہم گویند در آستین عاشق بند
غالب است که دفع شود ارشاد شد سادات را اخذ صدقات و اسپ خر را جفت کنانیدن را
منع فرمودہ ارشاد شد که پسران حضرت علیؓ نوزدہ بودند پنج کس ہمراہ امام شہید شدند
پسران امام حسن علیہ السلام قاسم لاولد و از دیگران اکثر اولاد باقیست ارشاد شد ابو حنیفہ
رحمتہ اللہ علیہ از جعفر صادق اکثر و از محمد باقر و امام زین العابدین کمتر و نیز از زید شہید لیعہ

روایت میکنند و شاگردانش بسیار مثل فضیل عیاض و ابراہیم ادہم و عبداللہ مبارک وغیرہ لہذا
مذہب ایشان اسہل مذہب شد و احوال ورع و کرامت شان قصہ پارچہ فروختن و گوشت
نخوردن تا ہفت سال اکثر عمر بیرون از شہر و قصہ عورت نجارہ و قصہ سگ داؤد از امام شافعی
بیان فرمود مریدی عرضداشت کہ میان محمد علی نامی بزرگے از رؤساء دیہات صوبہ الہ آباد بعد
قدمبوس عرض کردہ اند کہ مارا با بزرگے اعتقادے و ارادتے بود کہ بیعت خواہم کرد و تبرک ہم یافتہ
بودند لاکن نہ بر سبیل ارادت آیا بران بیعت اکتفا کنم یا از کسے بیعت تازہ نمایم ارشاد شد
کہ اعتقاد بران بیعت ہم میتواند شد زیرا کہ در عوارف فرمودہ اند کہ اگر کسے گوید من مرید فلانم
و آن بزرگ گوید لا پس او مرید میشود و در عکس آن لا لیکن بہتر آنست کہ در ظاہر ہم اگر با فرزندی
یا مریدے بشرط اہلیت یا ہم پیرہ شریک الخاندان بیعت کند مریدے عرض کرد کہ بیعت نیابتاً
درست است ارشاد شد آرے در حدیث آمدہ کہ وقتے زنہائے بسیار قصد بیعت کردند آنحضرت را فرصت
نبود حضرت عمر را فرستاد کہ نیابتاً بیعت گرفت خلاصہ آنکہ اگر مریدی و پیری جائے باشد شجرہ و بیعت
میتواند شد مریدے عرضداشت کہ مزار حضرت شاہ نجم الحق جائیں لدہا بزبان پنجابی بمعنی بازی
کردہ باشد کجاست ارشاد شد قریب فریدآباد جانب غرب شہنہ نام قصبہ ایست در آنجا چشمہ
ایست کہ آب گرم بسیار میباشد معبد ہنودان است مریدے عرضداشت کہ تحقیق اسم علو دینوری
چیست ارشاد شد بکسر عین و سکون لام و فتح واو و بفتح دال مہملہ و سکون یا بمعنی
بزرگ در عرب اکثر میگویند و ہر کرا بزرگ می انگارند ہمین القاب او ازمے دہند و دینور قصبہ
ایست در عراق عرب مریدے عرض کرد — اختلاف علما رحمۃ
چہ معنی دارد و صحیح است ارشاد شد در حدیث بمعنی این سخن آمدہ چنانچہ روزی شخصے قسم
خوردہ بود کہ در وقت سخن نگوید از صدیق اکبر پرسید فرمود کہ تمام عمر سخن نگوید و حضرت فاروق
فرمود چہل سال و حضرت عثمان فرمود شش ماہ حضرت علی فرمود وقت یک نماز آنکس ... گردید
از آنحضرت نقل کرد آنحضرت ہمہ را طلبیدہ استفسار فرمود ہر چہار بزرگوار بر قول خود آیتہ کلام اللہ را

دلیل آوردند آنحضرت فرمود که اختلاف امتی رحمة و دیگری همچنین فرموده بود و اختلاف صحابی
رحمة یعنی اختلاف که از قرآن و حدیث یعنی برآرد رحمت باشد یعنی که اگر بقول یکی هم عمل کند مواخذه
نیست و دایره وسیع شد مریدی عرض کرد که اگر حنفی موافق شافعی یا دیگر امام عمل کند میتواند شد فرمود
بوقت ضرورت میتواند شد چنانچه در جواب سوالی مفصل نگاشته ام مریدی عرض کرد که معلوم میگردد
او تعالی را محض بندگی منظور است نه هیچ حکمی که نجات امر عقلی باشد ارشاد شد آری مگر در بعض جا
که تاثیر عمل همون طور میشود مریدی عرض کرد که آوند مسی و برنجی وغیره در استعمال یک حکم دارد
ارشاد شد درست است اما در مسی برای محافظت قلعی می باید که طعام خراب نشود لهذا مکروه
گویند و در برنج برائے مشابهت هنودان اگر قلعی نباشد و نیز در اموریکه درانملک محض مخصوص باشد
چنانچه تهالی و لوته خلاف کتوره که سقه ها بدست میدارند تخصیص هنودان نمایند یا سلپچی و آفتابه
مستعمل ارشاد شد که دوغ چهاچهه را و نزات یعنی فهی را گویند عربی آن رائب و در
اصطلاح ایران چکه میگویند ارشاد شد حق سبحانه تعالی در عمر پیشینیان و اوقات پیشینیان برکت
میداد چنانچه جلال الدین سیوطی المصری الشافعی صاحب تصانیف کثیره را اوقاتش حساب
کردند بعد وضع پانزده سال که سن صغیر است دوازده ورق هر روز افتاد پس کسی حج کرد و
حفظ قرآن و درس علوم و تدریس ارشاد شد که رساله عزیزیه تصنیف شاه عبدالعزیز شکر
بار خوش رساله است و نیز رساله عینیه هم در بیان وحدت وجود از دست خوب گفته و تصنیفات
دیگر مثل آداب السلوک خوب است باز ارشاد شد که تصنیف شیخ حسن طاهر کتاب مفتاح الفیض
در سلوک خوب تصنیف کرده ارشاد شد علمی که دیده ام و یاد هم بقدر خود دارم یکصد و پنجاه
علم است و لفظ آن مردمان سابق و لفظش درین است تصنیف شده عالمی پرسید که این چهار
علم که میگویند فرمود باعتبار تحصیل است شخصی عرض کرد که روزی مذکور بود که خطبه نظم از همین
جا یعنی هند رواج یافته پس ازین رواج جایز شد یا نه ارشاد شد که شد مگر کراهیت باقیماند مگر
آنگاه که بالکل باشد خواه هندی یا فارسی یا عربی اگر قدری بعد نثر بخواند مضایقه ندارد مریدی

عرض کرد پس حال آنکه کسب حرام مثل نوکری حرام یا تجارت بنگ و افیون چه باشد ارشاد شد درین دو قسم
است یکے آنکه هرگز ملک نمیشود مثل غارت و دزدی که هرگز ملک نمی شود بعد علم خوردن آن بلکه گرفتن
آن بلکه خریدن آن جایز نیست مگر در اضطرار دیگر آنکه ملک میشود مثل قمار یا اجرت مزامیر یا اجرت
زنا گرفتن آن جایز است در حدیث آمده که مثل این مال را یا عوض کند اگرچه قلیل باشد یا اسپ
را و خادم را یا کفار را در اجرت دهد چنانچه ارشاد شد که مردمان سید اند که ایشان نمیخورند لهذا
چنین چیز ها نمی فرستند مگر روزے مداری نام شخصے که لنساء را می پرورد و کسب میکنانید از رقص
وغیره شاید که زنا هم باشد طعام فرستاد عذر هم کردم قبول نکرد درین فکر بودم که چون گرفتم چه کنم
که بعضے از اقربا قریبه ما که شیعه غالی اند آمدند فرستادم خوش خوش خوردند درین اثناء ارشاد شد
که سابق از دو سال بسبب قرابت مخالطت بود حالا انقاص شده لیکن نه از من که حال من
سید است بلکه از برادر و برادر زاده های من مریدے عرض کرد که خوردن طعام خانه شیعه
و ذبیحه ایشان چه حکم دارد ارشاد شد که طعام خیر و ذبیحه البته نفرت است اگر نخورد بهتر
والا خیر خورد مریدے عرض کرد که حال ضعیف الاعتقادان شیعی از دیگران ها بهتر خواهد بود ارشاد
شد البته اگر سب و شتم نمیکنند در کفر آنها بسیار توقف است حسب تذکره از اعجاز خسروی خواند
سنک چنین جوهری باکی سنک چنین جوهری باکی سنکه چنین جوهر باکی الصّاق قلت لها هالک زوج
بعرس قالت بالی ارشاد شد که فواد الفواد دستور العمل سلوک است و بغایت خوب هر چند خسرو
هم ملفوظ جمع کرده لیکن آنقدر مقبول نیست ارشاد شد سلطان المشائخ کبار بزرگ شد چها چها
خلفا ایش شدند مثل اخی سراج و نصیر الدین مریدے عرض کرد فاتحه ... خر دهر نام همین نصیر الدین
میشود ارشاد آری ارشاد شد در مقدمه سماع بسیار افراط و تفریط راه یافته طعن درین امر بر قد
ما صوفیه عاید میگردد باب آداب سماع در هر کتاب موجود قادریه و نقشبندی و چشتی ارشاد شد
حضرات قدما چشتیه با آلات مزامیر شنیده اند چنانچه سلطان المشائخ مشغوف با سماع بود میفرمودند
هر که مزامیر بشنود در محفل من نه آمده باشد مگر شیخ عبد القدوس که در حلت مزامیر رساله ها نوشته دلبسیار

شنیده مریدے عرض کرد که تعداد کنیزگان مباحه تا کجاست و کنیزک مباحه چگونه بدست می آید
ارشاد شد آنرا حدے نیست و کنیزک و دیگر املاک از سه وجهه ملک میشود یا خرید یا هبه یا میراث
صورت کنیزک مباحه چند است اوّل آنکه دران هیچ شکے نیست وقتیکه مسلمانان بکفار حربی
جهاد نمایند غلام و کنیزک و مال غنائم ایشانرا بدست آید حلال تمتع با آن کنیزک جائز دیگر آنکه کفار
حربی بخوشی مملوکه خود را فروشند چنانچه کوهستانیان این عمل میکردند اینهم بی شبهه درست است
سیوم آنکه در میان کودکان خود را فروشند نزد حنفی و شافعی درین اختلاف است شافعی
سبب بندگی کفر را میدانند لهذا حکم بجواز مینماید و حنفی علت رقیت حرب امیدانند لهذا منع مینماید
چهارم بیع مخمصه مثل قحط و تقاضائے سخت اگر ذمی باشد یا مسلم بفروشد این مسئله مختلف فیه
است و صحیح همین که غیر درست است فتوی برین است قسمے دیگر هم فرمود یاد نمایید و نیز فرمود قصد
خریدن نیت کرده باشد یا نه مریدے عرض کرد چنانچه ملک مرد کنیز میشود همچنین ملک زن غلام
حکم او چیست ارشاد شد غلام بمجرد خریدن فرزند و محرم میشود و تمتع باو غیر جائز ارشاد شد
طعام فاتحه شیخ سدو نباید خورد ازین جهت که بطور بهوگ میکنند بخوف انداز رسانیدنش اگر مسلمان
فهمیده فاتحه کنند فاتحه مضائقه نیست و او راجن قرار میدهند مریدے عرض کرد بعض جانها
بعض اجنه بخیال آنکه با فلان بزرگ آشنائی داشت چیزے پخته یا خام نیاز مینمایند ارشاد
شد نباید مگر فاتحه اجنه که مسلمان باشند درست است لیکن که بنماید شخصے سوال کرد
که بعضے هنود آن که مسلمان گشته اند فاتحه بزرگان خود که در اسلام شان شبهه است میکنند
باید کرد یا نه ارشاد شد که اگر به تحقیق بداند مضائقه نیست والا نکند یا بگوید که بشرط اسلام
ارشاد شد حرام کاران را جای دادن اگرچه کرایه آن درست خواهد بود مگر مکروه است
ارشاد شد اجرت کار خود مثل فال بینی یا پرسیدن خانه که کجاست مگر اجرت تعویذ نویسی
و رقیه و اجرت آن حلال است چنانچه در حدیث آمده که جائی صحابه رفته بودند در آنجا کسے
بود مسلط خیر ایشان شنیده پرسیدند از نزد محمد پیغمبر مشهور می آیند اگر توانید فکر این کنید ایشا

گفتند که مردم دعوت ما میکنانند شما نگردید اگر چیزے قبول کنید مضایقه نیست الغرض در سه
روز فاتحه خواندند و راصحت شد سے بز نزد پیغمبر آوردند آنحضرت حلال گفت چنانچه برائے خاطر
آنها یکے خود هم گرفت وتناول فرمود ونیز ارشاد فرمود که اجرت تعلیم قران واذان ونماز
جنازه حرام است باز ارشاد فرمود کلیه این محفوظ دارید اجرت فرض عین خواه فرض کفایه
واجرت کار حرام مثل اجرت فرامیر وغیره حرام است وانچه ازین قسم نبود درست است همچنین۔
حال رشوت اگر ادرا برائے کارے حاکم مثل بخشی برائے نوکر داشتن یا جدا مثل حکم برائے حکم درین
چنین صورتها نباید گرفت فریدے عرض کرد که حال مبلغهائی کمشنری و وکالت چیست فرمود که
از جهت گرفتن از یک کس شک شد والا حلال بود شخصے فاضلے حدیثے صحیح کرد خلاصه آنکه سے
چه حکم و معنی دارد ارشاد شد مری را در فارس آب کانوان و در عربی کمیح و در هندی
کانجی که بطرف مشرق بسیاری سازند درست است همچو شراب که از نمک انداختن و در آفتاب
نهادن ظاهر میشود نزد ابی حنیفه مگر نزد شافعی درست نیست چراکه چیزے نجس باشد باز اثر نجاست
از وکمی رود در تذکره ارشاد شد روزے جدمن راکه شیخ عبد الرحیم نام داشت و بسیار قوی
التوجه کشف صحیح داشت یاران سنگے راکه از یکمین هندی زیاده بود اراده بطرف خود کشیدنش
کردند بعد مراقبه دیدند که زیاده یکوجب بطرف الیشان شده بود ونیز روزے شاه گل صاحب
باراده سه حاجت نزد بادشاه عالمگیر آمده بودند چیزے تحفه آنملک هم برائے جدم آورده چون
معتقد جدم بسیار بودند و ایشان هم بسبب صاحبزادگی اداب بسیار میکردند گفتند به بینید اگر شدنی
باشد بگوییم والا درخواست نه نماییم مگر اول امتحان کنست که نام چیزے که برائے شما آورده ام بفرمایید
بعد قدرے تامل فرمودند که فلان فلان جنس آورده اند و در پارچه دوریه بسته شاه صاحب
موصوف گفتند که همه صحیح است مگر احوال لستنی غیر درست است ایشان متامل گشتند چون طلبیدند در
در لستنی دُوریه بود احوالش از خادم پرسیدند عرضداشت که وقت شب چون رومال نوطلب شده
بود همون لستنی سابق فرستادم و دیگر لستم انیقدر غلطی هم روا نداشتند باز ارشاد شد که از

شاگرد ایشان دو کس خوب بودند چنانچه مولوی رفیع الدین و مولوی الٰهی بخش زنده و مراد علی در
کلکته لیکن شغل این گذاشته در تجارت مشغول است باقی مردند باز ارشاد شد که مولوی رفیع الدین
در ریاضیات چندان ترقی کرده که شاید سوای آن محمد علی هم بوده باشد باز ارشاد شد
حضرت والد ماجد از هر ایک فن شخصے طیار کرده بودند طالب هر فن پاے می سپردند و خود مشغول
معارف گوئی و نویسی بودند و حدیث میخوانیدند بعد مراقبه هرچه بکشف می رسید می نگاشتند بعض
هم کم مے شدند عمر شریف یعنی شصت یک سال و چهار ماه شد چهارم شوال تولد گشت و بست و نهم
محرم وفات یافت تاریخ تولد شاه ولی الله چهارم شوال و چهارشنبه ۱۱۱۴ هجری بود تاریخ وفات
او بود امام اعظم دین و دیگر پاے دل روزگار رفت بست و نهم محرم وقت ظهر ارشاد شد یا
دوازدهم وقت سحر ارشاد شد که از حدیث صحیح معلوم میشود که تسلط نصارا در آخر دور خواهد شد مریدی عرض کرد که خواه همین ایشان
خواه باز آیند ارشاد شد غالب که همین ایشان باشند چرا که در اهل اسلام ظلم بسیار شایع گشته و ملک با کفر می
پاید لیکن با ظلم نمی پاید آنحضرت روزی فرمودند که اے مسلمانان اهل فارس یکی و دیگر یعنی مقابله
با شما خواهند کرد و گم خواهند گردید چنانچه شد و اهل روم یعنی نصاری اینها یکی بعد دیگرے مقابله
خواهند کرد قوم بعد قوم چرا که اینها صابر اند و آهسته آهسته عمل مینمایند و همچنین ارشاد شد که ایشان
را حضرت مهدی موعود خواهند گشت باید دید که کے؟ زود چه قدر زمانه بسر میرود ارشاد شد که چنگیز
هلاکو چنگیز خان از خود مسلمان گشت چنانچه آنرا در رسد که آدم اسلام قبول نمود شخصے عرض کرد
که فلان شاهزاده قدمبوس عرض کرد و او را مرض جریان است اگر چه هم بیدار و پاکجامه نمی
میگردد حکم نمازش چه ارشاد شد بخواند شخصے عرض کرد که بعض یوم بعد دو چهار روز
چنان اتفاق مے افتد که وضو باقی نمی ماند ارشاد شد اگر قدر چهار رکعت باقی نمے ماند
بیک یکوقت نماز هرچه خواهد بخواند مریدی شخصے را که استدعائی بیعت موافق معمول نمود
که سوائے خاندان خود بیعت نه نمایند و اشت پیش حضرت با جمعی دیگر برائے بیعت برد ارشاد
شد که از همون مرید بیعت نمائید که عین از من است چون آن مرید مبالغه کمال کرد

بیعت تربیت و تعلیم سپرد آن مرید فرمود و همه ها را که اشتیاق اقارب و عشایر خود را از ذکور و اناث
برائے بیعت بیان کردند فرمود که از فلان مرید که قریب جوار هست بیعت نمائید گویا از من شد چنانچه
بعضے از انها آمده از مرید مذکور گفتند که سپرد شما شده ایم رفتن خواهد شد ارشاد فرمود که فی الحقیقت
بیعت از رسول است بلکه خدا هست همه نایب حضرت اند و مرید نایب پیر میگردد بشرط اجازت روزی
بتقریب عرس برادر مولوی عبد القادر خود بر قبر والد ماجد و جد و غیرها تشریف فرما شد. اول پیاده
رفت باوجود بعد مسافت در وقت واپس آمدن سوار آمد و قبور پیران را که جد و پدر هم بودند از دست
بوسید و بعد فراغ قران و فاتحه خوش آوازے را فرمود که چیزے از مثنوی مولوی روم بخواند قصه
صدر جهان بخواند هر بیتے را و جد در گرفت و دیگر مریدان و خلفا هم متاثر بودند چنانچه نعره زده قریب
افتادن بود پیش خود طلبیده توجه میداد و آن مرید سر بر زانو نهاده میگریست چنانچه بر سر و تاج آن
مرید قطرات اشک و لعاب دهن هم چکیدند آن تاج را آن مرید تبرکاً نگه داشت بعد از ان آن مرید درخواست
کرد که حضرت درین وقت دعا فرمایند که او تعالی آن مرید را محبت پیر با حسن وجه نصیب کند و آنچه داده
ترقی بخشد دعا فرمود که ترا و ما را فرط محبت خدا نصیب شود آمین یا رب العالمین ارشاد فرمود
که معجزه و کرامت هر دو از ولی و نبی میشود چنانچه اکثر معجزه آنحضرت که مشهور اند کرامت اند معجزه آنکه بنابر
تحدی واقع شود و الا کرامت چنانچه از حضرت معین الدین چشتی اکثر معجزه بوقوع آمده اند بحد تواتر
رسیده از انها قصه جوگی جیپال نامی معجزه شد که نبی الهند میگفتند و اکثر هنود معتقد شدند معجزه
آنکه بمقابله مومنان واقع شود چنانچه قصه صاحب اوراد سبعات عشر مشهور است و نیز در عجائب
دنوا در حدیث آمده که از خضر علیه السلام مرویست باز فرمود که عجائب و غرائب خدائے از حد زیاده
است در حدیث آمده که بعضے مومن دعاها میکنند و فرشتگان سفارش مینمایند حکم میشود که امید اکم
لیکن میخواهم که بدعا او حاصل شود تا دعا کرده باشد چنانچه مولوی روم باوجود که تمام مثنوی جواهر نفیسه
است لکه روپیه را شعر است شعر ور کند رو لطف و شاه بیشتر هر تقریب سخن باز دگر
درین اثنا شخصے از معنی دو بیت مشکل مثنوی **مثنوی** همچو سبزه بارها روئیده ام

ہفت صد ہفتاد و قالب دیدہ ام   کور کورانہ مرو در کربلا   تا نیفتی چون حسین اندر بلا   پرسید ارشاد شد
تا برائے آنست کہ تا وقتیکہ مثل سید خود حسین علیہ السلام در بلا نیفتی اندیا دہند مرو فرمود کہ اہل تناسخ
میگویند کہ آدم از یک جان در بدن جاندار دیگر میروند نمیگویند کہ سبزہ شدند پس حقیقت خود را
بہ بین کہ از نطفہ و علقہ وغیرہ چہا چہا شدہ باز فرمود کہ اول غذا از چہ بود برنج یا گندم و ہمچنین گوشت
وغیرہ واو شان را غذا از چہ و چہ باز فرمود کہ گندم سبزہ شد و سبزہ باز گندم میشود و باز
فرمود ہمہ اولیا را بسطے دست میدہد کہ حقیقت خود را معاین میشوند پس زان آنحالات را دیدہ میشود
بلکہ انحالت خود میگوید باز فرمود سخنے دیگر ہم است دقیق صوفیہ را حالیے میشود کہ آنرا انقطاع انانیت مے
گویند یعنی انانیت خود را فراموش میکنند پس آنحال یعنے آنذات بے مثال خود بخود میگوید کہ من
انکم کہ بحیندین حال شدہ ام میشوم و ظہورات متنوعہ رم ارشاد شد وقتیکہ مرزا مظہر نکاح کردہ
بودند عند الملاقات در جواب خیریت این شعر خواندہ بودند ؎ تا چشم تو دیدیم زدل رفت شکیبا
ما طاقت تیمار دو بیمار نداریم در جواب سائلے ارشاد کرد کہ خضاب سرخ آنحضرت ہم گاہے
کردہ بودند اگرچہ در ریش مبارک زیادہ از بست مو سفید نشدہ بود لیکن ہم کردہ مگر سرخ
و این خضاب نیل ہم سیاہ نیست بلکہ سرخ باشد و نہی خضاب سیاہ آمدہ مگر حضرت
امام حسن علیہ السلام خضاب سیاہ کردہ بعضے گفتہ اند آن حضرت را حدیث نہی معلوم نبود بعضے
گفتہ اند کہ بنا بر عورات میکرد و انہم مثل جنگ و رعب کافران جائز مے تواند بود باز فرمود در حدیث
آمدہ کہ سراویل دو سہ بار آنحضرت پوشیدہ ولنگ را حکم کرد و پسند فرمود صحیح است در تذکرہ۔
ارشاد شد   گر ہمین بر طرف کوہسار است   تو بیرام اخدا نگہدار است   ارشاد شد
کہ گلستان انرا گویند گلہائے ہر قسم باشند و بوستان آنکہ گلہای قابل بو باشند و باغ آنکہ درختہائے
کلان باشند و در جواب سائلے ارشاد شد کہ ابر چند قسم است یکی در ان اجزائے ارضی زیادہ مے
باشند و انرا مردم کوہی میگویند و میخورند حلال است انرا ابر مردہ ہم میگویند قصہ ہائے ابر عجیب اند میگویند
گاہ را میخورند و گہی ہم میکنند باز فرمود ؎ تند و پر شور و سیہ مست کہسار آمد ہ میکشان مژدہ کہ ابر آمد و بسیار آمد

و بعض جاها چنانست که بے ابر بارش میشود ناگاه نشسته اند و پارچه تر شد **در جواب سائلے**
ارشاد شد که جن و جنت و مجنون از یک ماده مشتق اند و جن در لغت پوشیدن است یعنی
عقل او را پوشند و بنظر نمی آیند در رخشان یا هم که زمین را از سایه پوشانند **در جواب سائلے**
ارشاد شد که اشعار عربیه تا مدتے میگفتند حالا از بست و پنج سال متروک است تصنیف عربیه
آنست عجیبه معلوم نشود چنانچه در خاندان ما چنین شده **باز فرمود** که مثل والد ماجد شخصے
کم بنظر آمد سوائے علوم و کمالات دیگر بضبط اوقات چنانچه بعد اشراق که می نشست تا دو پهر زانو
بدل نمیکرد و خارش نمی نمود و آب دهن نمی انداخت **بزرگی عرض کرد** که شکل جد ماجد آنحضرت
در خواب دیده ام مثل آنحضرت فرمود آری بسیار مشابه جد خود شده ام باز فرمود در لغت اکثر شعرها
گفته ام و هر دو قصیده همزائیه و بائیه والد ماجد را تخمیس کرده ام یعنی سه مصرعه جدید ذکر بیید
مجنون شد فرمود انشا کرده بودم ـــــ زنار که طبع غیر از خود نمایها نمی آید در بیابان دیدم کی ام بی شما
فرمود والد ماجد اکثر شعر صوفیانه میفرمودند الا گاه گاه و من همچنین مگر اشعار فارسی را موقوف
کردم نزد من هستند انکه میشود فیض سحر را که نی بهار گل میشود چراغ چو صبح از افق دمید حسب تذکره فرمود
که عم من در طب مهارت کمال داشتند روزے در خواب دیدند شخصے میگوید که خدا بیمار است دوا
کن حضرت والد ماجد فرمودند در حدیث آمده که روز قیامت خدا خواهد گفت که من مریض شدم دوا نکردی
و گرسنه شدم و تشنه شدم و عریان شدم آب و طعام و جامه ندادی بنده گوید خدایا تو منزه هستی فرمود
که فلان بنده من بیمار بوده گرسنه بود گویا من بودم **مریدی عرض کرد** که در حق خصوص بندگان
یا عموم **ارشاد شد** واجب الرحم همه اند لیکن خوب خاص هم می آیند در بیت فرمود
هر چند که والد ماجد ما را انبا پروه او و لیابت بسبب مصلحت دیگر منع فرموده بودند لیکن خوب چیز است
گویا جان بخشی در وقت طفلی بیمار بودم حکیمے تداوی میکرد به شدم والد ماجد آنرا حکم فرمودند
که ما را چون خوش ساختی بگو در حق تو دعا کنم هر چند خلاف وضع شریف بود لیکن فرمودند عرض
کرد که نوکر شدم در همون هنگام بلکه شب صد روپیه را مسه سواری تعیناتی نوکر شد چون آمده عرض

کرد آنحضرت از زبان مبارک فرمود همت شما قاصر بود که بر دنیا آنهم حقیر اکتفا کردید شخصی بنا بر
نام فرزند خود آمده شیرینی آورد حضرت نجم الدین نام نهاد پس ذکر نجم الدین کبری قصه سگ و شهید
شدن بیان کرده شعر خواند **مصرع** سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است
مریدی عرض کرد که همین روح نفخت فیه من روحی در جانوران میباشد فرمودند لیکن همه
در ایشان میباشد از توجه بزرگان روح حقیقی در آن سرایت مینماید چنانچه قصه های فران بردار
جانداران مشهور است و سگ نجم الدین را هم سگان دیگر حلقه گرد اگرد کرده می نشستند شاید استفاده
میکرده باشند پس فرمود معلوم میشود که سوای تسمیه عقل دیگر هم ایشان را خدا داده است اگرچه ما در
آن نمیکنیم پس قصه زبانی خلیفه پدر خود و دیگران عاشق شدن شتر بر زنی و زوج جاهل او کشتنش و
در دل نشستن بر خانه اش بیان فرمود پس در جواب مریدی فرمود که در هر شی معلوم میشود که روح
حقیقی هست مگر بکمال ضعف بسبب توجه بزرگی قوی میگردد پس فرمود قریب تواتر آمده شریف رسیده
که روزی مردم میان رویت هلال از روی تقویم مباحثه میکردند پس فرمود که این جانوران میگویند که
مردم مباحثه میکنند لیکن فردا رویت ماه نخواهد شد ازین قصه معلوم شد که چیزی از غیب هم میدانند
و قصه هدهد مشهور چه سلیمان معلوم است و مشهور و مکتوب ارشاد شد در قصر هندوان که بعد دفن
شاه نقشبند قصر عارفان گشته قریب شهر بخارا است همچنانکه سلطان المشایخ مگر فرق سمت است و بخارا هم
شهر کلان است که دوازده دروازه دارد ارشاد شد که شاه بوعلی قلندر را آن هنگام که در دهلی بود
مگسان غلبه کردند خلق تنگ آمده رجوع بشیخ نمود بعد اصرار بسیار اعلام بنام مگسان نوشت بر روز
بالای شهر آویزان ساخت میگویند جوق جوق مگسی بیرون شدند لیکن در شهر وبا عظیم شد چنانچه
شیخ هم از شهر بعد این واقعه بیرون رفت شخصی پرسید که نام خدا در هندی چه باشد فرمود که
الکه و پرمیشر و دیگر چند اسماء یاد کرد بعد از آن آن شخص گفت که اگر ما مردم بگوییم فرمود چه مضایقه
مریدی عرض کرد که در شرع ظاهر منع آمده ارشاد کرد اگر بمعنی نامهای که در شرع شریف آمده می
گفت چنانچه خدا و جهان آفرین و در ترکی تنگری تعالی و نیز هر اسم که مخصوص بخدا و ذات موصوف

آوردن شیرینی بنا بر نهادن نام

گفتن روح بجانوران

قصه شتر و عاشق شدن

گزارش شاه بوعلی قلندر در دفع مگسان از شهر دهلی

نام خدا در زبان هندی

بصفات کمال باشد در اہل بغت مضایقہ نیست مُریدی عرض کرد ارباب صوفیہ عنقای مغرب
وغیرہ دیدہ بسیار نامہا نہادہ اند فرمود مجازات باشد ارشاد شد نزدیک حکما چیزہائے کہ
موثر اند یا آسمانی باشند یا ارضی موثرات سماوی را چون با موثرات ارضی مزج بعض نمایند از ان
فعل عجیب صادر میشود درین رعایت نجوم وغیرہ بسیار ضرورمی افتد چون تسخیر شیر مثلا مریخ چون در
اسد طالع باشد دران زمان تصویر شیر بکنند رام شود چنان با مناسبات مثل طلا وغیرہ را طلسم
گویند علم نجوم و علم حال نیز بین ضرورست پس از جہت رعایت نجوم و اوقات معین و شکل معین مے
شناسد بفیدہ و دانندہ و چون قوائے ارضی را با قوای ارضی بیامیزند انرا نیرنج گویند چنانچہ جانوران
چارپائی کہ کہٹمل باشد برائے دفع اینہا اگر پایا و دہتورہ را گولی بستہ در روغن چراغ انداختہ روشن
کنند بیرنا با بیرون روند با متحان آمدہ ذخیرہ اسکندریہ در طاعظیم کتابست مگر ایتحان طلسم کمتر شود
و امتحان نیرنج بسیار اکثر در کتب علم خواص می باشد چون بیامیزند غرض حاصل شود و سحر سہ قسم اند
اوّل آنکہ تسخیر روحانیات کواکب دعوات آنہا و صناعات ہیاکل علم دعوت ہمین بود دعوت ہر
یک از مریخ و زہرہ جداست و دخنہ ہر یکیہم جدا در بعضے گوگل و بعضے لوبان این سحر یونانی است
در شرع شریف اکثر اینہا منع اند قریب بشرک دیگر سحر ہندی است تسخیر بیر عبارت از
روح مردگانست کہ اینجا آمدہ کیفیات اینجا بردہ مگر مردہ قوی القلب شرارت پیشہ خباثت اندیشہ
تیز و تندان بخوانند نامہائے شیاطین و افسونہا دادن بہوگ از قبیل خوشبو و طعام وغیرہ کہ شیاطین
بزور تابع خود بعضے ارواح خبیثہ را اکثر اینہا کہ با جانوران خبیث و بہر بہو نحہ وغیرہ مناسبت تمام دارند
کشیدہ میکنند و نیز بیر بسیار زید یعنے استخوان صلب مردہ را آوردہ افسونہا میخوانند حاضر شود
پس بہوگ مید ہند تابع میگردد و باعتبار جلدی تاثیر از سحر سابق فضل و باعتبار دوام ہمون فضل
باشد بشدت ظلمت می آرد و کفر و شرک است تسخیر قلب و کشتن آدم کہ موٹہہ میگویند تعلق از ہمین
است قسم سیوم آنکہ از ضعف از ہر دو در تاثیر مگر در جاہای مباح جایز است از قبیل طلسم باشد
و تعویزات وغیرہ چیز دیگر است ہنود ہم از ما مردم آموختہ اند شعبدہ ہم از قسم سحر است ؛؛ ؛؛ ؛؛

قسم پنجم که نادر الوجود است سحر بابلی حقیقتش آنکه شخص قوی التاثیر در نفس طالب بلکه یعنی
قوتے پیدا کند و حادث نماید که بسبب آن قوت تصرف در عالم کند ظلمت و خباثت مقرون باشد
و قوتے که درو حادث شده قوت خبیثه مظلمه باشد و لازم جوهر ذات گردد که هیچ طاعت مبدل
بنورانیت و طهارت نگردد و این سحر ماخوذ از هاروت و ماروت در آنها قوت خبیثه ملعونه پیدا شده
بود هر که میخواست مدد القا میکردند آخر آنها را نجات خواهد شد مگر نمونه وردّ این بود که در فارسی نظر
گفتار نیامد هر چند خباثت ظلمت بسیار دارد و مگر بنا بر دفع مضرت مثل سحر آموختن جایز اصطلاح قسم
اوّل از سحر دعوت اسماء الهیست که مناسبت با مطالب خیریه دارند و شرائط و ترک حیوانات در دعوت
دعوت گاهی تسخیر روحانیات کواکب نیز می آمیزند لیکن فرق در ان تسخیر و درین تسخیر آنست که در ان تسخیر
التجا بارواح کواکب بود و درین تسخیر التجا بحضرت حق است که اسماء او تعالی و بزور آن اسما حکم رانی بر ارواح کواکب
کردن و ازان مدد خواستن آری مناسبت آن اسما و آن دعوت بروحانیات بعضے کواکب و رعایت
و در شرائط دعوات موافق بآن کوکب بعمل آوردن و در وقت ساعت آن کوکب نشستن و خواندن
در کار میباشد نمونه تسخیر اولیسیه و اصطلاح قسم ثانی از تسخیر دعوت آیا سوکلات است و
تسخیر جن بواسطه آن اسما و درین جا هم فرق درمیان تسخیرین همان است و این تسخیر مشابه تسخیر
سلیمانست چنانچه آن نمونه از تسخیر ادریسی و اصطلاح قسم سوم نقوش اعداد و اسما و آیات بامر کردن مربعات
و مثلثات حرفی و عددی مناسبت اسما و آیات با مطالب آمیختن بعضے قوات ارجیه مثل قسم
و آوند مخصوص از باب نیرنجات هم درین شامل است و اصطلاح قسم پنجم توسل بارواح انبیاء
و اولیاء و ائمه اهلبیت عظام که درین تاثیر قوی دارند و استفاده قوت ائمه مطهره ازانست که سبب
آن تصرف در عالم از قبیل سلب امراض و تسکین اوجاع و تسخیر جمادات و حیوانات و درین امر تعداد از
ارواح طیبه و فاتحه خواندن و بخشیدن ثواب بارواح ایشان خصوصاً آنحضرت مجرب است و گاہے
این استفاده از شخص زنده هم میباشد و امروز این شی کالمعدوم است و ارقسم که درین روزها
فیضان این قوت از ایشان بر وجه معمول است پنج روح مبارکه اند اول روح رسول و دوم روح حضرت

مرتضی علی وسیوم روح حضرت غوث الاعظم چهارم روح حضرت بهاء الدین نقشبند پنجم روح حضرت
معین الدین چشتی **معین اشافرمود** شخصے را دیده ام یا نجم الدین کبرا و را رسوخ شده بود بارها
تجربه شد مرید والد ماجد در سلسله کبرویه بود از خلیفه پرسید که حال شما چگونه است عرض کرد که تجلیات
زیاده شد چنانچه تمام بدن منتفی میگردد **ارشاد شد** که بنا بر روح مرده بر قبر چراغ روشن نباید
کرد باعث لعنت است و در شادی وغیره بنا بر غرض دیگر بجاهاے دیگر جاے در شبرات وغیره روشنی
نباید کرد که عمل هذا ماخوذ از مشرکین است **در جواب سایل ارشاد شد** که نزدیک ابی حنیفه در
موسم طویل وقت عصر در چهار و نیم گهڑی روز باقی مانده و نزد شافعی و مالک و احمد و ابو یوسف از شش
گهڑی میشود **ارشاد شد** که بالفعل در مکه بنائی سلطان مراد شاه روم که در سنه یکهزار شانزده کرده
درست است **در جواب سایلی ارشاد شد** که بر غرض که در وکلام الله باشد سوار شدن جائز است اما
احتیاط کند که حمل بر قرآن نشود بطرف دیگر نماید و زیر سر نهادن نیز برائے حفاظت جائز است
نزد ابی حنیفه در تذکره **ارشاد شد** که از بالای مناره قطب صاحب که هفت منزل بود حالا هم شش
باقی است فقیرے همیشه می جست و صفتے میکرد که جامه اش که بسیار دراز و گهیردار بود بهوا معلق مے
شد و نیز کمال زیرکی میکرد که هرکه روپیه یا دمی نمود که برائی روپیه می جست در میان خلایق که بخوبی
ممتاز نمی شدند همون کس را میگرفت چنانچه بچشم خود دیده ام **ذکر دیوگان بود ارشاد شد**
للمجنون فنون در کشمیر دیوانه بود هر کرا میدید و قابل مے فهمید میگفت بیائید چون مردم قریب
میشدند میگفت بنشینید علی و معاویه در جنگ اند صلح نمائیم دیوانه آمد و گفت یا حضرت الله حویلی
ارشاد کرد بمن به هید مردم خواستند که او را توبیخ نمایند فرمود که اے این حویلی همراه قلعه بادشاه
است هرگاه تو قلعه خواهی گرفت حویلی هم خواهم داد گفت سال آینده قلعه خواهم گرفت فرمود
پس گفت یکسال کجا مانم فرمود بر مناره جامع مسجد که بلند ترین جاهاست پس استغفار کرد **ارشاد**
شد که در وقت پنج یا شش سالگی والد ماجد مسئله فرمود که مطابق شافعی بر آمد **ارشاد شد**
که شبے در مسجد جامع شمار کرده بودم که سی و پنج جا تراویح مع الجماعت حفاظ میخواندند چون وبیت

ماه رمضان بسبب تقویم وغیره مشتبه بود مردم برائے پرسش مسئله می آمدند ورود قدح بسیار می شد
ارشاد فرمود که در وقت صفائی مطلع و نبودن غمام فقهاجم غفیر شرط کرده اند و در حدیث اینقدر آمده
که شخصے از حضرت رسالت پناه عرض کرد که من ماه را دیده ام آن حضرت پرسید تو مسلمانے عرض
کرد آرے پس آنحضرت فرمود منادی بکنید که فردا روزه دارند علما تاویل میکنند که در این روایت یک
شخص ذا فیست اگرچه در حدیث مطلق آمده و جماعت کثیر را حضرت ابو یوسف پنجاه و دیگران بست
و بست پنج هم گفته شافعی گواه دو کس عادل معتبر دانند و باز فرمود جا بجا مردم دیده از روزه باید
داشت باز فرمود حالا اکراه است حضرت امیر باید فهمید قول شان که رابعه رجب اول رمضان شریف
و عید الضحی می باشد جائے همیشه چنین بوده آمده امسال موافق تقویم ماه در تحت الشعاع بعد یکپاس
شب بر خواهد آمد و هیچ هنود هم قطعاً هنود هرگز کسے تجویز این امر نمیکرد مگر ماه را دیدند در جواب
سائلے ارشاد شد که کلام الله بطور تراویح بعد وتر اگر عمداً خواند مکروه است والا او کلام الله بهر دو طور
درست ارشاد شد همشیره زاده خاندوران خان یعنی دختر صمصام الدوله کاری کرد که چند هزار
روپیه که بمیراث یافته بود شادی نکرد و در طیاری مسجد قدم شریف خرچ نمود باز فرمود که در نکاح هر پنج
حکم جاری است یعنی آنکه اگر غلبه شهوت باشد چنانکه ترس زنا واجب است بشرط استطاعت استطاعت
آنکه قادر باشد بر کسب مال اگر مقدور ندارد پس دوای کسر الشهوت بخورد و همچو صوم مگر مبطل
شهوت نبود که منع است و اگر طوفان نباشد و مقدور دارد پس سنت است از جمله سنن عشره
که سنت جمیع انبیاء است علیه الصلواة و اگر غنی باشد و میداند که اتلاف حق زن خواهد شد یا
برائی قصد ایذائے زن اقارب او حرام است و اگر در طلب علم یا جهاد یا عبادت و تقوی و زهد
مشغول است و گمان غالب دارد اگر نکاح خواهد کرد درین چیز با قصور خواهد شد پس مکروه است
و اگر زنی در نکاح دارد و مقدور زاید دارد داد عیش باید بے تفنن است و در تجدید نکاح توقع دارد و
اطمینان هم از خود بهم رسد که در صورت تعدد زوجات عدل و مساوات خواهم کرد و میلان تام
یکجانب نخواهم نمود پس مباح است اگر دوم سیوم چهارم کند مختار و اگر زنے باشد بیوه و والی وارث

نداردکه قیام نفقه او تواند نمود و این کس او را در خانه خود نگاه دارد و کار خدمت از وی گرفته
تعهد خوراک و پوشاک او نماید و می ترسد که مبادا در خلوت یا جلوت بجز او لت کار بوس و تقبیل
بشهوت یا زنا واقع خواهد شد درین صورت نکاح مستحب است ارشاد شد که اگر آدم صادق باشد
بسیار خوبست چنانچه در کتب سلوک نوشته اند که دزدی بود که میان قوم خود عهد کرده بود که سوای
خانه بادشاه چیزی نه دزدد و بوقت فرصت بربام بادشاه رفت دید که بیدار است و با زن خود گفتگو
میکند درین میان زنش سخن کرد خدای دختر بمیان آورد بادشاه گفت از شاهان گرد وپیش ننگ
دارم اینها را می خواهم که به بادشاه دین دهم زنش پرسید که بچه طور خواهی دریافت گفت کسیکه یکسال
تکبیر اولش فوت نکند الا بعذر بلا شبه صالح خواهد بود فردا منادی خواهم کرد چنانچه کرد این کس قصداً
در مسجد افتاده بود هرگز تکبیر اول فوت نکرده و سوای دزد کسی پیدا نشد که یکسال تکبیر اولش
فوت نشده باشد بادشاه از آن طرف گذر کرد و سواری تا مسجد رسید بعد کلمه کلام تعظیم و تکریم بسیند
کرده پرسید که پیر و مرشد تو کدام است گفت حضرت و قصه خود بیان کرده و قبول نکرد باز فرمود
بنیت همیشه گردان میباشد لهذا گفته اند که مشغول بعمل خیر باید کنانید انشاء الله تعالی درست خواهد
شد پس قصه حضرت احمد جام ارشاد شد یعنی در ابتدا کسی رجوع نمیکرد پس فروران را مستاجر
ساخته فرو میداد تا آنکه لذت پذیر شدند و مرید گشتند و مشهور گشتند پس فرمود بعض اوقات از
مرید هم پیر را فایده میرسد پس قصه متفق شدن چند کسان و تقریر کردن پیر و رجوع کردن جنات
و کرامت هم باذن الله و مشهوره اش و مرید شدنش شخصی و کارش تمام شدن و چند کرامت
کذای ظاهر شدنش و بدولت او چند کسان بخدا رسیدن ارشاد شد جمع اسباب خیر را
توفیق گویند و برعکس آن خذلان ارشاد شد که شاه بهیکه فقیر پیر خود شده بود روزی
پریشان عیال و اطفال در فقر و فاقه گذشته بجای مدعو گشته بود چون طعام اقسام در آنجا بود
شاه بهیکه نصف حصه از جمیع فقراء گرفته بخانه میرسانید بعد سه روز چون حضرت بخانه آمد از اهل و
عیال خود گفت چون شما با این حالت گذشته بود هم طعام بحلق من نمی رفت طعام بسیار فلان فقیر می آورد دانستم که شما

فرستاده باشند بشنیدن این خبر خوشدل شده بیرون آمد شاه بهیکه را طلبیده نگاهے کرده فرمود بر و کارت ساختم از ان باز بفضل الهی بکار او شد که بادشاه و روشن الدوله مرید و معتقد گشتند و فی الواقع مرد صاحب کمال بود روزے سواره جهیان بکمال حشم و خدم میگذشت عموی بنده در جرگه ناشماران و دنیا داران مصافحه شاه صاحب کنند هر دو دست شاه گرفته پرسید و ز در اگرفته و احوال حسب و نسب بتکرار استفسار کرده بعد دریافت فرزندیت شاه عبد الرحیم فرمود ز در اگرفتم

ارشاد شد که مجنون عاشق لیلی شعر خوب میگفت در حالت جنون میگوید من نماز میکنم چون یاد لیلی می آید معلوم نمیکنم که چند رکعت گذارده ام مرد مسلمان بود لیلی هم مسلمه هر دو از یک قبیله یعنی عامره حضرت امام حسین علیه السلام را دیده دیگر روایات کوکه و غیره غلط میگویند اگرچه بصحت نرسیده که عند السوال گفته بود حق لیلی باشد شعری عاشقانه نخوانده فرمود شیعی بود که هرگاه چنین شعر میخواند مے گفت امروز روزه را سنے کرده ام ارشاد شد که سابق بر سکه صورت بادشاه میکنیدند اول در اسلام سکه که زد از سلاطین بنی امیه بود بعد حساب ارشاد فرمود که مهر ام حبیبه دو هزار و دو صد و چند روپیه بود زیاده ازین مهر در حضور آنحضرت ثبوت نرسیده و معمول خاندان من دو هزار روپیه بود چرا که قدر آن از انوقت کمتر باشد و اصل مهر شل هم یافته میشود که آنحضرت در وقت نکاح دیگر حضرت عثمان رضی الله عنه فرموده بود که مثلها ارشاد شد عرس کلان درین ماه مبارک اند تاریخ سیوم عرس حضرت فاطمه و دو شنبه و نهم عرس حضرت عایشه و حضرت علی تاریخ نوزدهم زخمی شدند و در شب بست یکم رحلت فرمودند عرس نصیر الدین چراغ دهلی بیرون عرس حضرت عایشه ارشاد شد که در هر فنے که چهار پشت متفق میگردند فن بسیار کامل میشود چنانچه حضرت یوسف چهار پشت نبی بود تعریف او درین امر بسیار آمده بنا بر تصدیق مریدے فرمود که چهار پشت در یک فن کمتر بیکطور می ماند باز فرمود که پنج پشت از معین الدین تا نصیر الدین اگرچه رنگ مختلف داشت لیکن در جمعیت خلق و شهره و قوت حالات بیکطور مانده این امر نادر است در هیچ سلسله دیگر اتفاق نیفتاد ارشاد شد که عمل نواب وزیر هنوز دار الحرب نگشته اگرچه دار الرفض است بتجربه رسیده که عمل ایشان بسیار بے برکت است لیکن از

قائل لیلی و مجنون کسے مرد و مسلمان بودند

انگریزان بکتر عندالتذکره مولانا عبد العلی وطلب آصف الدوله وغیره ارشاد شد که اگر
ما را غازی الدین حیدر بلا منصب و جاگیر بطلبید بروم بشرطیکه متعرض نشود انشاء الله العزیز خلقی
را هدایت شود تقاریر خود را مبدل سازم یعنی تقاریر نو کنم مقبول همه ها شود و فرقه گردند در دین
حق اختیار کنند باز فرمود که از قتل خود هم حالا می هراسم مگر همینکه در صورت شهادت برای
کاریکه منظور است فوت گردد بتقریبی ارشاد شد که در حویلی خان دوران خان که مشهور به
کالا محل است بطرف جنوبی شهر کهنه من بعد من هم چندی قیام کرده بودم دران اجنه بودند و
بساکنان ایذا میرسانیدند چنانچه با من ملاقی شدند گفتم که اگر شما مارا و اتباع مارا ایذا نخواهید داد
من هم بشما کاری ندارم و الا خیر قصور نخواهم کرد ازان باز چندان ایذا نه دادند مگر یک مرد
ولایتی را بسیار ایذا داده بودند مگر نواب نجابت علی خان که در عمل انگریز خریده عجب کاری
کرده که هرگاه صورت ایشان بنظر می آمدند غلامان میگفت که شمشیر برهنه کرده عقب ایشان کنند
چند بار همین کردند آخر گذاشتند در تقریبی ارشاد شد که از آب کم خوردن مردم زبان آور
میباشد چنانچه سنائی گفته **شعر** ذهن هندی و نطق اعرابی بود از کم خوری و کم آبی
تذکره مولوی روم بود ارشاد شد شیخ صدیقیست و از کتابش معلوم میشود که بسیار
عالم کامل بود ارشاد شد که هر قوم را ذهن در هر فنی میباشد چنانچه ذهن هندوان در فن حساب
خوب است و ذهن اهل فرنگ در صنعت ید و صنایع جزویه و ریاضیات خوب است اگرچه دقایق منطقیه
و الهیات و طبعیات کم میفهمند الا ما شاء الله در جواب سائلی ارشاد شد که یهودی در اصفهان
و مشهد بسیار اند و در عرب هم میباشند ارشاد شد ارسطو صاحب اثولوجیا و افلاطون در
فن خود خوب و دانشمند بود میگویند مثل یهودیه در حق پیغمبر ما در حق پیغمبر خود شاید که عیسی
باشد گفته بود برای ناقصانست نه برای کاملان پس ذکر جالینوس آمد فرمود مرد که محض طبیب
بود از عقل چه بهره دارد پس فرمود لهجه افغانان بدهست و الا لسان شان از هندی
و فارسی برآمده تپنگ پروانه را و دیوا چراغ را و ڈوڈی خوری چنانچه ملک ایشان مابین هندو

ولایت است بآن هم همچنان دستور همه جا همین است بسبب تذکره ارشاد شد که مرزا بیدل را خوب
مضمون در تعریف انبه بدست آمده ع تا انبه نو بباغ انار آورد   اسرار قدم جمله باظهار آورد
اهل دو فرش بخبر حقیقت نمود   مولا گل کرد و انبیا بار آورد   فرمود حکما گفته اند دو میوه است که هر سه
حاسه لذت پذیر میشوند سیب در ولایت و انبه در هند که چشم از رنگ مشام از بو و زبان از ذائقه ـ
ارشاد شد اصول چند سه است زراعت و صناعت و تجارت باقی متفرع برین ارشاد شد
کفو درین ملک فقط نسب است و در ولایت حرفه هم میگیرند ارشاد شد اگرچه اهل ولایت کنیز
زادگی را عار میدانند لیکن چندان در قرابت پاس آن نمیکنند باز ارشاد شد نواب سعادتخان
که در جنگ شاهنشاه زخمی شده بود و در مقدمه مصادره از طهماس وکیل سخن بیغرتی شنید غیرت
را کار کرده زهر خورده مرده بود و سید بود و همشیره زاده اش منصور علیخان مغل بود در ولایت مغلان
بی تعلق تمام از سادات دختر میخواهند و ایشان به نیت سید کردن قوم که اکثر باعتبار ام در آنجا سادات
میشوند دختران خود بمشغول سید میدهند ارشاد شد کسی خوش گفته ع کیمیا خواهی زراعت کن
که خوش گفت آنکه گفت ؛ ربع ثلثش زر است و ثلث دیگر هم زر است ؛ زیرا که در عربی عین زر
را میگویند چون در هنگام مشی با نواب فیض محمد خان وغیره امرا ملاقی میگشت و اکثر از سواری
فرود آمده مصافحه می نمودند بعضی مشایعت هم میکردند و سوار می شدند فرمود ازین مرض که
باعث مشی است تکلیف بنسبت دیگر امراض زیاده می یابم باز فرمود ؛ ؛ ؛ ؛ شعر

ما و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق   او بصحرا رفت و من در کوچها رسوا شدیم

باز فرمود هرچه رضای اوست بهتر اشعار خسرو ع چون طمع خواهد ز من سلطان دین ؛
خاک بر فرق قناعت بعد ازین   حضرت دهلی کنف دین و داد   جنت عدن است که آباد باد
هست چون ذات ارم اندر صفات   حرسها الله عن الحادثات   گر شنود قصه این بوستان
مکه شود طایف هندوستان   قبه اسلام شده در جهان   بسته او قبه هفت آسمان
ساکن او جمله بزرگان دین   گوشه بگوشه همه ارکان دین   مسجد او جامع فیض اله
زمزمه گنبد او تا بماه ؛   غرض از خطبه بیت الهی

بر سر هر تخت گرفت شهی ورنه سقفش ز سما تا زمین لعف شده جمله ستونهای دین
شکل مناره چو ستونی شریک از پی سقف فلک شیشه رنگ سقف سما گر کهنی شد نگون
ورنه آن ساخته سنگین ستون تاج سپهرش ز اوج بگردون شتافت گنبد بی سنگ فلک سنگ یافت
سنگ وی از بس که بخورشید بود بروز ز خورشید عنا سرے نمود ماه نخسپد همه شب تا سحر
کز سر صحنش خلد دارد بیسر زان خلد هر بار که دارد لے داد برق ز جا جست دگر جا فتاد
از پی بر رفتن هفت آسمان کرده زمین تا بفلک نردبان مسجد جامع ز درون چون بهشت
حوض زبیرون شده کوثر سرشت در کمر سنگ میان دو کوه آب گهر صفوت دریا شکوه
در ته آتش ز صفا رنگ خرد کور تواند بدل شب سشمرد موج بلندش که رسد تا بماه
باز دهد آب بدا بر سیاه سیل وی آهنگ به کهسار کرد کوه تبر داسنے افرار کرد

بعد مشی که تشریف آورده استراحت فرمودند شاهزاده مرزا محمد جان تشریف فرما بودند زیر چارپائی نشستند **ارشاد شد** که بنده معذور هست معاف فرمایند و نیز خدمتگار برائے مالش اعضا که مانده شده ام بالای چارپائی خواهد نشست تعظیم کاری گران معاف شاهزاده بتواضع پیش آمده از دست خود مالش بدن مبارک شروع کرد حضرت معذرت خواسته موقوف داشتندش درین **اثنا** حافظے وارد شدند بعد استفسار خیریت فرمود شنیده ام که چیزی بآواز خوش میفرمائید مشتاقم لیکن اگر موافق مزاج نشده نخواهد بود منع خواهم کرد معاف خواهند داشت و تنگ نخواهند شد باز بهر بدیے **ارشاد شد** که چیزے از کلمات الصادقین که از حال صلحاء دهلی نوشته بخوان آنمرید اشعار تعریف دهلی که سابق نقل نموده خواند بشاش شده بحافظ صاحب فرمود بخوانید او شان التماس کردند که رعب غالب شد جرأت نمی یابم فرمود سابق شعرها خوانده اید جاے رعب نیست چنانچه حافظ صاحب دو چهار غزل خواندند کیفیتے دست داد که روزے باد الحمد لله علے ذالک از **شخصے** فرمود ساچق ترکی است یعنی بری **ارشاد شد** در حدیث آمده تحفة المرئیة الزائر یعنی تحفه زن زیارت کننده روغن انداختن است در موی سرش و تحفه

مردزا بر عود و مجمر و ہمہ خوشبو در حکم ہمین است **مُریدی سوال کرد** که ابن جوزی محدث چرا اعتراض و انکار با وجود وفور علم و تقوی از غوث الاعظم داشت **ارشاد شد** بعضے روایات ضعیفه در مقدمہ اعمال محدثین صحیحے ندارند ہیچ و بے اصل اند با مردم بنسبت بآنحضرت کرده میفرمودند و کلمات فخریه اکثر میکردند و ہمچنین بعضے وجوہات دیگر غرض که بعض ہم للہ بود درین صورت ہا ہر دو جانب صواب می باشد نماز جنازۂ حضرت ابن جوزی خوانده بود حسب **تذکره ارشاد شد** که چون در شہر کہنه بودم بسیار از رفضا و فساق و برادران حسود تکلیفہا میکشیدم چنانچه بعضے قریب خانه ما تعزیه بر سقف میکردند و تبرا دست بہم میزدند روزی فاجره شراب خورده در وقت تراویح در عین قرات قرآن شعر حافظ شیراز **ع** در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند ور تو نمی پسندی تغییر کن قضا را خواند و بعضے وقت ہا آوازہا میزدند که قرات مشتبه شود **روزے** مولوی نذر محمد صاحب که محتسب خدائے شہر بود با لقصد شش صد مغل خانه جنگ ہمراه داشت معتقد جناب جدّم چنانچه با وجود بسیار سفر با زقصد سفر کرده بود فرمود سفر آفاق بسیار کرده اید حالا سیر انفسی کنید چنانچه از سن سفر مودند که امروز ہر چند قصد کردم بیرون رفتن نتوانستم از قبله گاہی بتاریخ ہفتم محرم در عین تشد و گفتند که ما شریک شما شده می کشیم رفضا را جناب قبله گاہی فرمودند که در سال آینده رافضی در شہر ما نخواہم ماند چنانچه ہمچنین شد و رافضی قتل کرد **باز فرمود** مولوی نذر محمد امر معروف بسیار میکرد چنانچه حقه راجه فلان را شکست **در مقدمه** دست شستن از آرد بنواب وزیر سخت گوئی ہا کرد باز فرمود در مقدمه آرد به برادرم احتساب کرد از حدیث تقریر کردم قبول فرمود چون تذکره مشایخ زمان و مردم طاعن که در مقدمه سماع بر پیران کبار مینمایند درمیان شد **ارشاد شد** که در مقدمه قلیل ترک اولی یا خطاے اجتہادے بوقوع آمده باشد طعن خوب نیست در ہر مقدمه خصوصاً طعن طریق اعتدال خوب است پس فرمود که شاه عبداللطیف گجراتی را که ملفوظ بادشاه عالمگیر او را بلفظ پیری نویسد که مرشد من و پیر من چنین فرمود و صاحبان نقشبندیه دعوی بیعتش نیز نمیکنند خود مینماید داخل حلقه شاه محمد معصوم بلا شبہه میشد لیکن بیعت ثابت نیست چون از دہلی۔

بادشاه نوشت که اشتیاق قدمبوس غالب شده اگر ارشاد شود حاضر شوم در جواب نوشت که در
آمدن شما قباحتے است مارا دیده خواهند فهمید که اولیای سابق هم همچنین بودند سوئ اعتقاد با اولیائے
کبار دست خواهد داد مریدے عرض کرد که مقدمه معراج از شق صدر و براق و سدره این ماهیں یعنی
ظاهر وامه وغیره اعتقاد باید کرد یا مراد و معنی این باید فهمید چنانچه ملا میگویند ارشاد شد که
مقدمات ظاهری را ثابت بے تاویل باید انگاشت مگر آنکه اسرارات را هم باید فهمید چنانچه کیفیت
رفتن چگونه شد و براق برای چه آمد و دیدن آنحضرت را چه کیفیت دست داد باین طریق آنچه
بدین ماند باز فرمود بعض مقدمات هم بطورے راست اند مگر در بیان کردن آن موجب
تشکیک عامیان میشود سرمد گوید ؎ هرکو که سر حقیقتش باور شد او پهن تر از سپهر پهناور شد
ملا گوید که بر شد احمد بفلک سرمد گوید فلک باحمد در شد ؎ طاقت نیست که تفصیل معنی این گفته
آید که هم راست گفته و خلاف ظاهر شده در جواب سائلی ارشاد شد که اگر کسے برای اظهار
اسلام یا طلب علم یا درویشے را ناراض ساخته هجرت نماید جائز است چنانچه اهل مکه هم چنین میکردند
جائے غرض بود مردم نقل کردند که فلان بسیار وجد میکند و حالی ندارد پس کسے
گفت که شخصے در لکهنو یکروپیه را شاهزاده حال میشود پس فرمود که نعوذ بالله بدنام کننده
نکونامے چند پس شخصے گفت فلان بزرگ را هم حال می آید ارشاد فرمود که هرکه مشق درویشے
میکند همه را حال می آید مگر بطور خود پس فرمود حافظ نور الله نامی از متوسلان حضرت والد ماجد حافظ نور الله
که نقشبندے بودند و در انکار سماع اصرارے داشتند بلکه میگفتند که شیطان در دُبر انگشت
مینماید و حضرت والد ماجد میگفتند که حضرت از اتباع حدیث که سماع میشنوند خلاف طریقه است
و از مجاوران و خادمان حضرت سلطان المشائخ فلان بزرگ چچا پیر مولوی فخر الدین صاحب
از جهت ارتباط قدیم بشفقت بمدرسه والد ماجد هرگاه گاهے می آمدند فروکش میشدند و مولع وجد
و سماع بودند در مدرسه شریف بلکه مسجد و صحن مسجد سماع بی مزامیرے شنیدند و وجد و شورش
میکردند و چون میفرمودند که من مزامیر هم خواهم شنید پس مکانے قریب مدرسه که از خال من

بود خالی میکردند و فرش میکنانیدیم پس می شنیدند و شورش ها میکردند چون از زبان حافظ
مذکور بهمان الفاظ شنیدند پس ماتخان را که از فرزندان قوالان حضوری حضرت سلطان المشایخ
و خوش آواز و سلیقه شعار بود طلبیدند و در صحن مسجد بعد تشریف بدولتخانه بردن والد ماجد ـ
سماع در دادند **شعر** زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد ٭ از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد
بیک نگاه حافظ نور احمد را چنان شورش دست داد که از حجرهٔ خود بیرون آمدند و دست و پا و سر می زدند
چون قریب هلاک رسیدند هیچ تسکین نمیشد حضرت والد ماجد بیرون آمده تصرف ها کردند تا تسکین
شد پس آن بزرگ ایشان را میگفت که در فلان دیگران شیطان انگشت میکرد و در فلان تو
تمام دست کرده پس ایشان را گفتم که شما هم سخنی زیاده نگوئید که سزای شما هم شود پس قصه
نقشبندی و چشتی و سرزنش بی ادبیش بیان کرد پس از جائی آواز برآمد فرمود این را الهام
میگویند بسیار مطبوع معمول صاحب قبله بود در این **اثنا** حکیمی آمده عرض کرد امروز واقعه
عجیب رو داد یعنی چپراسی نواب نوازشخان صاحب باستماع خبر بیماری پدر خود رخصت گرفته
بود چون آنجا رفت پدرش بعد دو سه روز مرد چون او را آتش مییاد ند برخاست و گفت که مرا
پای برهنه بر خار خسک می بردند به تکلیف چون نزد بزرگی نقیبانش بردند گفت اینکس نیست
که او را طلبیده بودم پس مرا رها کردند فرمود مغالطه قابضان روح شد آن حکیم عرض کرد که چنین
میشود فرمود جا بجا شنیده ام **ارشاد** شد از مستوسلان حضرت والد ماجد زنی بود لاڈلی
خانم نام با ناکو دکان انسی تمام داشت ما هم فرمایش قصه فارسی باو میکردم و فارسی گوئی در همین
مغلانیان آموخته بودیم الغرض بطور زنان دیگر مشغول برای زیارت حضرت قطب صاحب رفته
بود آنجا او را سکته دست داد چنانچه هر چه آثار موت است از صورت و آثار ظاهر بود که بیک ناگاه
وقت غسل یا کفن دو فن چشم وا کرد و جانی پیدا شد بعد دو سه روز بدهلی آوردندش چون از حال
اش پرسیدندش گفت مرا معلوم شد که یک سرسری از سر انگشت پائی شروع شد بیهوش شدم
مرا جای بردند آن بزرگ به برندگان گفت که این لاڈلی خانم ولد فلان را نه طلبیده ام بلکه

لاڈنی خانم بن فلان را طلبیده امر ارہا کردند چون بہ تحقیق پیوست ہمون وقت آن دیگر مردہ بود
و این زنکہ را قوت حواس بالکل شدہ یعنی مزہ طعام وا تمام رہم فراموش کردہ بود گویا آن
زن نماندہ و چیزہائے ترش بسیار میخورد اگرچہ دو سہ سال زیست لیکن بحساب مردہ بود کہ ہمہ
آن حرکات و سکنات و خوش لہجگی و فطانت و سخن فہمی نماندہ **قصہ دیگر** قبل ہوش خود ہم
ہمچنین نقل فرمود مریدی عرض کرد کہ شریعت محمدی چرا اکمل شرایع باشد ارشاد شد
وجہش اینست کہ در دیگر شرایع بلحاظ خصوصیات استعداد و اوقات خاص و زمان و مصلحت آن وقت
بود کہ اگر خلاف آن کنند نقصان شود پس کامل بود و درین شریعت بلحاظ مصلحت نوع انسانست
پس تخصیص اوقات و استعداد است خاص نباشد بلکہ برائے ہر امت از فرض و نوافل و سنت
بہ تشدد و سہولت موجود است گویا معتدل ترین شرایع شد و این وقت ضعف است تفصیلش
گفتن نمی توانم در جواب شخصے ارشاد شد کہ خرید و ہبہ مسلم جائز نیست مگر کافران حربی
مثل کوہیان و سکھان بطریق اولی و نزد بعضے بیع ذمی ہم جائز و خانہ زاد لیکن کنیزکے یعنی غلام
شخصے و کنیزک شخصے کہ خدامی شدند فرزندان تابع کنیزک خواہند بود و مال ایشان ہم اگر آزاد
نکردہ مگر نفقہ موافق زی ایشان واجب مالک خواہد شد در جواب مریدی ارشاد شد کہ حاصل
معنی لا شفاء فی الحرام در حدیث آمدہ است مگر آنحضرت روزی پیشاب شتر مریضے را فرمودہ بود
مگر شاید مراد حرام خنزیر و شراب باشد پس فرمود علما تجویز آن ہم عند الظن شفائی قوی کردہ اند
پس فرمود کہ شاید مریدی عرض کرد کہ جناب مولوی فخر الدین صاحب را مردم میگویند کہ شیعی و سنی
سنی سید استند مرید ہم شیعی را میگرفتند ارشاد شد آرے کلمات موافقت شیعی البتہ میگفتند
و مرید ہم میگرفتند از من کہ بسیار محبت و بی تکلفی بود روزے پرسیدم گفتند در بعض امور افقت شان
کہ رفتن مکان امام باڑہ و نذر کیرو پیہ و سبیل آب راہ تعزیہ وغیرہ ایشان موافق میشوند و بیعت
میگویند و از سب تبرا دست بردار میگردند اگر نا مرضی باشد ہرچہ حکم گفتم باین نیت است خیر
بازآن مرید گفت کہ در بیعت طوائفان کہ ہنوز کسب میکردند چہ نیت بود فرمود تجدید وغیرہ

طوائفان کلان بسیار دوست و معتقد و مرید بودند معلوم نیست کسب خود میکردند یا نمیکردند مگر نوچیان شان همه امورات مقررات خود ها میکردند پس فرمود آنچه محبت با پیران ما تحت سینه سلطان المشایخ وغیره داشتند با صحابه اثر ظاهرا دریافت ذکر مدایح و نام ایشان چشم پر آب میگردید و تغیر و ظاهر میگشت چنانچه روبروی جنازه شاه غلام سادات صاحب که قوالان موافق رسم بعض چشتیه بیت های مرثیه حضرت سلطان المشایخ زبانی امیر خسرو میسرودند عجب حال ایشان بود باز فرمود که مولوی فخر الدین را سوائے تغیر چهره و چشم اثر وجد ظاهر نمیشد مگر یاران شان بسیار رقص میکردند چنانچه برائے همین در بند میکردند که عند الوجد یکے دیگرے را میکشید و بر پاے حضرت می افتند و در آغوش میگرفتند بلکه میزدند و همین نوع در نزاکیج دشید نیت مکرر میکردند و عرصه بعید میشد و در بند کرده میخواندند شخصے قبول صورت و خوش آواز را حافظ کنایده بودند پیش امام میکردند از کثرت هم آغوش دو دیری تنگ آمده گله ها میکرد پس فرمود در جواب نواب محمد سعید خان ارشاد شد که کنیزک دار الحرب بی نکاح جائز است از کفار نه از مسلم رامپور و لکهنو وغیره دار الحرب نیست از کلکته تا لاهور همه دار حرب باشند در جواب آن بزرگ ملحق ارشاد شد که سپردن مرده در زمین درست است نوشته اند بخیال حضرت یوسف مگر در کفن بکراهیت فرمود و پس با ستدعاے ایشان برائے حصول تقوی فرمود اللّٰهُمَّ یَا مُصَرِّفَ الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قَلْبِیْ عَلٰی دِیْنِکَ وَ طَاعَتِکَ اَللّٰهُمَّ اٰتِ نَفْسِیْ تَقْوٰهَا وَ زَکِّهَا اَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَکّٰهَا ۰ هفت بار صبح شام میخوانده باشد اکثر مردم از وبا و خوف مرگ شهر را گذاشته با لطرف رفتند ارشاد شد منع است مرید عرض کرد که سوائے ممنوعات شرعیه از آدمیت دور و خلاف عید است استاد و مرشد و اقربائے و احبا را گذاشته رفتن فرمود لهذا منع آمده پس فرمود که سابق ازین این چنین امر در مردم قصبات بسیار میشد چنانچه بزرگے از قصباتیان وحید الدین نام از مولوی ثناء الله صاحب بسیار آشنا بودند وقتیکه قتل عام نادر شاه شروع شد شنیدند که نوبت قریب محله مولوی صاحب رسیده پس ایشان از مکان خود که جانب مشرق بود یک نیچه بدست گرفته باراده آنکه

میکردند

ذکر سپردن مرده در زمین

دعای برای حصول التقوی

اگر گشته شدیم خیر والّا همراه مولویصاحب هرچه خواهد شد از اتفاقات آنکه باوجود چنین آشوب عظیم سلامت رسیده آن مکان هم هنوز بقتل نه آمده بود که مژده امن رسید پس مریدے عرض کرد که اکثر مردم اراده وفا بلکه وفا هم تا حال در تقبات می نمایند چنانچه تقبه محبت شیخ مبارک الله و وفائے شان باوجود ممانعت بسیار خوشوقت گردیده و مکرر دعائی خیر کرده مشتاق گردید در معنی صدقه ارشاد شد آنچه از جنس طعام یا نقد بنابر تقرب الی الله عموماً نمایند صدقه است آنحضرت نمیخورد و آنچه بنابر تقرب مذکور بتخصیص یوم یا شخص نماید هدیه است میخورد تا آنکه جمله طعام عموم صدقه باشد بلکه بر هفت هشت نوع طعام عموم که صدقه گفته میشود مثل وکیره و لیمه را نام برده به مریدی را ارشاد شد که بسم الله سمیری ساهری سهرونا اندرونا تعویذ کرده برائے بند خون بواسیر فلان را بده زیر ناف بلکه بجانب پشت ببندد بلی بسم الله او آدا تاها ما اسمت سمیری سواها بواها ساهری سهرونا اندرونا تعویذ و حروف هذا را بر کلوخ نالیده کلوخ مذکور بر مسه مرض مذکور بمالند مریدی عرض کرد ارشاد فرمودند که برای تپ و لرزه کسی را نوشته دهد بسم الله الرحمن الرحیم قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَّ سَلَامًا عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یُرِیْدُ اللّٰهُ اَنْ یُّخَفِّفَ عَنْکُمْ یَا غَفُوْرُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ذٰلِکَ تَخْفِیْفٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ وَرَحْمَةٌ یَا غَفُوْرُ یَا غَفُوْرُ یَا غَفُوْرُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْاٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ یَا غَفُوْرُ ارشاد شد که قصه شهریات که رشته خطائے در فارسی و سویّن در هندی گویند و ماهیچه هم فارسی افصح است یعنی نسبت با آنحضرت حضرت فاطمه نمایند صحیح نیست مریدے را ارشاد شد که برای بند خون بواسیر لَا تُبْقِیْ وَلَا تَذَرُ در سطر اول و سطر دویم کاغذ سفید درمیان گذاشته لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ زیر چارپائی کار و بالائی کاغذ مذکور در زمین زند بالائی آن آوند گلی سرپوش کرده بران چارپائی بنشیند بخسپد برای حاجت هرجا که خواهد رود و باز بیاید و بنشیند اگر کارد دسته آهن باشد بهتر هر طور خون که از بدن جاری باشد بنده گردد مریدے عرض کرد که چون بنده تعویذ یا عملی می نماید و بهتر نمیشود هم میخورد و باز دل میخواهد ارشاد شد نه دعا و دوا همه یک حکم دارد گاهی میشود گاهے نمیشود

بنا بر حکم خداوند دوا و دعا هر دو بمقدور بعمل باید آورد آینده اختیار خداست در عدم قبول هم
حکمت است یکی آنکه خدا معطل شود یکی باران خواهد دیگی نخواهد در هر دو عمل تعارض شود
حسب تذکره ارشاد شد که زنی که در مسجد نبوی جاروب کشی میکرد ناگاه مرد وقت شب
دفنش کردند صبح آنحضرت پرسید بیان کردند بر قبرا و رفت و نماز جنازه خواند معاینه نور دست
قبر پرسید بسبب کدام عمل است عرض کردند از جاروب کشی ارشاد شد فرمود او را همین عمل بکار
آمد باز فقیر پرسید عرض کرد فی الواقع در هر چیز حکم تاثیر یکسان است آنچه محسوس است کم عقل
مے شناسد دار مقتول بسبب عدم تعمق منکر میشوند خلاصه آنکه بنا بر بجا آوردن حکم دوا و دعا سعی
باید کرد اعتماد بر خدا است هیچ نمیشود فرمود آری مگر بعض امر متعلق بعض کرده است چنانچه موسی
علیه السلام بادرد خاست رجوع کرد حکم شد دست مال کن به شد باز همچنین شد باز بی علاج به
شد باز حکم شد که نزد طبیب برد موسی عرض کرد ارشاد شد که میخواهی که کارخانه طبابت
را ضایع کنی بکید بار خلافت هم کردم شخصے عرض کرد که طعام ڈوم و طوایف برابر است
ارشاد شد که اگر ڈوم چیزے بینواز د حرام است و طوایف زانیه د اکش مگر قرض کرده اگر
خواهید بهد حلال خواهد شد گوا دا از همون مال حرام کند جایز است و بقال را که عوض بیگر دو یا فرد دور
را درست است و رقیه و نذر هر دو درست یا رد کند یا بچهار پایه و غیره بدهد شخصے پرسید که لقمه دادن
در فرض درست است یا نیست ارشاد شد اختلاف کرده اند صحیح همین است که لقمه باید
داد اگر غلط گوید که معنی تغیر شود مثل ایاک نعبد لقمه فرض است والا مستحب ارشاد شد
که وصلت قبل اهر خوب نیست اگرچه نماز نمیر و د ارشاد شد که قصه سیف الدین
نامی که تمام شب بیدار بودی و صبح اشعار خسرو اینچنان خواندی که همسایگان بیدار گشتندی

همه شب بود در پرده صبا نشسته	همه کس بخواب احت من مبتلا نشسته
غرضے ورا او امکان چه خیال فا سد این	هوس جمال سلطان بدل گدا نشسته
بعد اصلاح فرمود موتراشی تراشید سرم	هیچ از قاعده بیداد نکرد

بوست برکند زسر آن ظالم　　　　انیقدر بود که پرگاه نکرد

حسب تذکره ارشاد شد که قوالی پیش بزرگے شعرے خواند — شعر

موج شعر خود دہان خواہم شد تا بوسه زنم بر لبت آنگه که بخوانی پس خوش شد و برائے دیدن آن شاعر بخانه اش رفت او گفت مرا به بخشایش دعا کرد او را بخشش رسید پس فرمود که عجب حال است که این قوم باوجود صحبت بزرگان و خواندن اشعار با مضمون بے کیفیت میشوند پس فرمود —

عیدگاه ما غریبان کوئے تو　　　　انبساط عید دیدن روئے تو

صد ہلال عید قربانت کنم　　　　اے ہلال عید من ابروئے تو

باز ارشاد شد لیس العید لمن لبس الجدید بل العید لمن امن من الوعید لیس العید لمن رکب المطایا بل العید لمن غفر له الخطایا ارشاد شد که صدقه فطر اگر متکفل قوت والدین است از طرف غلام لیسرت شان ہم ادا نمایند و تقدیم اگر ید بے مضایقه نیست عند الت ذکره ارشاد شد است تاج بر سر دار این نکته خوش سرائید که کز شافعی میر سید اقبال این روایت شخصے آمده عرض کرد که سابق ازین مردم از اولیا مطلب خود رامی یافتند حالا ہر جا که میروم کافر شده می آیم ارشاد شد اگر باین یقین نزد بزرگے می رود که خلاف تقدیر خواہد کرد از اول کافر شده می رود و تقدیر چنین است که ہر چه میخواہد می کند چنانچه قصه حضرت امام حسین علیه السلام کے میخواستند که چنین شود آنحضرت سه نوبت دعا کردند که تقدیم خلافت علی برابی بکر شود و تقدیم ابابکر شد آنحضرت دعا کرد که امت ما ہم قتال و جدال نکنند ارشاد شد که خواہند کرد مقبول باشند ارشاد شد که در حق کسے اعتقاد خلاف کتاب نباید کرد اول فہمیده اعتقاد باید کرد باید فہمید که نویسنده حال اولیا سوائے کرامت و خرق عادات کے نمی نویسد ارشاد شد که رفتن عطش خود ہمین کمال است حالا ہمین دعا باید کرد که عطش رود بسیار کسان ہستند که به تسکین نشسته اند باز مریدے را ارشاد فرمود که یاد داری حالا وصول ہمین رفع تعطش است بسیار سخن پخته است ارشاد شد ـ انبیا معصوم و اولیا محفوظ

معصوم کسی است که بروی گناه محال باشد با وجود استعداد گناه محفوظ کسی که از وی گناه ممکن
بود لکن واقع نشود اوّل مستلزم محال است دویم ممکن غیر واقع ارشاد شد که روضه حضرت
غوث الاعظم را که کافی گویند تاریخ یازدهم بادشاه وغیره اکابران شهر جمع گشته بعد نماز عصر کلام الله
و قصاید مدحیه و آنچه حضرت غوث در وقت غلبه حالات فرموده اند شوق انگیز بی مزامیر تا مغرب
میخوانند بعد از آن صاحب سجاده درمیان دیگر و گرداگرد او مریدان نشسته و صاحب حلقه استاده ذکر جهر
میگویند درین اثنا بعضی را وجد و سوزش هم میشود باز چیزی از قبیل سابق خوانده آنچه طیار می
باشد از مثل طعام و شیرینی نیاز کرده تقسیم کرده نماز عشا خوانده رخصت میشوند ارشاد شد
شب پانزدهم شعبان از وقت مغرب تا صبح صادق نزول الهی یعنی تجلیات الهی بر سماء دنیا میشود
اگر تواند تمام شب یا اکثر شب زنده دارد و بقول مشایخ صد رکعت بعد الحمد لله قل هو الله یکبار به
پنجاه سلام یا دو رکعت به ده سلام پنجاه پنجاه بار سوره اخلاص و نیز فرمود که در حدیث شنیده که سند
آن صحیح نیست مگر برای عمل بهتر است چهارده رکعت باید خواند بعد ادای آن چهارده چهارده
بار سوره الحمد و سوره اخلاص و سورة الفلق و سوره الناس و یکبار آیة الکرسی و یکبار آیه حریص
علیکم تا ختم خوانده دعا در حق خود و اقربا خود و احیاء کند و نیز فرمود که این یکبار خوانده یک
دعا در حق خود و هر که نماید یا هر بار خوانده یک دعا میکرده باشند قبول خواهد شد ارشاد شد
که هر چهار دفتر که سبق ذکر آن شده بیشتر تقدیر مبرم است معلق را دخل نیست مگر در بعض جا که
از آن معلق بود چنانچه قصه آنکس که روزینه در تمام سال که چندین بود همه یکبار گرفته تصرف کرده
باز یافت ارشاد شد زکی آنست که اعتبارات ثلثه را بجبر و گفتن بفهمد لیکن نه از تقریر بنده ارشا
شد المعاصرة سبب المنافرة ارشاد شد که در فن ریاضی مثل مولوی رفیع الدین
در هند و ولایت نخواهد بود و اهل قصبات را ازین فنون مناسبت نمی باشد مگر مولوی عبد العلی
صاحب را مریدی پرسید که تجدید بیعت از شیخ واحد آمده ارشاد شد که آری اگر نعوذ
بالله خلاف طریقت یا شریعت چیزی کرده باشد واجب است اگر پیر موجود نبود از خلیفه و مرید

یا ہمہ طریق وَالا تحب چنانچہ بزرگے بود کہ از کلاہ و دیگر پارچہ ہر روز بیعت میکرد باز فرمود کتابہای
این مسئلہ مثل اداب المریدین دیگر اند و این فن دیگر و علم دیگر است در جواب سائلی ارشاد
فرمود کہ نیت روزہ رمضان شریف و روزہ نفل و روزہ نذر غیر معین تا دو پاس روز ہست
مگر نیت قضای روزہ و روزہ نذر معین از شب می باید ارشاد شد کہ قصہ جد با جد بندہ کہ
مشہور ست از لبست کس شنیدہ باشم و بسیار مشہور ہر چند کہ تقریر این سخن استخوان فروشی است
مگر پیش شمایان کہ مریدے و مولوی صدر الدین بودند اینست کہ خواجہ سلطان عامل و ذمہ
دار خزانہ بنگالہ کہ مرید خاص و عاشق آنجناب بودند روزے اسپے خوب کہ بہتر از ان کم بیاشد
خریدہ بودند بنا بر انکہ درین امر بصارت بود آوردند فرمود عیبے قوی دارد کہ زیادہ از سہ روز
نخواہد زیست آنکس بسیار نجاحت نمود و قریب تلف رسید بپاس خاطرش از عمر زنکہ بدل بساخت
چنانچہ بجز صحتی او ہمو ندم مرد و نیز فرمود کہ حضرت آدم را چرا از جمیع انبیا حضرت داؤد خوش آمد
سر آنست کہ او شان را ہم خطائے افتادہ و ازان پشیمان گشتہ ازین جہت مناسب است
باز فرمود کارخانہ خدائے عجیب است بخیال علمائے ظاہر نمی آید با ہر کس معاملہ جداگانہ میشود
باز فرمود کہ امشب ہمہ آمرزیدہ میشوند مگر نہ کس تا کہ توبہ نکنند نمی بخشند ہر کہ مشرک باشد
و کینہ دارد طالیف وغیرہ زانیان و عقوق والدین و قاطع رحم و قاتل نفس و متکبر از نماز الدین بما لنا

شعر: زشب ہر انکہ بکاہد بروز افزاید — فزود حسن رخ باز از بریدن زلف

از ارسطو پرسیدند کہ افلاطون چگونہ شخص بود گفت بے مبالغہ الانسان بالانسان تا الہٰ ارشاد شد
قاعدہ خواندن مہر آنست کہ از آخر خواند چنانچہ در سجع گفتہ پس از فاروق و عثمانؓ جانشین آمد محمد
را ارشاد شد حضرت دہلی کنف دین و داد جنت است کہ آباد باد گر شنود قصہ این بوستان
مکہ شود طایف ہندوستان فرمود کہ در وقتیکہ خسرو گفتہ دہلی ہمچنین بود کہ ہمچو نظام الدین
اولیا سلطان المشایخ موجود بود کہ میگویند چون آدم داخل عنایت پور میشد حالش دگرگون می
شد حسب تلخ کرہ۔ فرمود کہ سید حسن رسول نما ہمعصر جد شریف بود و بسیار دوست بلکہ عطا

هم میکردند چنانچه روزی برائے ملاقات رفته بود بر چارپائی نشستند و گفتند دانستند که چرا نشستم تا مریدان شما ناخوش شوند حیدم فرمود هرگز ناخوش نخواهند شد چراکه سگ و گربه همیشه بالائی یا بر بام مے خرامند بسیار محظوظ شد و قوی خوش طبع بود و بسیار بیباک بود چنانچه فحش هم گاهی بر زبان می آورد دو سه قصه ابتدا و انتها بیان میکرد بلکه در فحش کراست هم میکرد بین صد سگ و محل شاهزادی دوست و هدایتهٔ از کودکان هم بازی میکرد و قصه عالمگیر هم گفت ؎

یا رسول الله سے گویم که مهمان توام ۔۔۔ ما فقیر می طعمه خوار ریزه خوان توام

بر لب افتاده زبان گرگین سگے ام تشنه جان ۔۔۔ آرزومندی سگے از بحر احسان توام

بزرگے سوال کرد که اعمال سفلے قوی التاثیر و اعمال علوی ظاهراً ضعیف الاثر اند سبب چیست **ارشاد شد** در شرع شریف منع استعمال سفلے از جهت نقصان دین است نه از جهت انکار تاثیر مثل حرمت اکل سم که تاثیرش بین است و وجه تاثیر جلد آنست که احوال وزدرا پاسبان وغیره زیاده از بادشاه و وزیر سیدانند پس تدبیر از عدالت بدیر مے شود و تدبیر از پاسبانان جلد همچنین باید فهمید مثل موافق است **ارشاد شد** که طریق فرق خطره نفسانی و خطره شیطانی چه طرز باید کرد یعنے شیطانی آنست که سماج منیکند و نفسانی سماج میکند اگر عبادت بطور خود بخوبی میکند والا فلا مثل اگر چیزے میدهد به نیت خالص خرچ بنماید و اگر بسمع دریا میدهد که نیت خالص خرچ بنماید دهند هر دو خطره نفسانی آنکه سماج نماید بزرگے پرسید که کدام اشد اینهاست فرمود نفسانی چراکه سماج میکند مثل جنگ انگریز و مرهٹه باز فرمود خطره نفسانی بمشکل دفع مے شود جنگ صمت بنماید داد بعد از دے بنماید دیگر خلق و دنیا مثل زن و فرزند و لباس و اسباب باز فرمود در اندک حرب شیطان دفع میشود و نفس بدقت باز فرمود حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيْئَةٍ باز فرمود روزے شیطان نزد حضرت یحیی پیغامبر که گاہے بقولی پیغامبر قصد گناه هم نکرده آمده آنحضرت بدریافت ظلمات معلوم کرده پرسید کیستی گفت شیطان فرمود چرا آمده گفت برائی مشکلے و آن آنست که بعضے مثل گاو بهر جانب که میخواهم

میکشیم و بعضے مثل شما عباد الله المخلصین که براین دخل ندارم اما آنکه اوشان را از محبت کمال دو چهار
روز و سال دو گهڑی بکاری مستعد میسازم ناگاه خوف الٰہی غالب میشود و باز سے مانند و گریه و زاری
مے نمایند باز فرمود که کار شیطان آسان است کار نفس دشوار علاج شیطان ذکر الله و تلاوت
قرآن و علاج دنیا زہد و علاج خلق عزلت مگر علاج نفس دشوار که فرمود که اعدٰی عدوّک نفسک
التی بین جنبیک فہمیدن علاج آن دشوار ہر چه خواهد ہرگز نباید داد دیگر در پرده شرع
عجب و حسد و دوام قومی شیطانی است که اولیا را ہم ازان مے برد چرا که این عجب تعلق از عبادت
دارد کسبے و کلال چه عجب خواہند کرد قوالے بنا بر تام جیتی نو پیدائی خود آمد حضرت سلام الله یا
سلامته الله فرمود بعد ازان قوال مذکور را فرمود که چیزے از دہا سری بخوان در مدرسه شریف
چیزے سرائیده چیزے دیگر شروع کرد فرمود ہمون سابق را باز خوان تا دیرے خوانده بار چیزے
دیگر شروع نمود فرمود ہمون خوب بود درین مجاز بسیار غالب است قوال مذکور عرض کرد آواز بنده
را خللے پیدا گشته شاید که کسے سحر کرده باشد فرمود که خواہی آمد تدبیرش کرده خواہد شد باز قوال
عرض کرد که چیزے از اشعار عربی خود برائے سرائیدن بنده را ارشاد شود فرمود مدرسه نیست
که عربی باید ہندی برائی این امر خوش است باز الحاح نمود فرمود مضائقه نیست گفته خواهد شد
بعد یکدو گهڑی خطاب بسمت مریدی کرده ارشاد فرمود سابق در دسری که داشتم از استماع اصواتش
زائل گشت گره سر بردن جانب قلب نمود گره کشا گشت شخصے عرض کرد که بعد مردن عرصه
بست بخروز شده که قبر منہدم گشته درست نمایم یا نه ارشاد فرمود که مضائقه نیست اگر تواند
مرده را ہم کشاید لیکن پرده کرده دہد و معاینه نکند ارشاد شد که کودکان که ہنگام مشی مردمان
را مصافحه و قدمبوسی شدن . می بینند خود ہم ہمونطور می کنند فرق مقلد و محقق ہمین است
محقق آنچه میکند دیده و فہمیده میکنند باز فرمود که تقلید ہم خوب است بسا اوقات بکار مے آید پس
قصه نقل حضرت موسیٰ از کتب صوفیه نقل فرمود مریدے سوال کرد که بعد مرگ علاقه با بدن اگرچه خاک
گشته عامی باشد یا ولی می ماند یا نه ارشاد فرمود که البته جا سے که اگر اجزا پیدا شند می ماند و لیعا

چندے کہ بعضے سی سال گفتہ اند کم میگویند مگر بعض اولیا را که خدا را فیضان معرفت الیشان منظور میشود زیادہ باقی ہے ماند باز فرمود ہمین رفتن خانہ کوچ از شہرے بشہرے ثمثیل محبت ترک این چیز در چیزہائے دیگر است پس فرمود روزے عرس عبدالعزیز شکر بار بود شاہ غلام سادات صاحب که وجّادۂ دہلی بودند با مریدان و فرزندان خود تشریف میداشتند فرمایش قوالان کردند بیاس حیثیت قوالان طلبیدم آنہا ہمین قطعہ آغاز کردند ۞ ۞ قطعہ

ہوشم نہ مصاحبان نہ خویشان بُردند ۞ این کج کلہان ہوش پریشان بُردند
گویند چرا تو دل بخوبان دادی ۞ واللہ کہ من ندادم ایشان بُردند

وہر دو فرزند شان زلفین آویزان کج کلاہ و وجیہ و صاف نسبت بودند عجب حالتے بود کہ یکدیگر را آغوش میگرفتند و بپائے می افتادند و دیگر وجادۂ شاہ آوادالمی کاغذی بودند اکثر در محافل یاران وجد و بیہوشی ہا ے شدند مولوی صاحب اندر محفل بغیر سہلائے چشم پر آب و تغیر چہرہ بلکہ در مجلس خاص ہم زیادہ ازین نبود از برادر کلان شاہ عبدالعزیز شکر بار تخلص خیالی خلفائے شان کلان شیخ محمد دہلی شیخ الہ بخش گنج بخش گڑہ مکتیسری شیخ عبدالرزاق جھنجھانوی شیخ پیر محمد میرٹھی شیخ امانت پانی پتی شاعر سوانح ارشاد شد ۵ ای تیر غمت را دل عشاق نشانہ خلق بتو مشغول تو غایب میانہ گہ معتکف دیدم گہ ساکن مسجد یعنی کہ ترا می طلبم خانہ بخانہ حاجی برہ کعبہ و من طالب دیدار او خانہ ہمی جوید و من صاحب خانہ مقصود من از خانہ و بتخانہ تو بودی مقصود توئی خانہ و بتخانہ بہانہ تقصیر خیالی بامید کرم تست یعنی کہ گنہ را بہ ازین نیست بہانہ حسب تذکرۂ ارشاد شد کہ صوفیہ میگویند شعر در کتب و ہدایہ نتوان یافت خدا را دل نسخۂ عشق است کتابے بہ ازین نیست فرمود صوفیان قصہ وغیرہ را سوائے حدیث و قرآن طعن کردہ اند ۵ جنون سے حلد جیب صدرا کی پہاڑی تو ساری چیز قرالی بیدی کی باز خواند از حال شہر علیکم در جواب مریدی ارشاد شد کہ در منع خواندن درود در اثنای راہ ہر چند در نظر نہ آمدہ و خواندن قرآن از آنحضرت در راہ ثابت شدہ کہ سر دم بخنان

معقول از توجه روح میگویند از توجه هم صوری نیست چرا که مثل نور آفتاب خواهد بود مگر جای
های ناپاک مثل کوچهاے تنگ نباید خواند بزرگے را در مدرسه شریف در وقتی بود آه آه میکرد
ارشاد شد که در حدیث آمده که بیماری آمین یعنی آه میکرد منع کردند پس آنحضرت فرمودند
بگذارید او را که آمین هم اسمے از اسمای الٰهیست بدان استراحت میگیرد بیمار اشعار
جوان جان جهان دامن کشان شد از چمن بیرون ٭ روان شد جان مرغان چمن گوئی ز تن بیرون
در جواب سائلی ارشاد شد که جماعت هر چند بجاهاے متعدد در یک مسجد درست شود مگر نباید
خواند هر همه بار الایق است که فرض یکجا خوانده تراویح را بجماعتهاے مختلف خوانند شخصے عرض
کرد فلان مرض تازه باید کرد ارشاد شد یک قوم امرا است که از شان اینها لست که در
اندک مرض جمیع اطبا، دواد وید وغیره استعمال میکنند و جماعت فقرا و غربا داست از شان ایشان
است که چندان جستجو نه نمایند و بعد دو چهار روز اگر طبیبے یا غریبے دوا بدهد همچنین یا بیارد و یا الٰهی آید
دواے بخورد و استعمال نماید چنانچه بنده را اکثر اتفاق میشود آنکس عرض کرد که بفضل الٰهی همه ادویه
و اطبا آنحضرت را موجود اند مگر هیچ اختیارے دارند فرمود خیر هیچ را کسے اختیار نمیکند این محض
سخن است برای گفتن مگر اینکه درمیان دو هیچ آهون را اختیار میکنند چنانچه از هیچ رجوع با طبا
ملامت دوا وغیره هیچ اندک جبری قبول کرده میشود همچنین دو سه مثل فرمود چون در تراویح
آب آمد امام قرات کم نکرد و لباس مردم تر شد بعد استماع آن ارشاد فرمود که جائز است
ترک نماز کرده بجائی محفوظ رفتن خصوصا در وقت هیچ یعنی و نیز کم خواندن قرات و اکتفا بر
انا اعطیناک الکوثر بهتر است ارشاد شد رجب را آنحضرت ماه خدا و شعبان را ماه خود و
رمضان را ماه امت قرار داده لهذا حضرت امیر گفته رابع الرجب اول شهر صومکم و یوم نحرکم مریدے
عرض کرد که فائده سلوک بطور مجددیان و اصطلاح شان چیست ارشاد شد که حضرت
مجدد و اتباع شان میگویند که این طور خاص ما را عنایت شده هیچکس نبود و دیگران گویند که
ما را هم این امورات و مقامات پیش می آیند مگر تذکره شان نمیکنیم پس فرمود که چهار فائده خوب

یکے آنکہ از الحاد محفوظ می ماند چرا کہ چون پیش از فنا بعضے را توحید منکشف میگردد بطرف اتحاد
بعضے رجوع مینمایند وا ینجا اکثر نمیشود واگر مے شود بر توحید شہودی حمل میکنند دیگر از خاصیت ایشان است
کہ آدمی متشرع می باشد پس فرمود کہ دو سہ قباحت ہم ہست اعلی ترین آن اینست
کہ ہرچون اکتفا می نماید دچیز کم را بسیار میداند وعجب وپندار ہم میشود ولیکن این ہمین است کہ
از جہت اشخاص باشد نہ از جہت طریق پس فرمود کامل ہر فن چہ ظاہر وچہ باطن کمتر میشود مثل
علم ظاہر مثل علم باطن ہم باید فہمید باز فرمود ہرچہ شود غنیمت است ہمہ بہتر اند ارشاد فرمود
کہ بعضے بزرگان ملامتے ہم بودند چنانچہ بزرگے خواست کہ زحمت خلق از خود دور کند در روز
صوم رمضان شریف از دکان نان بائی کہ پسر غلامش بود وخود مضطر بود ہی پس نان گرفتہ
خورد خلقت متنفر شدند از اصحاب خود حقیقت امر بیان کرد باز فرمود پس قصہ مولوی روم و
شمس تبریز ہمچنین است کہ مولوی سوارہ میگذشت وایشان خرابانہ استادہ سوال مسئلہ میکرد
چنانچہ از مولوی ہم پرسید غالباً کہ مسئلہ توحید باشد پس مولوی ہم دانست کہ شخصے خوب است و
شمس الدین ہم دانست موافق عمل ولایت ہر یکے اسپے سوار ہر دو بخانہ رفتند چون مولوی بسیار
خوش شدند مہمان داشتند وقت شب شراب طلبیدند گفتند کہ ناتحلم زنکہ ہم باید پس مولوی دختر خود و
شراب حاضر کردند بسیار خوش شدند باز ارشاد شد کہ بسیار صحبت وباہم فائدہ ہا بود مثل ہمیشہ
تعریف مینماید مثنوی چون حدیث روی شمس الدین رسید شمس چہارم آسمان سر درکشید
واجب آمد چون کہ آمد نام او شرح رمز کردن از انعام او وشمس تبریز او صدالدین کرمانی
است ومولوی مرید پدر خود در طریقہ کبرویہ باز در جواب سائلے فرمود غیبہ بود لنش و تولدش
از خاک منصور غلط است ودیوان شمس تبریز تصنیف شمس تبریز ہست مستانہ گو این غلط ہست
کہ تصنیف مولویست مولوی خوب میفرمود باز فرمود در مقدمات شمس تبریز خوب دیدہ ام
کہ با خدا دیوانہ وبا محمد ہوشیار است نعت خوب میگوید با خدا ہرچہ میخواہند میکنند ارشاد شد
نقصہ عجیب است پیش حضرت والد ماجد بقسم غلط میگفت یعنی کشمیری بطرف ملک دکن رفتہ

پیش راجه درفرقه بادرچیان نوکر شد بعد مردنش موافق دستور آنجا منجمله جماعه خدام خاص این
کس راهم در سرداب نهادند چه می بیند وقت شب دو فرشته مهیب چنانچه در حدیث است آمدند از
خوف آنها بگوشه رفتم معلوم نیست مارا چه سوال جواب شد آخرش اورا میزدند و اعضایش ریزه
ریزه شدند ما همه بیهوش شدیم و بعضی مردند من کلمه میخواندم و فرشته ها جانب من دیدند و مارا
بعد از گفتن که چرا آمده بودی در کشمیر رسانیدند پارچه از اعضایش که به بدن من ریزه شده رسید
بود سوزش آن نمیرفت هرچند معالجه کردم به نشد در دهلی آمدم پیش بزرگان و اطبا رجوع کردم هیچ
فائده نشد مگر بهم شما ابورضا محمد ورود فرمودند تا جنیکه بردست لقت زده بر انجا می مالم التسکین می‌یابد
سخت تنگ هستم در جواب سائلی ارشاد شد که از متروکه مرده بعد ادای دین که حق عبد است
تخمیناً اگر معلوم نباشد سر نماز فوائت دو آثار گندم شرعی که معه وتر دوازده آثار میشود و برای روزه
ماه رمضان شصت آثار شرعی و برای زکات هم و برای حج هم نفقه و سواری آمد و رفت آنکسانیکه
اگر می بود آنها را میداد بر ذمه اش فرض بود باید داد ارشاد شد بوقت اضطرار یا ضرورت
مثل فاقه و جامه عریانی پاخانه یا بربادی کشت یا بربادی آنچه دیوان مبلغی خرج کرده شود دادن
جائز است و مواخذه نخواهد شد ارشاد شد آستین دراز هرچند گناه نیست لیکن زیاده نمی
باید مگر بنابر ضرورت یا مصلحت ارشاد شد که در وقت ما دو حادثه پیش آمده بود یکی آنکه
قاضی قصبه سونی در صوم حقه سے نوشید مگفت کشیدن دخان موافق روایت هدایه جائی که گفته
اگر خاک و غبار و دود بسیار بحلق رود صوم نمی رود و خلقی اتباع او میکردند هرچند فهمانیدم که میان
دخل و ادخال فرق است لیکن نشنید آری اگر دود شکم وغیره شود پس فتوی باید داد که در صوم حقه
کشد فدیه دو آثار گندم میداده باشد دیگر چند افغانان بافغان امیر فتوی بروایات
بنابر جواز سفر روشن در صوم نوشته داده بودند چون نوبت بمن رسید فی الواقعه در روایت
اشتباه میشد لیکن غلط است و کشیدن سفر روشن غیر جائز در جواب ارشاد شد که خواندن سوره
انعام و سوره عنکبوت و سوره روم در شب بست سوم رمضان شریف بنا بر دخول جنت عمل

مشایخ است در حدیث نه آمده و اگر باشد در ضعیف ارشاد شد که اصل کیفیت و نسبت است
بهم باید رسانید و دران مشغول باید بود و باقی موافق استعداد آنچه مقدر است بظهور خواهد رسید
ع حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو ✿ که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معما را ✿
ارشاد شد جامع قوت نسبت و کشف چه شریف بودند چنین کس کمتر می‌شود بیشتر گاه نسبت
بقوت می‌باشد کشف کمتر و بالعکس چنانچه چند بزرگان زمان سابق را نام برد **مریدی**
در حصول این امر عرض کرد ارشاد شد همچنین است تو خوب فهمیده پس فرمود اصل همین نسبت
است که وقت مرگ و بعد مرگ بکار آید نیست کشف گوئی بیش از حصول دنیا نیست **باز**
فرمود کشف قبر و کشف قلب از همین نسبت و کیفیت وغیره است پیدا میشود مگر کشف حقایق و
القای نسبت اتحاد را طور دیگر است که مفقود شد حالا بنظر نمی‌آید **مریدی** حال شاه روشن علی
صاحب دهنگوری عرض کرد تاثیر صحبت و بعض کشف گوئی و بعض صدور خرق عادات **ارشاد**
شد غنیمت باید انگاشت **باز مرید را فرمود** که پائین چارپائی نشین چون نشست
فرمود ع صدر هر جا که نشیند صدر است **ارشاد شد** که غزلی بسیار خوب معلوم شد که
می سرودند **شعر** هر جا که کنم خانه هم خانهٔ تر یابم ✿ آنجا نروم هرگز کانجا نه ترا یابم ✿
شاید از جامی است **ارشاد شد** که برای تعزیت رفتن بسیار ثواب است آنحضرت هم رفته در
حدیث آمده چنانچه کودکی را از آل مرده بود و آنحضرت تعزیت فرمود **ارشاد شد** که در حدیث آمده
که کتابت بزبان نیاموزید و رسیدن بیاموزید و بهترین عورات رسیده و بهترین مرد تیراندازان
در جواب **سائلی** افغانی ارشاد شد که دستور عرب چنان بود که اسم عم و جد را در زاده می‌نهادند
چنانچه مغیره رئیس قوم بنی مخزوم عم حضرت ام سلمه که خالد پسرش و عبداللہ پسر پسر مسلمان شده پسر
عبداللہ که نیز خالد نام داشت در وقت حضرت عثمان جانب هند آمده و کابل را فتح ساخت از افغانان
آنجا قرابت کرده قلعه حسن منهم ساخت بعضی افغانان اولاد آن خالد بن عبداللہ بن مغیره بن
خالد باشند همتای ایشان آن نام به یگی خود قرار دادند **ارشاد شد** که ... ملک ... چنین گرید

کمتر می باشد و موش ہا بسیار جری شخصے از والد ماجد نقل میکرد کہ ہمراہ من گربہ بود تا جائی
کہ در چین میرفتند رفتم دیدم کہ گلولہ بازان در وقت طعام راجہ برائے رفع موشان سے
استاد تند من گفتم جانوری در ہند بہ پانصد روپیہ می آید از آواز ش موشان می رمند
چنانچہ فروختم از آواز ش بالکل موشان رمیدند شخصے اعتراض نمود کہ بے دیدن گربہ موش
چسان گریختند ارشاد شد بز یا اسپ گاہی شیر یا گرگ را دیدہ است کہ بالطبع میرمد گاہی
بعد عرصہ احوال بزرگان از کدام کتاب می شنید ارشاد شد کہ روز یکشنبہ بر قبر معروف
کرخی اجتماع کثیر می شود و بیماران شفا می یابند عند اللہ ذکرہ ارشاد شد کہ ہر چند حدیثے
درین باب ندیدہ ام مگر مید انم کہ اگر کسے روزہ نفل بدعوت یا گفتہ کسے افطار کند بہتر
است نزد امام شافعی خلافاً للحنفیۃ قضا ہم نمے آید بہ بزرگے ارشاد شد صبح و شام
شصت و دو بار یا حمید نمیخواندہ باشند ارشاد شد در ملک عرب از مفہوم گاڑی واقفیت
ندارند اگرچہ عجلہ میگویند در جواب مریدے ارشاد شد کہ نسبت ذوق شوق در صحابہ ہم بود
لیکن کم ارشاد شد حدیث مشہورہ کل طویل الی آخرہ صحیح نیست باہم در امثال میگفتند
ارشاد شد حضرت موسیٰ بسیار طویل بود ابی بکر و عباس ہمہ طویل القامت بودند
اعقل الناس ارشاد شد روزے میان صدیق و فاروق فرقضئ میرفت گفتند
اَنْتَ بَیْنَنَا کَالنُّوْنِ فِیْ لَنَا جواب شد لَوْلَا فِیْ کَمْ لَصَارَ لَا مریدے عرض کرد کہ امروز مولوی
قبل درس میگفت کہ حکم تسحروا تاکید ان بمردم عرب بود کہ کمتر میخوردند و روزہ بنا بر کم خوردن
است ارشاد شد کہ امروز بسیار ضعف است سخن مختصر آنکہ اگر خورندگان سحر اقرار تکلیف
و سیخ خود ہا نمایند سخن ما حق است و الا لا پس فرمود یک فائدہ سحر خوردن آنست کہ بیدار
خواہد شد ذکر خواہد کرد نماز خواہد کرد لا اقل خلاف عادت خواہد شد پس وقت خوردن نمیباید
وقت خفتن و آرام میخوراند و این تقریر بطورے فرمود کہ آن مرید بدل خود عہد کرد کہ ہمہ
فہمیدہ و فرمودہ مقتدایان خود بعمل باید آورد و نباید گذاشت و قبول بدل باید نمود کو بالفعل

حقیقت آن دلنشین نگردد واگر نیت درخلاف آن دست دهد بطوری عمل باید کرد که نیت
هم درست ماند و عمل هم از دست نرود مثلا وقت سحر بیدار سفر باید شد و یک قدح آب یا یک
خرما باید خورد هر دو عمل بدست آمد و مدعاء هر یک حاصل شد ارشاد شد در حدیث آمده که
تحفة الصائم الطیب والمجمر ارشاد شد خرا زو فارا گویند که در سر می افتد و در تذکره قتل نادرشاهی
و عزم جوهر شدن شرفای شهر کهنه و جواب والد ماجد حضرت امام علیه السلام و بردن کاملان هر
فن و قبول کردن مولوی علیم الدین بنگالی بشرط نوشته دادن بر همه فضلا سبقت و ترجیح ارشاد
حکیم علوی خان که واقعی همچو طبیب پیدا نمیشود و معاف کنانیدن لوبهای مصادره جمیع ارباب
نشاط و خواندن شعر ہذا پیش شاهنشاه مشهور ؎ شمع میگوید باهل بزم با سوز و گداز
؎ سر بریدن پیش این سنگین دلان گلچیدن است ؎ و نیز در ذکرش فرمود که روزی
بخانه منور خان پسر روشن الدوله می سرائید که سواری شاه بهیکه آمد مردمان پنهان کردند
بزور رو برو شده عرض کرد که سماع من بشنوید چون چشتی بودند شنیدند تا چنان این بیت
حسب حال خواند که شیخ و اتباع او بیهوش گشتند ؎ من خود چنند آنکه مینایم هستم
؎ تو هم چندانکه مینائی هستی روزی در مزاج امیر خان پرسید خا یه غلامان خورده جواب
داد بر سفره نواب دیده ام ارشاد شد که مردم روم و کشمیر بالطبع خوش لحن میشوند چنانچه
در عهد صغر بنده خطیبی از روم آمده بود در استماع خطبه اش مردم بیهوش شدند و بعضی
نشستند و برخی دل گرفته ماندند و آنهاکه سخت دل بودند میگفتند که آوازش همچو تیر در دل
میخلد ارشاد شد در حدیث آمد که در آخر زمان قومی پیدا خواهد شد که قران را تغنی همچو غنا
خواهند داد و در باشید ازان و آنحضرت فرموده قران را بلحن عرب خوانید اگرچه پستی
و بلندی در لحن عرب میشود مگر تغییر الفاظ واقع نمیشود و نخوانید بلحن یهود و بد فرمود قرآن
خواننده را بلحن و راگ ارشاد شد که نوشته اند راست و دروغ خدا داناکه روزی
دارا شکوه حفاظ لاهور را جمع کرد از یک محله بست پنج را برآمدند باز ارشاد شد که در دهلی حکیم

شاعر بسیار اند و بوده اند و نیز فرمود که مردم این شهر را مناسبت طبعی با شعر و تواریخ بسیارے
باشد و همین را علم دانند. در تذکره تحفه اثنا عشریه فرمود شخصے نوشته بود لهذا کتاب لو بیع
ذهبا بوزنه لکان البائع المغبون عند التذکره ارشاد شد که هنگام سفر مکه
معظمه حضرت والد ماجد را در ملک راجپوتانه ثبوت پیوست که یک کتهل مثل کهوه خورده بود از
جهت زهر رنگ سبز بنظر می آمد و هر که اینش می زدی مرد از ارشاد شد که ملا جمالی
همعصر پادشاه بابر و سلطان سکندر لودی صاحب مقبره در حضرت قطب الدین که در آخر
بکمال مشیخت بسر می برد اول سر و پا برهنه میگردید قصه بموجب با مولوی جامی که بکمال برکت
و ظاهرداری سهروردی بود معما خوب میگفت پرسیدندش که بنام خودهم معما گفته گفته
فرمود جمع ما لا و عدده بود جیم و مال و عدد ده یعنی جمالی است ارشاد شد که اگر
کسے بر قبر حضرت شریف مراقب شود نسبت ابو العلائی معلوم میگردد چراکه از خلیفه ابو القاسم
صحبت یاد فایده یاد داشت در رمضان المبارک بسبب خوردن آب بعد افطار و سحور و عدم
فهمیدن مغز دشتن و عدم تشرب عرق بادیان وغیره روزانه در چهره شریف چشم وغیره
ورم بسیار بود و بهندی مانند کما وغیره احبا که احوال مزاج می پرسیدند ارشاد شد
که روئیش بهمین حالتی پیوسته ظاهر است که می بینید و باطن از آن هم خراب تر چون
زبانی میان محمد اسحق صاحب ... و مرید و خلیفه حضرت صاحب نقلے شنیده بودم مشتاق
بودم که تحقیق آن از زبان فیض ترجمان حضور بشنوم چنانچه تاریخ پنجم رمضان المبارک شخصے از
اقربای آنحضرت آمده عرض کرد که فلان عورت را که از سابق هم خلل جن بود از وقت شب
مشغولی است و قریب مرگ شده او را تنبیه و سببا فلیته وغیره بعمل آمده کارگر نشود ارشاد
شد که رومال دم کرده بدهیم بر گلویش اندازید اگر جن است عمل وغیره بخوبی نمیدانم
مرحوم دانم برادرم مولوی رفیع الدین کرده اند و خود هم آنجا هستند شاید که چیزی کنند بلکه از ا
وان نیز باید دریافت که در وقت رسیدن عرض که آنرا ذکر کند تا شاید ... دارد

مبتلا شدم چون نفاس بسته میشود آنکس عرض کرد که مرض معلوم نیست و علاجش
پیدا نه وابتدائی مرض چنان بود که وقت شب آثارش معلوم شده شور و جنون دیگر آیات
بخواندم صحت شد و ماند تا که از جهت غلبه خواب خسپیدم بلکه غنودم باز عود کرد بیدار
شده شروع تلاوت کردم باز افاقه دست داد و فلیته فلان کس که بسیار حاضراتی است
آوردم سوختم گفت تو ازین فلیته می ترسانی شخصے را همراه خواهم آورد که هیچ اثر نخواهد شد
پس چنین شده که حالا هیچ فلیته و تعویذ و اسم تاثیر نمی بخشد حضرت تشریف فرما شوند اگر
چه کمال هیچ است درین اثنا درگوش مریدے فرمود که فلان فلان و فلان چند کسان
را نام برد که باین شدت اجنه تکلیف میدادند چون مقابل من می شد میگذاشت و باز
میگرفت چنانچه روزے درهمین خانقاه جدا بسیار خشت ها می زدند که مردم دیدند و شناختند
و متاذی میشدند چون مرا از خواب بیدار کرده می آوردند دیدم که رده تفتیش کردم فرمت
در بند کنانیدم همچنین باخبر گذاشت چون فلان کس که نیز متوادست ازین خود
گفت مقابله آن کس نمی جواب داد که آنکس مقرب شانزده اجنه است مرا طاقت مقاومت
نیست پس آنکس گفت که از رفتن فلان کس از چه راه میگریزد گفت تاثیر عمل وغیره
هیچ نیست بلکه تذکره این شخص پیش بادشاه اجنه بسیار بخوبی میشود که هیچ کس در میان
اهل اسلام نیست و چنین است و چنان است ازین جهت بخوف آنکه مبادا آنجا کسے گوید
که بمقابله فلان کس با ساکنان و متوسلان اقربا احبا فلانرا ایذا میسد قدرش کم گردد
لهذا میگذرد پس روزے همون جن گفت که شمارا ایذا می شود حضرت فرمودند
آری پس گفت میروم و باز نه آید پس آن شخص همراه حضرت تا کجا ست آن بیمار رفته
معلوم کرد که بعد رفتن حضرت جن این بیمار را گذاشته رفت و تن گفت دیده شد
و گفت که یک عورت گلوی من گرفته بود و چنین بر تن من مسلط بود و در جواب ملی
ارشاد شد که آنحضرت در یک طبق پاکیزه نزد حضرت بها نهاده و چیزی خوردن است

باز فرمود که ادب دیگر است و جواز شرع دیگر چنانچه صاحبان طریقت با پیر و استاد و پدر بنا بر
مصلحت منع نمایند ارشاد شد چنانچه رجب نکاح حضرت خاتون جنت است هشت ساله
کسری کم بود بست و پنج سال عمر شریف شد ارشاد شد که مرض درد بخار یا خفقان
و تپ بلکه لرزه بسیار از توجه به میشود و وجع مفاصل و جنون و بواسیر و استسقا
و غیره رفع نمیشود ارشاد شد که تعویذ در مقدمه سبب و درد و غیره نفع می بخشد
و در مقدمه [illegible] در حب و بغض بسیار کمتر ارشاد شد که وصیت
نامه والد ماجد نقل کرده بگیرند بسیار نافع است ارشاد شد توجه اکثر درین زمانه
بضعف می باشد و در وقت رفع امراض تدبیرے باید کرد که ارواح بزرگان سلف را به
پشت خود باید گرفت این را هم [illegible] و توسطه باید پس فرمود که چهار بزرگ را شوق
این امر است یا اینکه [illegible] توجه [illegible] و محبت [illegible] میکنند جناب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم جناب [illegible] علی مرتضی کرم الله وجهه جناب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
چهارمی را نام نگرفت از آخر مرید معلوم شد که شاید والد ماجد یا جد امجد یا نجم الدین کبری باشند
پس فرمود [illegible] نجم الدین کبری است مریدی عرض کرد چرا درین زمانه
و تعداد [illegible] گفته ام ولایت زمانه مثل سلطنت این زمانه است
پس آخر مرید عرض کرد [illegible] اوقات بخیال می آید سلطنت را موانع است و فنا یک چیز است
حالا باشد یا سابق فرمود [illegible] است که حالا اکثر فناے خیالی هست مثل سلطنت خواب
لیکن آن بسیار بی ثبات است و این [illegible] دارد پس فرمود که چون از استماع الفاظ توحید
حال توحید درست [illegible] است پس [illegible] فرمود که آنچه شود باید کرد غنیمت
است پس خواند شعر گر در دل تو گل گذرد گل باشی و ربلبل بیقرار بلبل باشی
تو جزوی و حق کل است اگر روزی چند اندیشه کل پیشه کنی کل باشی پس فرمود از
قواعد مقرری است که چون نوبت وبا بقوم هلال خور میرسد مرتفع میگردد و در آمد هوا

گلهری وغیره از شهر بدر میشوند در جواب سوالات شیخ لطف علی نمبر ۱۲ بیان ارشاد
شد که چنین منشی گری که بجز سے میان نوکر اند جایز و حلال است و حقه برداری مکروه و سود
گرفتن و دادن در دار الحرب جایز و در دار الاسلام دادن بکفار بجز ضرورت شرعی جایز
در مقدمه غلیبت و دروغ سوای نگهداشتن جان و مال برای خوش و ناخوش کسی
غیر جایز خوش آمد برای جلب منفعت و دل خوش اگر زیاده مبالغه نباشد جایز چنانچه
خوش آمد حضرت کرده اند در مجلس تعزیه و رقص وغیره حتی الوسع نرود اگر بجبر مبتلا شود
صبر نماید چنانچه کرده اند خوردن طعام عید مستحب و طعام شبرات جایز و از طعام معیبت
نهی آمده مقتضی نهی معلوم نیست و گذاشتن اهل و عیال بے معاش بنابر خدا طلبی عرفی
غیر جایز و خدا طلبی حقیقی یعنی رضاجوی خداوند آنرا محض نیت مے باید و فرزندان و
عیال مانع آن نمیشد اگر شوند بگذارد شخصے پرسید که فلان مسافر مرده چارپائی دیگر نیست
در ان الایش و نجاست الوده است چه حکم ارشاد شد که مرده را از نجاست
بسیار محترز باید داشت چارپائی خوب شسته بران برند حکیم اسد علی که فلان فلان
تعویز بر دروازه ها بنابر دفع وبا باید چسپانید و در وقت خوردن طعام بسم الله تا آخر باید
خواند حکیم اسد علی را ارشاد شد که حال قلب شما من بگویم یا شما پس فرمود که نسبت
سابق نقشبندیه با غلبه قادریه و منزج چشتیه بسیار لطیف بود لهذا ادراک آن حظ
بسیار نشد و حالا کنده محض نقشبندیه است کم لذت میدهد مریدے عرض کرد که مردم
بالعکس میگویند که نسبت چشتیه کثیف است لهذا پر کیفیت فرمود لا هر چند لطیف تر لذیذ
تر پس حکیم صاحب معنی بیرنگی پرسیدند ارشاد شد که بیرنگی عبارت از حالتی است
که کیفش معلوم نشود گویا صاحبش گم میشود پس مریدے عرض کرد که ایشان مذکور
بیرنگی میکردند چون دریافتم مرا هم آنچنان حالتها دست میداد نمیدانستم و مشغول نمیشدم
و نیز دوایر فوقانی و انوارات مصطلح طریقه ما را هم دست میداد گو که نامش نمیدانستم

پس فرمود بارہا گفته ام که همه حال همه بارا پیش می آید اگرچه ناشش و تفصیلش داند یا نداند
چنانچه من که سلوک هر سه خاندان بخوبی کرده ام مفصل می دانم تفصیل یکے با دیگرے نباید
کرد آنچه بدست آید عمل باید آورد چنانچه نقشبندیه فخریه میکنند من لطایف را دانم حالانکه در
لطایف درقادریه هم میشود جائیکه چار حرفی یا سه حرفی بنمایند سرش همین هست همچنین با ست
تحتانی و فوقانی چشتیه خلاصه لطیفه نفس و روح و سر است پس فرمود اگرچه سلوک سوای
خاندان ثلاثه نکرده ام مگر مے شناسم از کلام الله همه احوال بشرط فهم رسا معلوم میشود چنانچه
سابق گفته بودم که شعر الهی عاشقانرا رهبری کن ؛ خدائی کرده پیغمبرے کن ؛
جابجا خود خدائی خود پیغمبری خود مرشدے میکند چنانچه اصحاب کهف را مراد از عجب
بودن قصه شان خلق نیست که عوام می فهمند بلکه همین امور است چنانچه خود فرمود نیز
همدرین قصه فرموده هر کسے را که میخواهم هدایت میکنم و کسے را که نمی خواهم هیچ ولی و مرشد
رهبری نمیکند همچنین معنی هائے در موربسیار فرمود اینوقت یاد نمی آید بیاد آمد که فرمود آنها
که شغل بیرنگی میکنند برای آنکه مقدمه فنا شود مگر چون خوب دیدم در بیرنگی اند یکے را هم
فنا نشده پس مریدے عرض کرد که جناب مولوی رفیع الدین صاحب میفرمودند که حضرت
خواجه نوشته اند که هرکه معتقد توحید وجودی نیست او را فنا نمیشود همین نور می بیند تجلے
نصیب او نیست و تجلی آنست که منسوب بذات شود و الا نور است نصیب ایشان همین نور
مے باشد فرمود آری همچنین است یا همچنین نوشته اند شخصے آمده از طرف بادشاه بعد
بندگی التماس کرد که چون وبا بشدت است من هم فردا چهار گهڑی روز بر آمده در مسجد جامع خواهم
آمد آنحضرت هم تشریف آرند که دعا کنیم پس آنکس پرسید هجرت در وبا جایز است یا نه
ارشاد شد که منع آمده بنا بر مصلحت که مریض بے تیمار مانند و شکسته دل شوند پس آنکس
عرض کرد که شخصے بمرگ فجاءه بے وصیت مقروض مرد ارشاد شد اگر در نیتش خیال ادا بود
خدا ادا خواهد کنانید و الا خیر اگر توانند و دانند ورثه اش ادا نمایند ارشاد شد

باختیار او ... که استهزا کند با خوش شود لیس فرمود روزی که در اول عهد انگریز امساک
باران بود بادشاه پیاده تا عیدگاه رفت و مردم هم طلبید ... ... آمده
بود وقت آمدن انهم خانه نواب فلان از من سلام کرده گفت برای طلب ابر و باران بارفع
آن تشریف برده بودند گفتم این ابر که ناکاره بود بنا بر دفع او در طلب ابر بکار آمد رفته بودیم
گفت از تقریر صاحب که برآید غرض که استهزا کرد روز دوم هم بارش نشد روز سوم خوب ابر و
باران آمد چنانچه ترشح شد آمدم نوابصاحب مذکور از شرم در بند کردند آواز دادم که در بکشایند
کشادند گفتند صاحب ابر خوب آمد و ناقص رفت پشیمان شدند و عذرها کردند از مریدی خطا آمی
نواب عبدالصمد علی خان که مرید حضرت بود ترمیم کنانید چون کاغذ وغیره خوب نبود فرمود

شیشه صاف ار نباشد گو سفال کهنه باش رند درد آشام را با این تکلفها چه کار

ارشاد شد که بعد نزع از ارواح اقرباء و احباب هر کجا دور و نزدیک که مدفون باشند
تلقی واقع میشود و بشرط تخلیص از عذاب همیشه ملاقی میگردند از شخصی ارشاد فرمود
که ترتیب منعکس در رحلت برادران واقع شد یعنی اول مولوی عبدالغنی که خوردترین همها
بودند بعد از آن مولوی عبدالقادر از او شان بعده مولوی رفیع الدین کلان از او شان -
حالانکه کلان سال از او شان هستم باری ماست ارشاد شد ملاقات اقربا و احباب عند الترا
میشود قیاس بر آمدن از سفر باید کرد که اول همه ها می آیند اگر خوش میباشند باز تلقی میکنند
و اگر ترش خاطرات گرفته میشد چو بادر پادشاهی که دعوی ارادت میکرد و زنکه اش هم
نزاع کرده بخانه حضرت پناه آورده هر چند شوهرش آنکه بدر کرده دهند بارها حضرت بملائمت
فهمانیدند چون اهل غرض بود قبول نمیشد پس آنحضرت بآواز بلند یعنی بزور فرمود که از گفته تو ادرا
بدر کردن نمی توانستم اگر تو هم آن می تراهم همچنان ماند اینکه راضی کرده ببر باز در حاکم آن هم منع
میکنم از حسب ... غلام ... وغیره آغره و مریدی را طلبیده مشوره فرمود که از فرزندان
... ... و نیز ... ... برای تعین ... از آنحضرت سید ... ...

نمیدادند مریدے عرض کرد ہمچنانکہ بعد انتقال حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی دستار بر
سر ہر چہار فرزندان نہادہ بودند آنحضرت ہمین عمل نمایند کہ سد باب شکایت والنسب ہست
قبول فرمود بعد ازان مولوی عبدالحی وغیرہ صلاح دیگر مقرر کردند و صاحبزادہ باہم ممانعت این امر نمودند
مگر روز سیوم حضرت دستار با ہمراہ آوردند و موقوف داشتند باز از صلاح شاہ غلام علی صاحب نواب
پیر محمد خان و دیگر بزرگان ہمون عمل بجا آوردند در روز سیوم کثرت ہجوم مردم آنقدر بودند کہ بیرون
از حساب است ہشتاد و یک ختم کلام اللہ بشمار آمد و زیادہ ہم شدہ باشند و کلمہ را حصر نیست شخصے
از فرزندان بجادہ نشینان گفت کہ بدعت است آن بزرگ گفت حالاکہ این عمل ہزارہا مردم از
جناب مولوی صاحب دیدند اگر خواہند گفت مردم قبول نخواہند کرد خاموش باشید ارشاد شد
کہ می شنیدم بادشاہ فاتحہ نمی خواند شاہزادہ سلیم و بابر و جلال بخت ہر سہ فاتحہ خواندند پس فرمود
کہ ایشان را بادشاہ فرستادہ بود فرمود از طرف خود اصالتاً و از طرف شاہ نیابتاً فاتحہ
کردند و نذر ہا گذرانیدند ارشاد شد کہ علامہ مسلم را تا یک سال از کلام اللہ و احادیث استنباط
کردہ مے شود کہ علاقہ از خانہ و احبا می ماند و اہل تجربہ گفتہ اند تا یک سال مثل ارواح بوطن
رفتن پس فرمود کہ از رنج اقربا و احبا محزون ہم میشوند و مدد ہم میکنند چنانچہ قصہ حکیم فلان
و بعد ضبطی دیہہ جاگیر نشان صد روپیہ در طاقچہ و فرستادن نزد خواجہ معین الدین در
بریلی و گفتن از خواجہ مذکور بیان کرد و نیز شخصے مریدے عرض کرد اتفاق ہم معونت می
رسد چنانچہ معونت حال من بہ پسر خود در مقدمہ جنگ بندہ صلاح دادن و شفقت ماندن
و از بندہ بارہا گفتن کہ ببینم چہ طور میگیری پدری پدر و نیز تا ہنوز با وجود عدم موانع عدم
آمدن آن مکان عرض کرد پس فرمود عورت میراثی کہ مردہ بود روزے مرا گفت در
خانہ شما شادی است مرا نطلبید گفتم تو مردہ گفت خواہم مرا بطلب گفتم از کہ شنیدہ
گفت از ہدایت علی کہ او ہم مردہ بود پس بیدار شدم و تحقیق کردم حق بود گفتم کہ خواہش را
بطلبند ارشاد شد کہ مردہ را بعد دفن بے ضرورت بر کندن ممنوع است مگر ... [illegible]

معلوم میشود یا سبیل آید عرصه دو چهار روز سپرده را البته می باید برود مردم باختلاف فصول مزاج
می آماسند آنرا ذکر عادت دخل قصه گوساله برون شاهزادی بر بام بیان فرمود ارشاد شد
اذا دخل الشمس فی المیزان یرد الماء فی الکیزان پس الفاظهای دیگر بیان ساخت ارشاد
شد که کتاب فواد الفواد نهایت معتبر است در الوقت دستور العمل بود مگر دیگر ملفوظات
مشتبه است غالبکه نه باشد و این شیخ بزرگ را تصنیف فرموده اند و شخصی عمل درود بنابر زیارت
آنحضرت درخواست نمود ارشاد شد کدام درود خوانده باشی اگر مقدر است خواهد شد
باز فرمود بسیار تجربه رسیده که هر که درین امر جهد میکند دیرتر فیضیاب میشود والا سهل هر کرا
مقدر است می شود در جواب سایلی ارشاد شد که فرزندان کنیزک تعلق و مال صاحب کنیز است
مثل چارپایه که مال صاحب گاو و بز می باشد مگر شرط کرده باشد یا قیمت بدهد خواه جانب ثانی حر
باشد یا عبد در یک رکعت سوره دراز و در دیگر کم مکروه است مردم میگویند ارشاد شد
که بتقریب عیادت نجیب خان رفته بودم و در آنجا نقل بهروپیه هم دیدم و قصه اش مفصل فرمود
ارشاد شد که نزد نجیب الدوله نه صد عالم بود ادنی پنج روپیه و اعلی پانصد روپیه و سه قاضی
حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی را طلبیده بود درین باز فرمود حاجی غلام مصطفی حنبلی
باتباع غوث الاعظم بود چنانچه میان حیات علی خوشنویس هم حنبلی است ارشاد شد
که مولوی فضل بارادهٔ ملک العلمائی در هند آمد و از شاهجهان که سلطان وقت بود درخواست
کرد چون بدین مرتبه عبد الحکیم سیالکوٹی سرفرازی داشت حکم شد که روبروی او بدولت
بعد مباحثه هر که لایق باشد ملک العلماء شود از آنجا که کلمه نخوت گفت بازگشت یعنی از شاگرد
من لیاقت بحث دارد چون در همرا نرسید طفلکی هفت ساله را که صرف از پدر خود که بزرگ بود میخواند
ذهین دیده پسندیده درخواست کرد و تعلیم فرمودن گرفت باندک زمانه بی نظیر وقت گردانید و
در هند آورده از بادشاه عرض کرد که آن شاگرد حاضر است الغرض ملا عبد الحکیم بعد دریافت
نقصان میرزاهد در صرف روبروی سلطان پرسید آن کودک نحو صیغه صرف چه پرسم [illegible]

ملطسه دهم کلمات شافیه که تعلق از ماقبل دارد میرزا ہد را چون مختصر نیز کتاب طلبیده ملا گفت
هنوز در صرف هم محتاج کتاب است صحت تقریر علی دائم شده ملا افضل که شاگرد ملان که سبیح بود بار فقد
ولایت کرد بعد هم نیز در عهد سلطان عالمگیر طنطنه علم و تشریح میرزا ہد شنیده از ہرات طلبیده تحت
اکبر آباد گردانید و بعد چندے بجز قاضی کابل در هنگام انتقالات اکبر آباد موافق شرح مواقف غیره
سه کتاب درست شد شاگردان هم لیار گشتند چنانچه جد شریف که اخوند میگفت همه کتب از میر
زاہد خوانده و شریک مسوده حواشی بودند میرزا ہد را دخل در فقه کم بود امیرے شرح وقایه میخواندے
حضور جد بزرگوار سبق کمی فرمود و نیز میگفت تقریر میرزا جان جان من است و تقریر اخوند جان جان
من باز ارشاد شد که تحریر چهار است یکی مردود مثل تحریر شیخ و دیگران را هم نام برده یکے
مطرب دیگے مرقص مثل صدره و شمس بازغه که جا بجا مرقص است باز فرمود تقریر والد ماجد
ودرس وغیره تحریر تقریر اکثر مرقص میشد مولوی اہل الله عرض کرد که تقریر حضرت هم مرقص است و عوام
خواص رقص میکنند فرمود آنچه ناپایدار و فانی است اگر خوب شد چه خوبی امور پایدار را باید کاتب
میگوید که آن پایدار قوت نسبت مع الله است پس فرمود اگرچه تفسیر هم بهتر است مگر در تحفه عجائب
نقاریر شده باز در تقریبی ارشاد شد که وقت رحلت جد بزرگوار این دوہره هندی بار بار
میخواندے ۵ بات جهرنی بولن کہے کارى بن کی راہ اکی چهڑی نا لی دد بر پڑینگے جائی
فقیر بدیے عرض کرد که حضرت شاه عبد الرحیم صاحب قدس سره که اخذ طریقه از خلیفه ابو القاسم
کرده بودند در خاندان چشتیه و قادریه و نقشبندیه که نمائات سید ابو العلی را بود مرید کردن میتوانستند باینه
ارشاد فرمود چرا نمی توانند لیکن اعتماد چشتیت از جد خود کرده بودند چون داشتند نسبت
ابرح چشتی و نقشبندی که بود اخذ کرده بودند همون غالب شده چنانچه در ابتدا والد ماجد را هم
همون غالب بود بعد از آن انقلاب شد فقیر بدیے عرض کرد که تا هنوز نسبت ابو العلی از قبر
شریف حضرت محسوس معلوم میگردد فرمود آری باز ارشاد فرمود که چون والد ماجد بکلم
رسید حضرت امام حسن را بخواب دید که چادرے پوشانیدند و قلم عنایت کردند و فرمودند این قلم جدت

است بعدازان فرمودند بانیکه امام حسین همه یاد چون اندازه قلم تراشیده بدست والد ماجد دادند
دران وقت حال نسبت و علم به فقره و ارکان شد چنانچه مستفیضان سابق هرگز احساس نسبت باقی
نمیکردند و درتبه شریف هم سه سال بیک نوع از نیچ بیتهامی شود هرچند قدرت تعلیم در هر سلسله جدا جدا
داشتند مگر غالب نسبت و نسبت نبوی صلی الله علیه وسلم بود مریدی التماس کرد که زمانه از سابق هم
چنین است چنانچه در ملفوظ سلطان المشائخ قصه فقرا و عدم یافت فقیر از شیخ فریدالدین و قصه نشان
سین فریدعطار از جلال تبریزی و خدا گفتن بهاءالدین ذکریا که چرا شیخ الشیوخ را نشان ندادی و
قمر را که مشغولی دیگران بحیثیت مشغولی او نمی رسید لهذا نتوانستم گفت عرض کرد که درین زمانه هم
کسے را از کسیکه مقدر است میشود و الا خیر فرمود اینهم است دهی تواند که طلب و شان عالی باشد
مریدی عرض کرد که تاریخ رفتن بمدینه ارشاد شود فرمود که بر جمعه بحکم آیه قرآن فانتشروا فی الارض
باید منتشر شد فرمود این بار رفتن تو ناگوار است و هر دم و هر وقت بیاد خواهی آمد چون آن مرید خواست
که بسبح عزم کند فرمود جدائی ضروری است چه توانکرد چون برادر عزیز القدر فخر فضلای زمان مولوی رفیع الدین
صاحب را استفراغ و دست وغیره بیماری عامه طاعون لاحق شد حضرت دو بار در یک روز تشریف
بردند مریدی ورا شنا براه عرض کرد که در زندگی ایشان احیای خاندان بلکه عام دهلی بلکه هندوستان
خدا سلامت دارد فرمود که اگر جاهل هم می بودند همچنان دردبودی الحال که فیض رسان هستند هم عالم
درد است پس فرمود که ما را از زندگی بجز ناامی نیست آنچه هست از ایشان است باز فرمود نزد خدا
جل شانه همه بندگان برابراند در حیات و رزق غنی مطلق است چه پروا کدام لیاقت نزد اشخص الیق
دارد چون روز دوم عیادت فرمود نوعی تسکین معلوم شد مریدے دانست که درد حضرت
موقوف گشته عطای صبر شد غالبکه بمیرند وقت رحلت که مردم بسیار مجتمع بودند حفاظ
را بنابر تلاوت تبارک و یس فرمود میخواندند و ختم بخاری شریف علما میکردند خود در مراقبه
دوزانو نشسته بود و استفسار می کرد چون استماع که جان بجان آفرین سپردند
غمناک به تسلی دیگران پرداخت بیرون آمد و خادم را ـــــ

را بنا بر قبر ارشاد ساخت چون موضع قبر زیر قبه والد شریف بنا بر خود داشته بود رشادم تکرار کرد فرمود
مرا منظور است لیکن فرزندان شان ناراض خواهند شد اگر اجازت دهند مضایقه نیست چون رضای
شان معلوم نگشت فرمود برای ایشان طیار کنند خدا داند مرا کجا اتفاق فوت شود هر جا که مقدر است تمه
شد مریدے را بنا بر تجویز که اگر جا بعد قبر شما باقی ماند بهتر است فرستاد چون بعد دیری آن عزیز
باز آمد استفسار کرد عرض کرد که جا کم بود دیگر جای برابر قبر شریف خواهد شد پس جنازه بیرون آوردند گم
مے بارید و جنازه را از دست هم گرفت مردم گفتند حضرت پیش پیش جنازه روان شوند ارشاد فرمود
که من قصد پیش داشتم دیگران سبقت کردند پس مانده ام آنچه منظور است میشود همه مقدر است اضطراری
است در کوچه میگرداند میگردم مرضی او از همه به پس نماز جنازه ادا کرده اذن عام داد مردم را رخصت
فرمود پس در مقبره رفت لحد طیار میکردند قریب جنازه پیش قبر والد ماجد خود مراقبه وار نشسته ماند
بعد دفن نعش مردم را فرق کرده گل از دست خود هم یک کف داده ثواب نوازش فلان صاحب
عرض کردند فلان شخص مرا رساله ملاحظه کنانیده که در آن تلقین بمذهب حنفی هم نوشته ارشاد فرمود
در زندگی خواندن کلمه در برو بی حضور البته آمده و دیگر هیچ مگر عمل مشایخ است که اذان بر قبر بعد
دفن میگویند پس بعد تسویه قبر با بستی و چهل قدمی فاتحه خواند و سلام علیک کرده رخصت شده
غمگین بود پس بزنانه رفته در مدرسه آمد مردم را وداع میکرد و تسکین میداد و فرمود که مرا چهار
رشته بود یکی برادر حقیقی دویم قبله گاهی مرا تقریبی داد که فرزند است سیومی شیر داده من
نوشیده چهارم شاگرد حاضران عرض کردند که مظهر علم حضرت بودند فرمود چه گویم من طاقتی ندارم و گریه
ناک شد و در وقت گریه پس جنازه مردم را از بیان حالات منع میکرد و میگفت انا لله و انا الیه
راجعون بخوانید مریدی عرض کرد که معلوم میشود حالا مشایخ بهانه کتمان می نمایند و آنچنان
کشف و کرامت کم میشود گو احتمال کتمان وغیره باشد ارشاد شد آری هیچ حال قبول دعا که
سابق گفته بودم بعد زمانه رسالت و شدت ظلمت بدعت و کفر چنانچه سابق ازین آنچه عمل یا کشف
میشد چنانچه در احباء و خویشان مشهور بود که فلان را بسیار کشف میشود بلکه سوای او کسے را نیست

ذکر وفات ... بعد دفن

حالا آنقدر نمانده اول بیماری دویم شیوع کفر و بدعات مگر از خود و بمقصد انچه شود شود در تذکره
ارشاد شد که می شراب را گویند و باده اندکی گرم کرده و چهارم حصه سوخته را می پخته و مثلث
در سه حصه یک حصه سوخته را که نزد ابی حنیفه بقدر غیر مسکر جایز اند که نشا باقی ماند لهذا نزد بعض
حرام و منفعت که آنرا جمهور گویند که نزد همه حلال است ارشاد شد ایمان و اسلام که نزد سنیان
یک است بایمعنی که حاصل و مقصود هر دو یک است و الا اسلام بمعنی انقیاد ظاهر و ایمان انقیاد باطن
بشرط انقیاد ظاهر و الا فاسق است اگر انقیاد باطن و ندهشته باشد منافق میگوییم نه مسلم مریدی
عرض کرد غرض سایل آن بود که از قران و حدیث مسئله که آنکس میفهمد موافق مرضی خدا است یا
نه ارشاد شد امر دشوار است کمال خبرداری می باید چرا که در حق تفسیر کننده برای خود و
عید کفر آمده علم بسیاری باید مگر تفسیر نکند بلکه یا تاویل گوید بشرطیکه تبدیل نشود یعنی خلاف
تفسیر نگردد چنانچه ما این علم خوب میدانم در بعض درس بچهار و پنج و هفت طور تاویل و اشارات
طرح بطرح بیان کرده ام چنانچه تاویل مشهور است که او تبارک الله تعالی که حضرت موسی را حکم قربانی
گاو کرد قوم گفتند یا مسخریه میکنی گفت توبه که من مسخره باشم باز تحقیق گاو کردند ذبح شد و بمطلب
رسیدند تاویلش آنکه مراد از گاو ذبح گاو نفس است بجد و جهد نه بهزل در وقت جوانی که مردان
او را خواهش و شهوت برقرار باشد و خدمت دنیا داران و کار دنیا نکرده بود و لقمیت بسیار یعنی قطع
مالوفات البته وصول او را میسر آید دیگر اشارات که از و کار عشاق بسیار می آید چنانچه کسی قصه
بدماوت یا لیلی مجنون را مطابق حال معشوق خود فهمیده متلذذ و شایق شود غرضیکه درین باب
خبرداری بسیار می باید حال سماع هم چنین است باز مریدی عرض کرد که باز هم جواب نشد غرض
کم مراد خدا و رسول هم این تاویل است و اشارات مراد گفته اند یا نه ارشاد شد که البته قرآن
به هفت بطن آمده و آنحضرت هم بعضی بطن را خود تفسیر فرموده ارشاد شد خدمت این علم
حضرات صوفیه بسیار کرده اند چنانچه تاویلات کاشی مشهور است اشارات شیخ روزبهان چنانچه سید
عبد الوهاب بخاری که مشهور بسید مجهی روئی درینجا شهرت دارد تمام قران را در لغت آنحضرت کرده بود

که من برای کودکان نیست بازیچهٔ طفلان میسازم **عرضگرد** آگاه است **ارشاد شد** بلاچاری برای طفلان ساختن و فروختن درست است **مریدی عرضگرد** طالب العلمی میگویند که درین تصویر با یک قطر نیست پس تمام نشد **ارشاد شد** غلط است مسئله چنین است که اگر سر نباشد مضایقه ندارد و اگر سر باشد و تمام جسم نباشد ناجایز در جواب **سایلی ارشاد** شد بنگ گریه را میگویند دگریه سبهد را طمغوان هم میگویند نیز **ارشاد شد** در بار برادری خانه در اصطلاح ایشان میگویند **ست** شد ز لرزان چهر میوه سبجوری نوش کنید بطبقی گل طبقی نیست که سر پوش کنید **ارشاد شد** در اصطلاح شان در شهگاه سیستی تخت بهکان خودمی سرایند استاد فرمود ارشاد کرد که دهناسری است ایمن یا بلتانی و اقسام آن بیان کرده فرموده سابق مرا درین فن دخل بسیار بود چنانچه ناموران این فن برای تحقیق آن می آمدند حالا موقوف کردم لیکن می آید حالا هر اضر میکنند یعنی قلب جوش میکند و بعد از ان مرض هم حایل میگردد در جواب **سایلی ارشاد شد** تصحیف یعنی آنکه نقطه را غلط خوانند و صورت خطش بجا باشد و هنر فرمود در معما بسیار بکار می آید **شعر** جیبا از تو خواهم قند شرقی را به تصحیف و به تقلیب و به ترلیف - قند شرقی غرب نیست تصحیف غربی عربی و تقلیبش ربیع ترلیف بهار بار تصحیفش نهار بار ترلیفش یوم بار تقلیبش موی بار ترلیفش شعر بار تصحیفش شعر بار ترلیفش بیت بار ترلیفش دار بار تقلیبش راد بار تصحیفش زاد بار ترلیفش توشه بار تصحیفش بوسه مقصد شاعر همین است باز **ارشاد شد** **شعر** چشم یکشا زلف بشکن حیان بین نون بین از فتح لام تکسر بهر تسکین ول بریان بین نون نقطه علی شد **ملا جمالی** در فن معما استادی بی نظیر گذشته جمع کالاد، هده ده یعنی جیم را با الام و عدده سیتی جمالی شد **مریدی** عرض داشت که بیان معصوم و محفوظ چه فرق است **ارشاد شد** معصوم عدم امکان وقوع را گویند و محفوظ عدم وقوع را گویند از معصوم اگر گناه صادر شود محال لازم آید مثل سلوان فلک که ممکن است نزد ما چنانچه در وقت حضرت یوشع بوقوع آمد و آنچنانست که برای تعظیم شب که در آنوقت بود جنگ میکردند و روز قریب فتح بود و شام قریب گشت اگر شام میشد با تعظیم شب میرفت یا فتح حضرت یوشع دعا فرمود چند ساعت تا فتح آفتاب سکون کرد **مریدی عرضگرد** کرامت اولیا در اسمان هم اثر میکند فرمود در نه

مسئلهٔ تصویر

تصحیف و ترلیف و تقلیب در معما

لیکن بنا بر خاطر او لباده آسمان تصرف آمده چنانچه بنا بر حضرت علی کرم الله وجهه آفتاب بعد غروب
تا بان شده یعنی از سکون زیاده شد که آسمان گردش معکوس نمود و آنچنان بود که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را بعد نماز عصر آثار وحی ظاهر شد تکیه بر زانوی مرتضی فرمودند و در غشش شدند و افاقه بعد غروب
رو داد نماز فوت شده بود دعا کرد آفتاب باز در عصر از بالا آمد تا نماز ادا شد مریدی عرض کرد
ازین خبر معلوم شد که بمقابله فرض رعایت ادب واقع شده بود بر حضرت مرتضی فرض طریقت
همین رعایت ادب بود چنانچه از حضرت حسنین بارها اینچنین بوقوع آمده گو علماء ظاهر نفهمند
روزی حضرت عثمان را آنحضرت بنا بر صلح در وقتیکه برای عمره از مدینه طیبه آمده بود نزد ابو
سفیان وغیره رؤسا مکه فرستاد که بنا بر جنگ نه آمده ایم بگذارید که ادای عمره کرده برویم ایشان
جواب دادند که امسال برگردانیده بی سامان خجت آمده عمره ادا کن والا در مکان خواهند داشت
که ترسیدیم و عثمان را گفتند تو آمده ادای عمره نما عثمان گفت والله بی رسول الله نخواهم ساخت
و نیز عثمان از دستیکه بیعت کرده بود تا زیست بپاس رسول صلعم شرمگاه خود گاهی از آن
دست مساس نکرد و نیز حضرت علی عهد را نوقت کاتب صلحنامه بود لفظ محمد الرسول الله نوشت
کفار قبول نکردند که بن عبد الله نگارید اگر رسول خدا میدانستیم پس اختلاف نمیکردیم آنحضرت صلعم فرمود لفظ
رسول الله را محو کرده بن عبد الله بنویسید حضرت علی گفت والله هرگز نخواهم کرد هر چند فرمود قبول
نکرد آنحضرت از دست خود محو فرمود در وقت این ارشاد وجد سے و خطی آنحضرت
وبعض حضار را دست داد بعد از آن مریدی عرض کرد که نیز معلوم میگردد که در وقت
وحی آنحضرت بیهوش میشد ارشاد شد که وحی از چهار قسم میشد اول آنکه همچو صدای جرس
می شنید در آن آواز نروت پیدا میشد دوم آنکه جبرئیل بصورتی متمثل شده می آمد اکثر بر
صورت وحیه کلبی که خوشرو و خوش پوشاک عرب بود ودرین مذکور هم آثار وجد بر آن حضرت و بر مرید
مفهوم میگشت و چه گفتنی بود میگفت آنحضرت و بعضی اصحاب میفهمیدند بعض اوقات آنحضرت
هم بدیر میشناختن وسیوم آنکه گاهی چیزی در دل القا میشد گاهی در منام میدید آن هم حجت

است مدرکشف اولیا گاہی صحبت نمیشود مریدے عرضکرد کہ این طور کشف اکثر الاہم میشود فرمود مشتاقان این اقسام کشف را نوشته اند گاہی باز کہ از الہام گویند گویندہ معلوم بود یا مجہول بلکہ اکثر مجہول میباشد در خواب یا بیداری گاہے وجد کہ خود بخود چیزے را دل قبول کند وگاہی شوق وگاہے القا و این اکثر میشود کہ در خواب دل گواہی داد کہ این رسول اللہ است چہ یعنے سابق را مریدی عرضکرد آنحضرت بتصدیق و این را حضرت خود فرمودند مریدے عرضکرد گاہی چیزہا بنظر می آید بی مراقبہ و توجہ بقلب چشم فرمودہ اینہم می باشد باز مریدی عرضکرد کہ اکثر چنان شود کہ از قبرے یا بطور دیگر چیزہا معلوم میشود مجملاً اوّل صاف نمی شود و دیدیم غلط ہم می بود ہر چند تعبیر بسبب غلطی نخواہد بود آنمرید گو یا چیزے می یابد مخلوط گشته گفت حق حق بعد از وقوع چون مطابق کردم موافق بود بعدہ آنمرید عرضکرد کہ باوجود احتمال غلطی کشف بعضے بزرگان بنسبت بکشف خویش غلطی روا ندارند حدیث شریف کہ در حکایتے ارشاد شدہ بود یا شاہ عبد الرزاق کہ مولوی نظام الدین نوشته اند ارشاد شد آری باز عرضکرد کہ بعضے بزرگان غلطی در کشف اینہا ہم تجویز میکنند مثل خواب حضرت ابراہیم فرمود در تعبیر غلطی شدہ نیز در لقربیے از مریدی استفسار فرمود کہ شما کہ اچھے صاحب را دیدہ اید آنمرید عرض کرد کہ از ڈھاکہ تا دہلی در خدمت اکثر بزرگان مشاہیر حاضر شدہ و ارشاد و توجہ گرفته ام خوبان آنہا را چند طبقہ تمیز ساختہ ام در ضمن قدری احوال بزرگان ڈھاکہ و شاہ غلام علی صاحب بیان کردہ گفت در طبقہ ثانی شاہ اچھے صاحب با اعتبار علم و عمل اہل این میدانم و دیگر شاہ نعمت اللہ صاحب را ساکن پھلواری و قدری قدری حالات ہر جامعہ نسبت و کیفیت بیان کرد در ضمن مذکور راجا بھوج شد ارشاد فرمود کہ از تاریخ فرشته وغیرہ نوشته اند کہ راجا بھوج نامی مالک اجین از ذریات بکرماجیت شق قمر را بچشم خود دیدہ از نجومیان پرسید کسی جواب نداد و گفت از قسم خسوف و کسوف مذکور در کتب ما نیست مگر خاطر راجا جمع نمیشد تا از بسیار جا شنید کہ شخصے در عرب باین نام دعوی نبوت کردہ عند الطلب معجزہ شق قمر کرد چرا کہ سحر در آسمان اثر نمیکند راجا را محبتے پیدا شد با سلام و پیام ہمراہ کسی

ذکر غلطی در کشف

را از معتقدان خود یکے بابا رتن زناردار باورچی خود را معه پائجامه و برگ تنبول بطریق امتحان و آرزوے گفتگوی ہندی فرستاد چون ایشان مشرف شدند آنحضرت فرمود کہ ہم کنسل بعد آزان تحفه طلبید و ازار بند و اسباب برگ تنبول از قسم سرقی طلبداشت بابا رتن که ماند و دیگران بخوشی مراجعت کردند چنانچه بابا رتن که بعد رحلت آنحضرت آمده در فلان شهر ہند مشہور و معروف است و در جاے دیگر ہم فلان مشاہده شق قمر کرده بود و صحبتے پیدا کرده شخصے التماس کرد ایمان را جا شد فرمود البته صحبتے بلاشبه پیدا کرده بود مریدے عرضکرد که حکم قبول دعوت چیست ارشاد شد مطلق دعوت سنت است مگر امام احمد بعضے علما دعوت ولیمه یعنی طعام شادی را واجب کرده بشرطیکه منکر نباشد خواه قبل خواه بعد در عدم قبول اگرچه امام ابن بزه نوشته لیکن بیجا فرمود مگر ابی ہریره میگویند که عصیان کرد خدا و رسول را هر که دعوت ولیمه قبول نکرد مریدے عرضکرد مسافرے را که رفتن جاے منظور است در صورت اجابت دعوت حرج میشود ارشاد شد اگر براے دشمنی نباشد عذر کند مریدے عرضکرد که اگر کاسب حرام مثل قوال اجرت گیر مزامیر نوازد در ولیمه یا دیگر وجه دعوت کرد و گفت این طعام از وجه حلال یا قرض ساخته پخته ام حکم آن چیست — ارشاد شد باور باید کرد و باید رفت و نیز ارشاد شد که دعوت اگر واجب است واجب اگر براے سنت است سنت و اگر براے امر مباح است قبول آنہم سنت خواهد بود بشرطیکه منکر نبود یا تذلیل خواسته باشد نکه آنکس ذلیل باشد که آنحضرت دعوت حجام و جولاہه و مثل آنها قبول فرموده و در قبول دعوت نه کس مشهور کراهیت از جهت اختلاط نجاست کراهت باعتبار کسب نیست بلکه اگر دست و پا شسته طیار نمایند باید خورد شخصے پرسید که در حق جولاہه آنحضرت بدعا کرده فرمود نه غلط است ارشاد شد دعوت کسانیکه کسب آنها حرام است مثل کنچنی وغیره قبول نباید کرد ارشاد فرمود که در حدیث آمده که در طعام ولیمه قطره از بهشت انداز ند بار فرمود اینهم آمده که بدترین طعام طعام ولیمه ست از آنجهت که اغنیا را مے طلبند و فقرا را مے رانند مریدے عرضکرد که رسم است اکه بعد طعام از آرد میشوند حکم آن چیست ارشاد شد که بعضے فقها منع میکنند چنانچه مولوی نظر محمد صاحب که خوب

فرشته کرده میمان فارسی از قصبه شیراز بود یا آباد در اشکم پدر و موافق محاوره تورانیان که ابر

طرف رالبس میکنند لیکن صحیح نشده در جواب سائلی ارشاد شد که عالم را بر حافظ فضل است چنانچه

معنی بر الفاظ لیکن کسی را بر کسی فضیلت دادن خوب نیست خدا بهتر میداند موافق ظاهر اینست در

حدیث آمده اکثر تلاوت کنندگان قرآن اند که قرآن بر اینها لعنت میکند یعنی ظلم هم میکنند و قرآن هم میخوانند

و در حق بعضی علمای بی عمل اند در حق شان هم مذمت آمده و باز فرمود غذا علم دین است و دیگر علوم همچو مصالح

است باز فرمود که از سی سال یعنی تذکره و ذکر دین است والا از صبح تا شام سوای نقل حدیث و تفسیر

نمیخواند کمی بر سید طالب حق کشید حالا بسیار رواج این شده احمد الله مریدی عرض کرد که در تاریخ

طاق انعقاد نکاح ممنوع است فرمودند نزد ما مسلمانان تاریخ هیچ نمی باید مگر روزیکه دولهن بخانه آید روز

مبارک یعنی پنجشنبه یا دوشنبه اگر باشد بهتر والا هر روز خوب است ارشاد شد که [illegible] در رجال

الغیب نزد ما هرگز هیچ اثری ندارد و هیچ حقیقت نزد علما ندارد مگر بعضی اهل کشف بتجربه خود نقل کرده

اند مریدی عرض کرد که اگر حافظ بعد ختم تراویح ختم دیگر کند ادای سنت میشود یا نه فرمود آری میشود و اینها که

جائز نمیدانند شفقت اند مریدی عرض کرد که ناسخ منسوخ در حدیث چرا معین نکرده اند ارشاد شد

کرده اند لیکن این شبه گاهی برطرف شدنی نیست بجهت اختلاف ائمه مریدی عرض کرد که چون حدیث

صحیح معلوم کرد پس چرا در عمل بشبهه منسوخیت یا تاویل یا معنی های دیگر عمل نکنند ارشاد شد اینجا

ضعف است خواهم گفت مجملاً آنکه مذهب فقها آنست که عمل بر قول مجتهد نماید و محدثان میگویند عمل بر حدیث

کنند و شبهه و احتمال که آن دلیل نیست بیکسو نهند باز فرمود درین مقدمه اختیار حضرت والد [illegible]

است یعنی اگر یکی هم از مجتهدان بآن عمل کرده باشد ترجیح حدیث است عمل کند والا ترک دهد چرا که خالی

از سبب سکوت همه ها نیست و این چنین شاید چهار حدیث خواهند بود و در آنچه ثابت شود عمل نماید

و در آنچه تدانند سوال نماید بقول مجتهد عمل کند فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ارشاد شد

که در حدیث صحیح آمده که هر که سوره یس یکبار خواند چندان ثواب یابد که اگر قرآن شریف تمام بی یس

ده بار خواند برابر است بزرگی سوال کرد که میشود راهم رسائی تا ذات بحت میشود ارشاد شد که فنا

وبقائی شود ومشاهده هم حاصل نمیگردد ۵ خلاف پیمبر کسی ره گزید ۞ که هرگز بمنزل نخواهد رسید
پس فرمود توجه بذات بحت هم میرسد و نوعی صفائی نیز حاصل میگردد و میدانند وصول شد پس قصه
شیخ علی همدانی یا هندوی در فنا و بقا بوی بدو کمی انگشت بیان فرمود شخصی عرض کرد که بعد شیوخ
کلمه که اسلام حقیقی است نماز و روزه فرض میشود یا بعد اظهار و تبدل نوی ارشاد شد که دو رکن
ایمانست یکی تصدیق دوم اقرار را نیز رکن فرموده اند اظهار اگر روبرو یکی کس هم باشد قضاے
نماز و روزه باید کرد شخصی عرض کرد که خوابی دیده ام که چهاردهم ماه برآید فرمود و با مرگ خواهد بود
بار عرض کرد که دیده ام آفتاب قریب غروب است فرمود مولوی رفیع الدین مروند آفتاب غروب شد
باز ارشاد شد که شخصی در حالت وجد و شورش میگفت عشق بازی مشکل است شخصی که بیچاره در خوض بعض
عوارض دنیا مبتلا بود در وجد گفتن گرفت قبیله داری مشکل است در جواب شخصی ارشاد شد که اگر کسی
برای شامل شدن دیگران قرات طول کند جائز است چنانچه عکس آنحضرت بعمل آورده یعنی می فرمود
که بعض اوقات میخواهم که طول قرات کنم چون میشوم که طفلک کسی زنگ میگرید قصر مینمایم پس قیاس بالاولی
شد که در هر نماز نکته عجیب است و اسرارها ست یعنی نماز جامع عبادت است نظر و پای و دل همه
اعضا را پای بند میکند لهذا دست بر دست بستن بکار آوردن است و الا متفرق شود مشغول بطور خود
گردد و وضع قبض سر دو آمده اکثر آنحضرت وصحابه کلها بر وضع یعنی دست بر پشت دست بی گرفتن و دست
از خنصر و بنصر میگیرند اگر بگیرد هم درست است بعضے صحابه گفته اند و فقها میگویند ارشاد شد که بعض
اوقات ترک امر معروف بسبب غلبه حال میشود چنانچه حضرت امیر روز عید مردم را از نوافل منع نکرد مردم
گفتند بزن یا امیر فرمود هرگز منع نخواهم کرد ۞ رایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ۵ تو برای
وصل کردن آمدی ۞ نی برای فصل کردن آمدی - پس فرمود علمای قشری درین جا غلو میکنند صوفی
منش این حال را میفهمد که چنین هم میشود و میکند و با زنان را در جمعه زود منع کردانحن و دیگر بود یعنی طمع
مال دنیا ارشاد شد سال تاریخ ابراهیم کوروی است. ۱۰ انا بفراقک لمحزون یا ابراهیم
بار فرمود سال تاریخ تولد امام مالک هو که نجم هدی و فاتحه منالله از حضرت عبدالاحد نقشبندی

تاریخ زینت المساجد المسجد اسس علی التقوی من اول یوم ارشاد شد که بعض چیز در هر ملک میشود مثل خربوزه سرد و بعض مخصوص است بعض بلاد مثل جاموش در هند و مصر و بغداد و در روم و حجاز و عجم یافته نمی شود همچنین قطبی و شافیه و کافیه در هر ملک است فرمود که علم حدیث از مدینه آورده و پدر من وقت رخصت از مدینه از استاد خود عرض کرده داد خوش شد که هرچه خوانده بودم فراموش کردم الا علم دین یعنی حدیث ارشاد شد والد ماجد مثل والد جناب رسول بود و قصاید غرا در مدح حضرت توحید دارد چهار ده ماه در حرمین بوده و سند کرده بعض جا استاد سفر مود معنی این حدیث تو بفرما و در سند اجازت نوشته سند از من کرد اگرچه به از من است در جواب سایلی ارشاد شد هر جانور که حلال است لعاب پس خورده و عرق او همه پاک است تا جلاله نشود یعنی مردار خوار آن زمان مکروه است بی حبس مرغ را سه روز گاو را هفت روز نباید خورد در تذکره ارشاد شد که هرگاه حضرت علی در بازار کوفه میگذشت کودکان میگفتند اشکم بزرگ اشکم بزرگ چون حضرت تفحص فرمود سبب ۲ علیها علم و ۲ سفلها طعام باز فرمود که چنانچه چهار سن آدم را ضروری است همچنین چهار درجه خلافت راشده بود عهد ابوبکر هیچو وقت کودکی که با وصف ضعیف کمال نشو و نما بود و در عهد عمر شباب و در وقت عثمان الخطاط که چیزی درست و چیزی نادرست و در عهد علی پیری باز فرمود که صحابه کسی در هند نه آمده خالد بن ولید بن مغیره در وقت عثمان صوبه دار کابل بود قلعه خیبر بنا کرده اوست و سمرقند هم در همین وقت فتح شده بود از اندلس تا کابل در طول و همینقدر در عرض و طرفه آنکه هر شهری و ملکی که در وقت خلفا فتح شده سوای اسلام در آنجا رایج نیست گویا با هم طایفت دارند و جائیکه آنحضرت فتح کرده سوای اسلام نیست در جزیره عرب نام مشرک نیست و آنحضرت فرموده بود ترک را ترک نمایند تا شما را نیازارند یعنی اهل خطا و ختن چنانچه غالب شدند چون چنگیز خان وغیره ایذا با اهل اسلام رسانیدند و خویش را تا آنکه شمار گذارند غلبه این قوم مقدر است ارشاد شد ملا جامی از فرزندان امام محمد شیبانی است شیبان قوم عرب است چون مریدی را دو قطعه خط طلبی با اظهار کمال نقصان در صورت تر قلیش آمده افسرده بود در رفتن فرقش چون قصد همراهی کرد برای تخفیفش منع فرمود عرض داشت که تا باید اتفاق رفتن شود.

فرمود مصرع گر در یمنے چو با منی پیش منی باز فرمود حال قلب تو خوش معلوم میشود و شکر دانا
فرمود خوشی موجب ترقی میشود عرفاے تام المعرفت که همیشه بشاش بشاش میمانند هر وقت ترقی
در ترقی میمانند مریدی سوال کرد که بعضے علما میگویند که ریش بر طریق عادت آنحضرت میداشت
نه بر سبیل عبادت فرموده بلکه از بعضے احادیث حکم معلوم میگردد فرمود که خلاف یهود کنید یعنی ارسال
لحیه و قصر شارب و نیز در خصلت انبیا آمده پس چنین فعل یا واجب باشد یا سنت موکده مریدی
پرسید که مقدار مشت چه باشد ارشاد کرد حال این ثبوت رسیده حق همین است لیکن بعضی مثل عبداللہ
بن عباس یکمشت از ریش بجه سبید گشتند و باقی قصر میکردند ریش حضرت عمر و حضرت صدیق کم
از قبضه بود و ریشهای حسنین طویل بود دیگر ریش آنحضرت یک قبضه بود و آنحضرت موئی طول
پاهن هر دو را که بیجا می بودند قصر میفرمودند باز ارشاد فرمود که آنکه مورچه میکنند آن هیچ خلق است
آن مقدار باید که بنیده ریش پندارد ارشاد فرمود که از کفار که خرق عادت میشود چه توان گفت
ارشاد فرمود که خرق عادت شش قسم است **اوّل** معجزه که بمقابله کفار خواه از نبی خواه از ولی چنانچه
از آنحضرت یا از خواجه معین الدین **دوم** کرامت از نبی یا از ولی **سیوم** ارهاص که پیش از نبوت
صادر شود بلکه از ولایت بلکه پیش از وجود **چهارم** برای عامه مومنین مثل اجابت دعا و غیره خواه
زاهد باشد یا فاسق **پنجم** آنکه از کفار که بمقابله و دعوی وقوع یابد آنرا استدراج گویند یعنی درجه بدرجه
کشیدن جانب ضلالت او را و تابعین او را تضل من تشاء و نیز ارشاد فرمود که چون خوب تامل
کردم شاید در آن زمان سابق از ینها استدراج میشد حالا سوای تلبیس واقع نمیشود مثل چیزے
از دور یا اخبار و دعطلبیدن از سحر جن یا منتر یا گاهی از قدری صفائی **ششم** اهانت که
مخالف دعوی واقع شود چنانچه مسلمه کذاب را اکثر واقع شده خیاطی بنا بر او قبائی خوب دوخته
آمد خوش شده گفت بخواه هر چه خواهی گفت یک چشمم گل دارم دفع شود چون دست بر چشمش
مالید کور شد مریدی عرض کرد اگر اینچنین امر از نیکان صادر شود او را چه باید گفت فرمود تنبیه-
درین ضمن پاره ذکر فقرائے وصول شاهی وغیره بمیان آمد فرمود از ایشان ملاقاتها نباید کرد بسیار

آید درست حاصل میشود بلکه ملاقات از هنود و دنیاداران چندان نکند نیست ارشاد شد کا بجیوا
آید نباید گفت چراکه پیش از بعثت حضرت علیه السلام بود و نیز ارشاد شد که چهل غزل میر علی
همدانی به ثبوت رسیده در ان شبلی نیست یعنی چهل کس جهان طلبیده بودند بخانه هر کس رفت
و غزل هر یک گفته داده آمد هر کس باهم نزاع کردند چون معلوم شد هر جا بود باز ارشاد شد که
عزرائیل بدست خود قبض جمیع ارواح بقول اصح میکند و توابعانش سعی در تکمیل آن می نمایند باز ارشاد
شد که چهار دفتر هر یک ملک مقرب در شب برات عنایت میشود حضرت اسرافیل را حکم می شود که در لوح
محفوظ حوادث امسال را مطابق بنود هر کار ایکار کنان آنکار سپرد نمایند پس دفتر موت مصائب
امراض بقید شخص و وقت حواله حضرت عزرائیل و تابعان او شان میشود و دفتر رزق و بارش باران و پیدا
شدن حبوب و غله و میوه ها و نباتات بقید قطع و ملک بلکه شاخ و رزق هر کس حواله حضرت میکائیل
و توابعان ایشان میشود و دفتر شکست و فتح لشکرها و غلبه قومی بر قومی و تقسیم ولایات و خدمات
مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و برداشتن عبادت عابدان و ذکر ذاکران و قرأت تالیان حواله
حضرت جبرئیل و توابع ایشان میشود و دفتر نفخ ارواح حیوانی و انسانی و متعلقات این کار مثل نکاح
و ازدواج خواه بروجه حلال باشد خواه حرام حواله حضرت اسرافیل مینمایند والله اعلم بالصواب ارشاد
شد که تاریخ تولد غوث الاعظم رضی الله عنه **شعر** سینش کامل و عاشق تولد
و خاتش دان تو معشوق الٰهی ۔ ولادت در چار صد و شصت و دو هجری ارشاد شد که ماده تاریخ بخاری
و ادق صدق دعاش حمید آویات فی نور ارشاد شد تاریخ شروع حفظ قران شاه عالمگیر مورخی گفت
سنقرئک فلا تنسیٰ باز تاریخ حفظ فی لوح محفوظ باز فرمود بادشاهی انگشتری پوشیده تاریخ خواست
شاعر گفت انگشتری بار دیگر پوشید گفت دو انگشتری ارشاد شد که تاریخ وفات حضرت معین الدین
و حضرت قطب الدین که بفاصله دو ماه رحلت فرمودند خواجه جیو یافتند تاریخ تراویح خوانیدن حضرت
دام ظله **اشعار** عبد العزیز آن خلف خاندان فضل ۔ کز کوکبست لطف ازل ایا و شمول
در گهواره بود که باشیر دایه خورد ۔ ایزد بدل روشنش حلول ۔ گفتند قدسیان که تراویح تو قبول

ماده تاریخ همین مصرعهٔ اخیر است مریدے عرض کرد که میگویند بدن حافظ را زمین نمی خورد در کتاب
آمده است ارشاد شد در کتابے ندیده ام لیکن به تجربه ثابت شده چنانچه محمد علی نامی مرد بزرگ
بچشم دیدهٔ خود نقل میکرد که در گجرات شاه دوله را سه روز آنطرف لاهور برلب دریای چناب که کلان
ست دو قبر بودند مردمان بخوف دریا آنقبر را کنده جای دیگر بردند کفن یک لاش بسیله بود و دیگر سفید
ولاشها سالم چون تفحص کردند هر دو حافظ بودند یکے بطهارت کمال تلاوت میکرد و دیگر چندان
مراعات منظور نمیداشت بزرگے پرسید که در غیر طهارت یعنی جنابت بضرورت چه حکم است مثل
تعلیم صبیان ارشاد فرمود کلمه درست نخوانند الحمد لله گفته باز رب العالمین گویند همچنین زن حائض
با دیگرے را جایز است باز ارشاد فرمود که حضرت سید راجی حامد شاه که از پیران ما اند و سلسله
ما تا بآن بزرگ منتهی میشود قریب شصت سال میشود بعد از آن نادر شاه در مکان مانک پور شاید بر مزار
شریف شان درختے شده بود از آنجهت نوبت بکندیدن افتاد مردم شهر بلکه اطراف شهر جمع بودند
دیدند که لاش مسلم است و کفن سفید و عجب تر آنکه ریش کلان شده و موے سر هم نمو نموده و عجب
تر آنکه بمه یک کتف رومال و مسواک بر جانب دیگر تسبیح همه صحیح و مسلم این قصه را گروهے نقل نموده
اند چنانچه محمد نعمان صاحب ساکن بریلی پیرزاده سادات قطبی متقی و بزرگ دران مجمع حاضر بود
بلکه بعضے از فرزندان آن بزرگ رافضی شده بودند ترک رفض کردند بمعاینهٔ این کرامت باز
ارشاد شد علماء متقدمین اما سیدان میگویند که در بدن هر که پیه و گوشت کم باشد نمی آماسد خشک
میشود و ما مردم مسلمان میگوئیم که کرامت الهیست چنانچه این خرق عادت نقل حال صاحب دلائل
الخیرات هم همچنین است بلکه بر پیشانی آن بزرگ کسی دست نهاده بود خون آلود گشت همچو زنده و تمام
بدن تر و تازه بود بلکه تمام صحرا خوشبو شد مردمان محسوس کردند این نقل هم بتواتر ثابت شده بزرگے
پرسید که حکم نماز سنت اول ظهر که بسبب جماعت فوت شده چیست ارشاد شد مستحب میشود اگر خواند بهتر
والا خیر مگر در طریق ادا گفتگو است بعضے قبل دو رکعت سنت و بعضے بعد آن تجویز میکنند و هر یک
وجهی لطیف بیان میسازد مریدے عرض کرد که تا شروع اذا وقعت الواقعه که ملفوظ بزرگان می نویسند

راست انبهت ارشاد شد که در پنج سوره که معمول بزرگان است خاصیت سه سوره از حدیث به ثبوت رسیده یس برای قضای
حاجت بعد صبح و دیگر اذا وقعت الواقعه بعد شام یعنی شب آنحضرت فرمود که هر که مداومت کند فاقه نکند ابداً و به تجربه هم رسیده سوم
تبارک بعد عشا قبل خفتن در دفع عذاب القبر و خواص انا فتحنا که بعد ظهر و عم بعد عصر میخوانند به ثبوت نرسیده بزرگی پرسید که حال
اهل اسلام از چند سال در هندوستان و خلافت خلفای عباسیه و تدین ایشان و ایذا رسانی شان بسادات و خوبی شان درین ضمن تقسیم
ملک هفت اقلیم سلطنت و هر یکی از پنج حصه و هر یک حصه احوال مجمل اهل اسلام تا شمس الدین التمش که غلامان غلام محمود غزنوی داد و پدرش
از طرف سامانیان و او از طرف خلفای عباسیه و فتوح اسلام قصه ایاز و نه بار آمدن محمود و ساختن مساجد و غلبه راجه ها بعد فتن او و شهید
شدن صوبه داران او و قتل سید سالار و بعض کرامات شمس الدین التمش و ساختن حوض و عنایات الهی در باب علم و قادر شدن او بر کنیزک محجوبه
دریافت کهنه آن از شرف الدین سهروردی که محرم او بود بیان فرمود مریدی درین اثنا عرض کرد که چون اشیا بنفسها طاهر اند و
طهارت فقط در علم خود باید در علم خدا ضرور نیست پس معونت چرا در حق او شد فرمود میشود انهم احسان الهی است باز شخصی از احوال
قبر چیلی پرسید ارشاد فرمود که مجد الدین نامی بزرگ اند سابق از آبادی شهر در آنجا بود معه چهار قبر دیگر و هر یک از انها را کسی گفت که از
فرزندان خواجه معین الدین است فرمود شاید از فرزندان شان بوده باشد هر چند مردم در فرزندی آنها که در اجمیر شریف صاحب سجاده اند
گفتگو میکنند دختر شاهجهان که نامش [illegible] بود که بسیار معتقد بود و جواهر گلوی خود را برادر آن حضرت سپانیده و آئین سجادگی [illegible] آدم
کرده و سلسله نسب شان هم درست ساخته مگر در عقب حضرت شبه نیست چنانچه خواجه خانزگوالیاری بی شبه از فرزندان آنحضرت است و
عقب فرزند شاه جی نامی صاحبزاده حضرت قطب الدین هم بود ولیکن تحقیق نمانده در تصمیم فرکرد و باز تشریف فرمائی حضرت معین الدین یکی بنا بر
ملاقات قطب الدین و دیگری بنا بر فرمان جامی بنا بر مقبره نزد بادشاه و رفتن ایشان با پیر خود دست و در سکونت در بغداد در خانقاه حضرت
غوث الاعظم در روایت صحیح ملاقات نشدن آن بزرگ بسبب نبودن در آن شهر و بقول ضعیف تشریف آوردن بنا بر ملاقات و فرق در عمر هر دو
بزرگ پنجاه و چند سال و عدم قرابت شان که مشهور است بیان فرمود هنوز وقت بسبب ضیق فرصت بقلم نمی آید اگر یاد است انشاء الله العزیز
بعد فرصت و یاد خواهیم نگاشت مریدی عرض کرد که تاریخ تولد حضرت اگر یاد باشد فرمایند ارشاد فرمود که از فتنه [illegible] شده کتابهای این فقیر
به براه خود داده بود باز فرمود شعر یاد آنچه خوانده ایم فراموش کرده ایم ؁ الا حدیث دوست که تکرار میکنیم یعنی سوای قرآن شریف و حدیث [illegible]
باز فرمود شخصی از قرآن شریف نام تاریخی من بر آورده بود فبشرناه بغلام حلیم مریدی عرض کرد که امامت نساء درست است ارشاد فرمود
عورتان را که در تراویح امامت کنند در وسط صف ایستاده شود جائز است مگر در فرض مکروه عالی سوال کرد که نفل بعد شروع فرض میشود در مذهب حنفی اما نزد
شافعی و مالک سعی ای جز ادای دیگر نفل لازم نمی آید لیکن محض احتیاط در جمیع واجب ارشاد شد که در وقت محمود چهار شاعر بودند عنصری و سعدی ازرقی فردوسی
عنصری در مدح شاه گفته ع تو آن شاهی که در وقت صبحگاهی ※ جهود و گبر و ترسا و مسلمان ※ همی گویند تهلیل و تسبیح ※ الهی عاقبت محمود گردان ※ در جواب شاعر
شد که مصنف قصیده برده که بردهم گویند شرف الدین بوصیری است ارشاد شد که آنحضرت چادر مبارک که مصنف قصیده داده بود معاویه بن ابی سفیان
از پسر اش بعد مرگ قیمت بست هزار دینار خرید برای کفن و نیز موی مبارک که بادشاهان رسیده و وصیت کرده بود که در دهن او نهند شخصی پرسید که قصیده

سخن‌های دیگر درین امر فرموده اند چنانچه احوال نادیدنی حضرات چشتیه و هایه فوقانی و تحتانی
وغیره بیان فرموده در جواب مریدی فرمود که عرب مور کلان را مور سلیمان گویند شاید همین
مور باشد لیکن پاس هر دو باید الناس علی دین ملوکهم قول عقلا است شخصی عرض کرد
که هدایه هم خوانده ام و تلویح و توضیح خوانده ام ارشاد فرمودند چنان مطالعه روی تو کرده خرا
که دل ملال گرفت از مطول و تلویح - باز فرمود که روزی در مجلسی با امرا حاضر بودند و علما
و فضلا هم بودند درین اثنا بعضا میخواندند در کنز و قدوری [illegible] یا وقت خدا را + در نسخه [illegible]
کتابی به ازین نیست - درین اثنا کسی السلام علیکم و آداب کرد ارشاد فرمودند و علیکم السلام -
مریدی عرض کرد عورات را هم جواب با این لفظ بود فرمودند مضائقه نیست این حکم غیر محارم
است اگر جوان اجنبیه محل شهوت باشد ابتدا هرگز نباید و الا ابتدا هم اگر کند کند. باز فرمود از ابتدای
جوانی وقت شباب از رقص وغیره ممنوعات تنفر طبعی داشتم چنانچه عورات جوان همچو دیوار بنظر می‌آمد
تا این دم بر خود بسیار ترسان بودم حالا هم یکی ازان ها هستم یکی غیبت که البته استماع آن گوش
نمی‌آید حالا خدا نجات بخشیده چنانچه کسی بطوری دفع بسیار زمم اگر کسی قصد گفتن میکند
دیگر مزامیر که حالا هم ازان می‌ترسم بجز استماع دل از دست میرود باز فرمود از حضرت علیه السلام
سوال کردند میل امر کاسه فرموده اند ارشاد شد آری دو باره آن چه بود که در جوانی شنیدم که
قصه خوانی خوش گو آمده است ترغیب احیا قصد کردم ناگاه آواز مزامیر و رقص بگوش رسید
خواستم که زیر دیوار نشسته شنیده باشم مقصد شوم بجز نشستن خواب غلبه کرد چون چشم باز کردم صبح
بود باز دیگر هم همین ماجرا پیش آمد ارشاد فرمودند قصه گوئی و دروغ هم گناهی است چراکه اکثر
قصه زنان و مردان و عشق ایشان و کیفیت این امر بیان میشود پس بیفایده شد خصوصاً
عورات شان و استعداد قابل نبودند باز فرمود حضرت باقی بالله عزم کردند که تنها باشم مریدان را
جواب دادند و کسی را پیش خود کسی را جائی فرستادند حسام الدین که خلیفه اجل و مخصوص بودی
داشت اگرچه همه صاحب کمال بودند لیکن تا هر زنده می‌باشد نوعی از ترقی می‌باشد بسبب

صحبت ساخت نخواست که پیدا شود، چارقصد کعبه کرد چون در اکبرآباد رسید زبیر دیواری سببها گرما نشست ناگاه آنجا حاضر بود، این بیت می سرود، تو خواهی آستین افشان و خواهی دامن اندیش من هرگز نخواهم رفت از دکان حلوائی، پس جوشی و خروشی کرده مراجعت کرد چنانچه شیخ هی بیت می خواند و مستی ها می کرد شیخ هم در کنار گرفت و ترک خلوت بالکل نمود ارشاد شد که آنحضرت فرمودند که خطوط را بعد نوشتن خاک آلوده باید کرد که برای انجاح مطلب تاثیری دارد هر بیت از حقیقت خطاب بی که مراد بی وغیره می گویند پرسیدار شاد شد در اصطلاح توران بی امیر را گویند و بعضی بیگ را هم همین قرار می گویند و بعضی میگویند رفته رفته بیگ شد و بیگم هم از همین اعتبار است میم تانیث اصطلاح خود در بیگ داخل کرده اند و در اصطلاح ایشان خان بادشاه را میگویند اکثر بادشاه خود را خان میگویند بزرگی سوال کرد که حکم مسجد طوائفان و هنود یکسان است نیست طوائف خوب و مال هنود احتمال خوبی دارد مساجد جایز شاید که ثواب بنا مسجد نیابد مگر حکم مسجد بران خواهد شد باز فرمود که موجب قاعده مقرره که بارها گفته ام مسجد مال مغصوب نمی شود و مال حرام مثل زنا پیشه هم بدین محل فرمود که امیری مخالف حضرت امیر مسجد از منتها ورده ساخته بود حضرت امیر چند بیت نوشته بودند مضمونش آنکه شنیده ام که تو مسجد را از چنین مال ساخته چرا از مال خود نساختی مثل تو چنان که زنی از اجرات زنا طعام بمساکین میداد اهل عقل و تمیز گفتندش ای زن نا بکن طعام مده کسی را صاحبزاده میان موسی صاحب سوال کردند در وقت حضرت کدام خط بود ارشاد شد که خط ثقیلی همه می نوشتند حضرت علی موجد خط کوفی شدند چنانچه هر چه تحفه آنحضرت نزد خود دارم و قران شریف دستخط حضرت امام حسن علیه السلام در مسجد است خط کوفی ثلثین موجدش شاید خلیل باشد از ان ثلث شد و از ثلث نسخ شد و از و تعلیق و چون هر دو را باهم کردند نستعلیق شد سوای این خطوط اصناعی مثل کلذار و سرو و هفت قلم مشهور ماند باقی متروک گشته نسخ و ثلث و شکست و ریحان و نستعلیق و تعلیق شفیعه که

بسیار خوب صورت. سته ارشاد فرمود یقینی قرآن نوشته حضرت عثمان در مدینه
موجود است بلا شبه و شک خون شهادت شان هم در ان موجود فرمود کاتب صحابه
همین علی و عثمان بودند و در خلفا شاعر سه بودند علی و ابوبکر و عمر گاهی ماهی مگر عثمان در مختصر خود
میگوید که سه چیز نگفته ام و غنا نکرده ام و ذکر خود را از روز بیعت مس نکرده ام پس
در توصیف عثمان فرمود در وقت شهادت خود شش هزار غلام با سلاح را که مستعد جنگ بودند
فرمودند هر که از شما سلاح انداز د آزاد کردم و از دیگر صحابه که مستعد بودند فرمود که من نمی خواهم که
سیف بر کلمه گویان کشیم بعد توصیف صبر و ثبات عثمان رض و هم قصد ایذای کلمه گویان و پاس
کلمه گویان فرموده فرمود این بزرگان هر ایک آفتاب دور کمال های خود یکتا بوده اند سبحان الله
سبحان الله باز فرمود عثمان رض همه را منع کرده خود مشغول تلاوت شد و سر خود برانید و اعتنا نکرد
ارشاد فرمود که قدم بوسی اولیا و مزارات شان آمده است و مکروه نیست پیش آنحضرت هم کرده اند
اینقدر تعظیم ولی و مادر و پدر درست است دربین اثنا بنده گستاخانه از بنده مسئله پرسید که تقریر حضرت
وجود تمام شد گفت مثل آنها که از ان بر آید مطلب نتواند شد مگر تقریر آن زبان مبارک
منظور است نشد ارشاد شد که رشید الدین خان در جواب مولوی عبد الحکیم منکر وحدت
وجود چیزی بجز هی او گفته بنده نوشته آن را نقل باید گرفت و من هم مختصری عند الفرصت
خواهم نوشت باید باز آن بزرگ گفت خلاف مجدد خواهش فرمود باید فهمید که اتباع پیر و سلوک
و ذکر و افکار باید و در معارف مکشوفات خود است اگر همچنین باشد مجدد هم خلاف پیران خود باشد
حال آنکه حضرت باقی بالله و عبید الله احرار و غیره اکابر وجودی مشرب بودند و نیز غوث الاعظم که پیر
ماست حنبلی ما حنفی و معین الدین پیر ما شافعی و قطب الدین حنفی باز آن بزرگ پرسید
که حضرت نقشبند چه مذهب داشت ارشاد فرمود که بزرگان طریق کسی بصراحت تقریر این معنی
نفرموده مگر باشاره و در قرآن و حدیث هم باشاره آمده چنانچه در صحیح ترمذی خوانده باشند
که فرموده اگر کسی مثل رسن از بالای آسمان اندازند در زمین سفلی هفتم هم برخدا خواهد افتاد

باز فرمود که سخنی دیگر هست که بسیار کمتر می فهمند یعنی تجلی الهی را که بر اولیا میشود و در هنگام بعض
اوقات همین خود را می بینند مثل حضرت علی که فرموده من کشتی نوح را تسکین داده بودم و من
باعث قیامت ام و من زنده غیر میر بنده ام یا بزرگان دیگر که در خویشتن تجلی الهی را می بینند مثل
موسی که در نار دید یا مثل آن حضرت که گفته است دست من بر دست بیعت کنندگان یا تو نزدی سنگ
ها را خدا زده و فی الواقعی بیکمشت سنگ چشم هزار کس کور نمی توانند کرد و حضرت عثمان
را همین معلوم شد که دستیکه بدست خدا رسیده چرا پس ذکر میکنند طوریکه یک کوزه
آب اندر دریا آرند وقتیکه قید سبو و جدائی دریا آب را ملاحظه نمانند بی تامل خواهد گفت منم که در
من کشتی میرود و من دریا ام و من در اکبرآباد هستم و من در سارنگپور بودم غرضیکه اینچنین
میگویند و این را تجلیات گویند وجودی و شهودی همه قابل این تجلیات هستند
مانند اینکه این حال و اتحاد در نفس الامر در هر شی هست یا نه این تحقیق دیگر است و چون نیک
تامل کردم غرض هم موقوف بر تحقیق این امر در نفس الامر نیست بلکه غرض دانستی سلوک است
که تجلیات الهی شده اگر نشود ولی نشد و چون ضعف بسیار بود درین تقریر چهره آن حضرت
برافروخت به تقویت زور بیفرمود درین اثنا آن بزرگ التماس کرد که بنده را وا[illegible] دست
که می بینم تمام عالم یک نور شده و باز از آن نور سگ و خنزیر و گاو آدم شد در روز می بینم
که من میگویم یک لکهه سال با خدا یعنی نزد خدا نشسته بودم و پنجاه هزار سال در آنجا بودم باز
چون چشم باز کردم هیچ نه بود فرمود مقدمه توحید است همچنین میشود این آنائی خود را گم
میکنند اشاره بطرف خود که می کرد و حال بطرف خدا میکند مریدی عرض کرد که در جواب
سوالات حضرت تحقیق مسئله نفس الامر وحدت وجود فرموده اند جائی تقریر صاف
نشسته مختصر نفس المسئله باید فرمود که برای ستا بیان حضرت کافیست احتیاج دلائل
عقلی و نقلی و اثبات نتیجه نیست باید فرمود و تحقیق حضرت موافق همه خواهد بود فرمود انشاء الله خواهد
نویسانیده شخصی درخواست دفع بیماری بادشاه [illegible] کرد ارشاد شد که یک بز نر

صحیح الاعضا زیادہ از یک سال عمر رسیدہ که باشد و سر و گوشت او پخته ناشسته بعد غسل
دو کس با یک کسے سورۂ یٰسین خوانده قریب بر وقت شب بطوریکه درمیان مریض رشته
نگذرد بستہ صحیح به نیت عوض نفسے بنام خدا ذبح کنند شفا خواهد شد هشت حصه سر و چهار
پنج حصه دل یک حصه ابی باقی حصه که تقسیم مساکین پوست یک حصه با یک فلوس
ملا جلال الدین دوانی ست در خانقاه و مدرسه گشتیم بسے - انصاف که در پرده ندیدیم کسے -
دیدیم بسے بیهوده گوئی چند سے + مانع شده از دوست بر بانگ جرسے + حضرت ولی الله
سعه در صحبت اهل دل رسیدیم بسے - پس در وی بنده کنان زیاد ہر کسے یک نفسے
از چشمه آب زندگانی قدحے - وز آتش وادی مقدس قبسے - در تقریب
تشریف بردن والد ماجد خود و بہ گفتن صاحبزاده در حق شیخ آدم بنوری ناراضی شان مسے
شخصے بجوزده گیری ما عاجزان فتاد - زان رو که در طریقه مجذوم ادہم - گفتم که حرف
راست بگوییم ز ما مرنج - تو آدمی نبودی و ما آدمی شدیم - صاحبزاده کدام نواب را برائے
بسم الله آورد ند آنحضرت اوّل کلمه گو نیده از اوّل اقرار خوانیده مبارکباد گفت درین اثنا
ذکر نواب روشن الدوله و پیر پرستے شان بمیان آمد فرمود مقبره شان را که قریب قدم شریف
است من خود دیده ام که بخط زرین بر غلاف قبر الله محمد و بهمه نوشته بودند حسینیه کرده
ارشاد فرمود که درین خانه زمان احتیاج ارتکاب مناهی برائے ملامتی شدن نیست چه
کتا بدست گیرد ملامتی شد شخصے از ذبح نمودن بز وغیره بنام بزرگے سوال کرد ارشاد
فرمود که ممنوع است ذبح بنام خدا کرده گوشت تقسیم کرده ثواب تقسیم گوشت بروح بزرگ
نذر کند و سوائے هنگام بقر عید قربانی از طرف بزرگ هرگز بنام کسے ذبح نباید کرد ارشاد
شد که هیچ کس مع فرعون مع مال و متاع بالکل بدعائے موسیٰ غرق شد نه هر چند
توبه ها میکرد موسیٰ پذیره نه نمود حق سبحانهٔ تعالیٰ با موسیٰ گفت که تو سخت سخت دلی که چندین
الحاح ... نکردی اگر با من چهارم آن تضرع میکرد مے بخشیدم مریدے عرض کرد

که آن حضرت عقیقه خود خود کرده بود فرمود ثابت نیست مشهور کرده اند اگر کسے خود کند از طرف آنحضرت
خود نماید شاید که ثواب بهادر و پدر برسد شخصے سوال کرد که ختنه نو مسلم بالغ باید کرد یا نه ارشاد
فرمود حنفیه منع میکنند بدلیل آنکه ختنه را سنت میدانند و ستر عورت فرض و شافعیه ختنه را هم
فرض میدانند لهذا تجویز میکنند متاخر حنفیه بنا بر مصلحت جائیکه خوف ارتداد باشد تجویز و هدایه
جائز داشته اند شخصے از لباس عرب پرسید فرمود حالا همین پایجامه وغیره مے پوشند
سابق البته تهبند مے پوشیدند شخصے پرسید که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ حدیث صحیح است
فرمود در کتاب صوفیه دیده ام باز آنکس سوال از معنی این فرمود ارشاد شد اینوقت ضعف
غالب است باز فرمود قدرے بپاس خاطر شما بگویم از ان قیاس نمائید یعنی چنانچه روح شما
هیچ یک بدن نیست و همه جا هست همچنین او تعالے در همه جا ست و بیرا از همه پس نه تو در هیچ مکانے
نه مکانے ز تو خالی ـ اگر اینقدر هم نداند البته خدا را نمے نه شناخته باشد شخصے پرسید
که حدیث انا احمد بلا میم و انا عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معتمد هم کتر
و هیچ نیست باز شخصے از معنی نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ سوال کرد فرمود علما قرب
علمی صوفیه قرب وجودی میگویند و همچنین جا بجا در قران آمده شخصے از شان مجاهده پرسید
ارشاد شد شانے عظیم است یعنی چهار چیز است ـ شیطان ـ و نفس و خلق و دنیا
ازین همه ها باید جنگید هر چه از روزه و نماز و لذائذ و خطایا مناسب وقت داند بعمل آرد لیکن
بالکل تباه هم نشود چنانچه سر ابرا هیم ادهم برائے دفع غصه ادهم را حکم کرد که برائے اسپ دانه
و لیده باشد بعد یک سال امتحانے کرد که طمانچه بر رویش از دست کسے زد تا آخر گفت از
قصه شاه مدار پرسیدند ارشاد فرمود که طیفور شامی بزرگے بود که بدیع الدین مدار را
از دین یهودی مسلمان ساخته بودند شجره ایشان بچند واسطه تا عبد الله نشان بر دار میرسد
اند و شان بصدیق اکبر لیکن کار مدار تمام نشده بود بطلب آنحضرت در مدینه رفت و از انجا و از
نجف و کربلا و فائده ها بر داشته بحکم شریف به هند آمده در کالپے بود و با هندوان هم صحبت داشت

چنانچہ روزے باجوگی خلوت داشت کہ بادشاہ بنابر ملاقات آمدہ شاہ مدار متوجہ حالش نشد
بادشاہ غصہ کردہ برخاستہ رفت و از ملک خود بدر کرد شاہ از انجا عبور کردہ تصرف بحال
بادشاہ کرد کہ آبلہ ہا پدید آمدہ و سوزش افتاد مردمان صلاح دادند کہ رجوع بشاہ نمایند
بادشاہ خیریت کردہ نزد شاہ نیامد مگر نزد سراج الدین سوختہ کہ پیرش او را لقب دادہ بود یعنی
سوختہ عشق خلیفہ نصیر الدین چراغ دہلی رفت او شان کرتہ خود عنایت فرمودند رفع سوزش شد
طلیح الدین ناراض شدہ گفت درادلاد تو ولی نشود سوختم او شان گفتند سلسلہ تو برباد شود و
بدراہ گرد بعد ازان برخاستہ بہ لکھنو و از انجا در مکن پور استقامت کرد شخصے پرسید کہ در
وقت نسبت چیزے فرستادہ بود حال نسبت موقوف شد باز طلبد حکم چیست فرمود
کہ اگر بہ نیت شادی کردن داد واپس خواہد شد و اگر بہ نیت نسبت داد آنچہ خرچ شد خرچ شد
باقی واپس دہند از قسم نقد و زیور و اگر بطور عیدی وغیرہ کہ بعد نسبت میدہند ہرگز واپس
نخواہد شد ارشاد شد اول کہ سایہ افتد نسبت و ہفت مرتبہ زیادہ وے افتد
ہمچنیں آخر درین ملک نیم قدم سے ماند باز تلاوت آیت الم تر الی ربک کیف مد الظل فرمود
ارشاد کرد بخدا غیر خدا در دو جہان چیزے نیست - بے نشانست کز و نام و نشان
چیزے نیست - باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرمودہ است کہ اصدق
قولے کہ عرب گفتہ قول لبید است جائے کہ گفتہ الا کل شئی ما خلا اللہ باطل درین اثنا مذکور
نحن اقرب الیہ من حبل الورید و علی العرش استوی و حدیث لہبط علی اللہ و اینما کنتم -
در پیش شد حالے موافق ظاہر چیزے تاویل کرد آنحضرت فرمود کہ لفظ اینما کنتم و نحن اقرب
الیہ و لہبط علی اللہ را خیال باید کرد و علم وغیرہ را باید فہمید باز فرمود نزد علمائے ظاہر و باطن ہیچ
ہیچ اشکالے نیست ہر جا ظہورات است مثلاً ہمین آدمی است کہ واجب القتل و
واجب التعظیم و در دیار و چوکیدار ہمچنانچہ انسان در افراد خود موجود است یعنی مرتبہ انسانیت
است نہ کہ انسان بس حیثیت انسانیت ہر جا موجود ہست و فی نفسہ موجود نیست و جسم ہر جا

موجود است عرش هم جسم و فرش هم جسم و عطر هم نجاست هم لهذا گفته اند گر فرق
مراتب نکنی زندیقی لهذا منع کرده اند که اطلاق لفظ الله بر کسے نباید کرد که نام مرتبه جامع است هر
نبی آمین بامست ارشاد فرمود که عبادت هر کس نباید کرد و بعجب انداز بیان فرمود که در سر شتیم
ذهول شکست و ثبوت یقین پیدا آمده دانستند که حقیقت دیگرے موجود نیست و فرق مراتب
ضرور نیست و هر چیز برائے هر جا چنانچه تجلی خاص بر عرش و نیز پاک باید خورد و فعل ناپاک
نباید خورد و بتقریبے ارشاد شد که در وصایاے و معمولات بجهام گو آمده که روز بارش
روز عیش و طرب و لواحق آن بود و روز آفتاب روز دربار عام و روز ابر بے بارش روز شکار
و روز هوائے شدید روز نوم مقرر کرده بود باز فرمود امروز روز نوم است مردمان
جمع شده عرض کردند که حالا هیچ بزرگ در تمام دنیا نباشد و اولیا را امراض لازم است
چنانچه حضرت را بست و دو مرض میباشد و نیز گفتند که در تعریف نظام الدین اولیا نوشته اند
که چنان مشهور شد که حالش در کتب ولایت نوشتند و از فضل الهی در روم و شام و
مغرب و بلخ و بخارا و سمرقند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور
و در کتب ها ست و حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قصه فیضیاب شدن ارشاد فرمود
که در وقت محمد شاه بادشاه بیست و دو بزرگ صاحب ارشاد از هر خانواده در دهلی بودند و این
چنین اتفاق کم میشود چنانچه منجمله ایشان شاه دوست محمد قادری بود روزے پرسیدند
که سلسله شما کدام است گفت مرید پیشه مریدم و ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل این است که خدا
به یک خربزه خریده ام و آن چنان است که روزے بنابر ملازمت سلطان که ملازم بودم
رفته بودم و دو پهر در موسم گرما خصوصیت شدم از صراحی و آب طلبیدم نبود از سقه و غیره هم هم
قریب هلاکت بودم ناگاه قریب اجمیری دروازه از سقائے ملاقی گشتم یک کتوره آب گرفته
یک خربزه فروخت میشد و منشا بهشت خواستم که بنوشم سائلے بلجاجت تمام
تشنگی خود طلبید هر چند نفس نمیخواست لیکن غلبه کردم و دادم چون آنکس شروع نوشیدن

خنکے وسرد تجلی الٰہی در نفس خود مے یافتم آنکہ بعد چندے ترک دنیا کردم اصلح بہ ہیچ مہیت

مابعد ہمہ طفیلی ابن امر انچہ شد کردم باز فرمود ہر کس کہ قصد چیزے میکند و بجد تمام مطلب البتہ

مے یابد مریدے عرض کرد کہ این حدیث است فرمود در مثل آمدہ و نیز فرمود کہ من دق لج

بابا ولج نیز ہمچنین است ہر کہ دو ید گرفت زہر کہ دید کور گرفت کار قسمت است و تذکرہ ارشاد

شدہ است تا چشم تو دیدیم ز دل دست کشیدیم - ما طاقت تیمار دو بیمار نداریم - در ذکر امرو

پرستے مرزا مظہر جانجاناں وجہ تسمیہ شان و خوشگوئے و خوشخوئے و نازک مزاجی ارشاد

شد کہ جد شان بجان خدمت عالمگیر بادشاہ بود ہنگام تولد شان موافق معمول اسم عا

نام کرد فرمود کہ تو جانے فرزند تو جانجاناں باشد روزے فرمود کہ حالا دار الضرب اماروخانقاہ

فخر الدین شدہ ہم نوڈ ہلگئے یعنی ما از کار رفتیم درین اثنا بزرگے از بیت اللہ آمدہ قدمبوس کردہ آب

زمزم نیاز نمود از چہار پائی بنا بر تعظیم آب فرود آمدہ استادہ شدہ بعد دعائے قدرے نوشجان

فرمودہ بمریدے داد و بدیگر حاضران مجلسے تبرک داد بزرگے فرمودند آب زمزم قدرے شور بیت

دارد این آب شیرین است شاید بسیار آمیزش کردہ اند ارشاد فرمود ما معتقد خانہ خدا ایم

در حق ما ہر آبیکہ بآن نام باشد زمزم خواہد بود یعنی ثواب آن خواہم یافت باز ارشاد شد کہ در

حدیث صحیح آمدہ کہ آب زمزم بہر نیتیکہ بنوشد امید کہ حصول مطلب است و ہر کہ آب زمزم شکم

سیر بنوشد آتش دوزخ بروکار نخواہد کرد و بعضے تجربہ کاران مے گویند و مے نویسند کہ آب زمزم در شب برات

قریب کنارہ مے آید و نیز فرمودہ کہ جانوران پرندہ از بالائے سقف حرم نمے پرند و نیز درندگان

آہو را کہ داخل حرم شد پس مے گذارند و باز میگردند مریدے عرض کرد کہ کدام خرق عادت

مستمر در اہل اسلام است فرمود در مکہ شریفہ مرض جذام نمیشود گاہے نشدہ و نخواہد شد ارشاد

فرمود کہ بیت المقدس ہم متعلق بود میگویند بادشاہے بنا بر مصلحت کہ بعضے زنان را وضع حمل

از جہت خوف میشد دیوار کردہ باز فرمود تعظیم مکہ و بیت المقدس نزد ہنود ان ہم است

یکسر داد ہر سلہ میگویند باز ذکر تعظیم اماکن بمیان آمدہ شخصے گفت کوہ شاہ مردان کہ در دہلی است

بران کرده اند که ع هر کجا نام او ست فریاد کنم - عاشقان را چه کار با تحقیق - فرمود اگر
رخنه عشق شود شاید جائز باشد والا مرد هوشیار را امر تحقیق ضروریست خصوصاً احتمال هم نباشد
ارشاد شد روشنی سوائے غرض بر قبر نباید کرد و مسجد نباید ساخت ارشاد شد
که دو ماه میشود که بنا بر زیارت سلطان المشائخؒ رفته بودم عجب کیفیتی بود کسے با مزا میسر شد
لیکن مزار ظلمت نشد متوجه آن نبودم باز کسے سجده کرد ظلمت آن اثر کرد کسے از پنجه شاه
مردان پرسید ارشاد کرد در بلخ قبری با صندوقے بنام شاه مردان نهاده اند
حالانکه آن جا آنحضرت نرسیده و کرامت بسیار مثل ابر صحو و امکنه دفع برص و غیره امراض
میشود و قصه این پنجه چنین شنیده ام که در وقت عالمگیر یا امیرے شیعه مجتمع شده گفتند
مرده ما دفن در قبور سنیان میشوند قبورے باید ساخت که مدفن شیعه باشد چنانچه
پنجه کرده شده مثل قدم شریف که در صحت آن هم گفتگو است در اینجا نهادند ازین جا این قصه
بعد سه ماه بموجب یاد خود که باعتماد آن سفیدی گذاشته بودم نوشته ام چون خبر به
عالمگیر رسید از دکن تقید خراب ساختن آن مکان نوشت چنانچه خراب کردند باز بعد
مردن عالمگیر و سستی سلطنت آن سنگ با سنگ دیگر در آنجا نهادند رفته رفته قبرگاه شیعیان شد
بیگمات وغیره مکان ساختند تا در عهد مرزا نجف خان وغیره کمال رونق گرفت حالا از زیارت گاه
عوام خلائق خصوصاً شیعے شده است و بسیار هجوم و میله میشود و نذور و فتوح سے آید
و مجاوران شده اند در حق بزرگے که طلب دعا برآمدن حاجات کرده بود ارشاد شد که
ما دعا مے کنیم اختیار بدست مختار است مثل آنها نیم که گفته اند ع وگر جهان بگردد
پا آبله کن - گر بهیچ معنی پائی بازآبله کن - چل صبح با خلاص بیا بر در ما - گر کار تو بر نیاید
از ما گله کن - این مقوله حضرت بهاء الدین نقشبند است فرمود چه درست در جواب سائلے
ارشاد فرمود که اگر زن سه پانزده سال تمام شود گو پستان و حیض نشده بر آمده نماز
و روزه فرض میشود در جواب سائلے دیگر فرمود که اگر امام را منع از خاستن و نشستن بحال

باحرکت قویه دست کرد نماز رفت اگر سبحان الله باشاره بانگشت کرد نماز درست است ذکر کرده
فرمود که شیخ علی حزین را تعصب با مردم هند در مقدمه مذهب بسیار بود و نائب وزیر
لاٹ که طوائف ملوک بود و نادرشاه آنجا را کشته و این گریخته آمد بعضے گویند که خزانه
آنجا بدستش بود و بعضے معتقد دست غیبش فی الواقع خرج امیرانه داشت و از کسے چندان
نمیگرفت مردم هند خصوصاً سراج الدین آرزو و تبدیلیها قایلین در طعنه و تخطیه اش نوشته اند
بعضے جا محض تعصب است قدرے عربیت هم داشت و فارسی درست میدانست در ان
هنگام که بدهلی آمده حویلی کرایه کرده بود بر در آن فقیرے بود بدستور فقرا نامهاے پیران صحیح
خواندے روزے صاحب خانه تفتیش خیریت حویلی وغیره کرد گفت تمام آرام است مگر این
تذکرة الاولیا را از دروازه بردارید نیز میرزا گرامی وغیره شعرا جمع شده آمده بودند شعر با تحسین
وتحسین ها باهم میکردند بر مزاج نازکش گران بازبرجاسته رفتن شان را و ... بائیکه
کز شنیده بودم در هند رواکه میشود چنانچه بر حویلی من امروز آکه افتاده بود شخصے تمیز نکرد
که در شجره حضرت نام من دیگر نوشته مردم دیگر میگوید فرمود این چنین میشود قسمیرے نمایند
بلکه نامهاے دیگرے نهند چنانچه بنده را غورات میته میگفتند وجهش آنکه در شب بست و پنجم [۲۵]
رمضان وقت سحر تولد شده بودم چون والدین را کودک بسیار مرده بودند مگر براے من
آرزو کمال بود دران هنگام نیز کمال بسیار و اولیا بسیار از یاران والد ماجد مثل شاه
محمد عاشق و مولوی نور محمد وغیره معتکف مسجد بوده بودند پس ما را غسل داده در محراب
انداختند گویا نذر خدا کردند پس بزرگان ما را قبول کرده از طرف خدا انعام کردند ارشاد
شد که بجهت ضرورتے در تقریب شادی بر فیل سوار شده ام و الا اتفاق نیفتاد و سخت
تکلیف کشیدم و آخر پیاده شدم ارشاد شد که هیچ فیل خرطوم زیرک و بزرگ دیگر
جانور نمیشود چه درین ملک چه در ملک دیگر مگر عنقا وغیره در قصه اسش ارشاد کرد که در زبان
سابق در عهد ما قبلانی بود که با خیاطے آشنائی داشت روزے درزی پارچه سرخ

سپید وخت چون فیل بالطبع از پارچهٔ سرخ مجتنب دارد دست خود را مبدم آنسوے انداخت خیاط از
سوزن مے زد چون از دریا مراجعت کرد قریب دکانش رسیده آبے که آورده بود بجانبش
انداخت که پارچه ها نرگشت درزی اقرار کرد که جرم من بود و نیز ارشاد شد که قریب عہد
من فیلبانے بادشاہے مرد بادشاہ خواست که یکے دیگر سپرد گویش که خورد بود و فیل بسیار
بزرگ و بہتر بود آن سند فیل باستماع این خبر بدستی و شوخی آغاز کرد و سواری نمیداد و آب و چاره
نمی خورد وہم فیلبانان حیران شده عرض بپادشاہ کردند بادشاہ حیران بود که ناگاه زیرکے
حکیمے دانست و عرض کرد که طفل فیلبان قدیم را بر آن چنان کردند رام شد بروفا و فطن او آفرینها کردند
در جواب سائلے ارشاد شد که قصب الجیب یعنی ملوا که دران فرمان بادشاہے را مے برند
در ہند رسم بود که بر سر بسته مے بردند بجرد دیدن صوبه داران وغیره تعظیم میکردند و در ولایت
جیب نیز گریبان مے سازند پس دران انداخته مے بردند ارشاد شد که اگر تمام
قرآن در خانه شنود شنیدن قرآن نمیشود اگرچه یک آیت هم باشد و در فرض با دیگران نباید
کیسا نید و در نفل مضائقه نیست تعریف خواندن قرآن مولوی قادری عبد القادر و در ذکر
و تروایح و تسبیحات شان در خلال محافل ها فرموده بکمال مرتبه تعریف نمود و در ذکر خرج اہل
دہلی ارشاد شد که بخانه قمر الدین خان عورات غسل از گلاب میکردند و بخانه دیگر نواب سه
صد روپیه یک سر بدرگی و پان برائے عورات میرفت شخصے عرض کرد که با وجود استعداد اینچنین
امراض متضاده قویه هم هستی و حواس حضور بجاست این قوت ملکیه است کار بشر نیست ارشاد
فرمودند که مشہور است و به تجربه آمده که خادم علم حدیث را اگرچه سن از صد متجاوز کند خرافت
نمیشود و حواس بر جا مے باشد و بنده را از خودی همین کار مانده پس تعبیر چند خواب فرموده اند
میر ہا سے عرض کرد که تعبیر خواب ارشاد میشود یا امتیاز خواب هم باشد فرمود آرے
بنده را مفهوم میگردد که سه قسم خواب را تعبیر نیست چنانچه خواب عادت یعنی آنچه کسب میکند
و مزاج مثل غلبه حرارت و برودت و غلبه شیطانی که تخویف میکند پس فرمود فرق و امتیاز خوابها

دشوار است چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صحابی دیده بود که گویا سر مارا بریده اند و می غلطد آن
حضرت فرمود شیطانیست که ترا میترساند چراکه دیدن تعلق از سر است چون سر نماند چگونه دید حق
بعضی گفته اند که خواب متوحش بود آنحضرت لهذا تعبیر نفرمود و انجه واقعه حضرت بود که سر الست
بود خواب قابل تعبیر رو باے غیبی که آهیل نام فرشته است ملک المنام که انچه
شدنیست بحکم خدا بشر مے نمایند اشاره هم برائے هدایت است دیگر رویاے ملکی آنکه در
افعال خیر مثل حج و غیره وضو و غسل بشرطیکه صحیح معتاد باشد چنانچه وضو به دریا یا قران در
کعبه یا محافل قس علی هذا سیوم روحانی دیدن و شنیدن زیارت مشاهد متبرکه کردن چهارم
رویاے الهی یعنی کشش قلب با جسم بے توسل خیل چنانچه انبیا را همین مے باشد
فرشته را مدخل نه آنحضرت را همین اکثر میشد فرق میان رویاء الهی و غیبی بلکه جمیع
سخت آمورات مشکل است گاہے بصورت بد چیز منکر را مے بنماید چنانچه خواب زبیده
خاتون و تعبیر امام اعظم در مقدمه نهر چنانچه در مکه شد سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
که در وقت امام جعفر صادق شخصے از سفر آمده قریب شهر فرود آمد شب در خواب دید که گویا
دو عقرب بر فرج زنش هستند متوحش شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
فرمود سبب خبر آمدن زن تو از مقراض موئے زهار مے برید فرمود عکس آن در وقت
فرخ سیر قریب عهد ما شخصے در خواب دید که بر تخت سوارم و فیل و غیره اسباب همراه است از حمامت
تقسیم خدمات میکردم و ملکها با حیاء مے بخشیدم منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیاری کرده خوش خوش رفت با جد شریف هم گفته بود الیشان
حقیقت امر میدانستند اگرچه دیگران تعبیر سلطنت داده بودند عند المراجعت چنان اتفاق
شد که در بازار از اسپ افتاد و پایش شکست و اسپش رم کرد دلکد ها بر رسید هنگامه
برپا شد بادشاه عنقریب رسید پرسید گفتند فلان منصب دار را این حادثه شد تخت
راست ده کرده به شهر ها فرمود بردارند تخته از دوکان گرفته پیش پیش شاه و فوج

تا قلعه بردند ارشاد شد منجمان هم‌چنین غلطے افتد پس فرمود که سلطان علاء الدین را منجمان خبر دادند آب بسیار خواهد بارید و طوفان عظیم خواهد شد چنانکه بر کنگره بادشاه کشتی خواهد رفت بادشاه متحیر شده بسبب جرات فرمود منجمان را قید دارند نهار کسے از شهر برکوه نرود چنانچه بروز موعود منتظر بودند که ناگاه ابر و باد پیش آمد و اندکے بارید و برطرف شد بادشاه از منجمان پرسید که ساعت گذشت گفتند آرے و نیز گفتند که کشتی بر کنگره روان معلوم میشود چون دریافتند سنگے از کنگره خم شده بود و پوست بادام بران افتاده بود و مورچه مع کاسے در دست دران بادام در آب جمع گشته هم‌چو کشتی میگردید معلوم کردند که این باعث غلطی منجمان شد و نیز فرمود که سلطان محمود را با منجمان سروکارے بود ابومعشر منجم را حکم کرد که هر جا که یابند بکشند چنانچه گریختند هرزنکه خود رفت و گفت اوکهلی را سرنگون کرده بر لگنی آب پر کرده نهد و بران نشست چون مر[دم] [با]دشاه بنابر تجسس رفتند نیافتند آخرش از منجمان خصوصاً از ابوالحسان وغیره پرسید کجاست بعد دریافت عرض کردند که جانب جنوب است در شهرے که گرد او آب است و دران مناره ایست آهنی بران مناره نشسته است بادشاه دانست که حرام‌زاده ایست جاے خواهد بود پس منادی امن کرد حاضر شد و قصه خود باز گفت هر یکے گفت چون در نجوم حکما آثار ظاهر میشود چرا آدم کم عقل معتقد نگردد فرمود بدا اعتقادے اهل اسلام از انکار نیست فرمود که ما را هم اینقدر اعتقاد از نجوم است چنانچه از نبض و قاروره بعض حالات نبض معلوم میگردد هم‌چنین از بعض علامات و قواعد نجوم حال حادثات معلوم میشود این ها علامات اند سببهات نیست اگر خدا میخواهد بظهور مے آرد والا لا ذکر تاثیرات نجوم هم است مثل تاثیر آتش وغیره اشیا باشد شخصے از دور آمده در میان سخن عرض کرد که حضرت قطب زمانه اند ارشاد شد استغفرالله باز فرمود از همین جهت زمانه خراب است که هم‌چو من قطب اند پس فرمود حضرت بهاءالدین ذکریا بطلب بادشاه قتبه (؟) آمده بودند حضرت نظام الدین اولیا ضیافت کردند در میان طعام

سر کہ انگوری ہم بود حضرت رکن عالم سرکہ را از میان خویش کشیدند و پسندیدند حضرت سلطان المشائخ فرمود از جہت وطن جواب داد کہ از ہمین جہت ترش است پس فرمود ہمچنین حال قطبیت است باز فرمود در میان کتب حضرات چشتیہ مسطور است کہ پیش جنازہ حضرت سلطان المشائخ قوالان میسرودند این غزل سے سرو سیمینا بصحرا میروی - سخت بیمہری کہ بے ما میروی - اے تماشاگاہ عالم روئے تو - تو کجا بہر تماشا میروی - پس سلطان المشائخ را وجد شد چنانچہ دست بلند کرد حضرت رکن عالم قوالان را منع کردہ دست را در صندوق کرد و این بزرگ نماز جنازہ ہم خواند شخصے عرض کرد کہ از آواز تبسم وضو ہم در نماز مے رود ارشاد شد ضحک مصطلحہ فقہا سہ مرتبہ دارد تبسم کہ دندان سپید شود و آواز نہ برآید از این نماز نہ وضو میرود و ضحک کہ خود آواز شنود و دیگران گرد و پیش نہ شنوند ناقض نماز است قہقہہ کہ دیگران ہم شنوند آن ناقض وضو و نماز ہر دو است از تجربہ نوشتہ چہار ملک گویا ہر چہار جانوران است عرب بر شتر کہ در ہمہ کار فیل و گاو در ہند و اسپ در توران و قاطر در ایران باز ارشاد شد کہ خچر را نسل نمیشود عقیم است روزے محمد عارف نامی بزرگ بیعت نمود و اظہار کرد کہ ہر چند عزم بیعت از مدت بود لیکن الحال خوابے دیدہ ام کہ گویا ہر دو دست بندہ گرفتہ اند لہذا عجلت نمودم ارشاد شد کہ معلوم نیست کہ دسیاطین تیمور بسر اختنہ نمیکنند و این روایت شاید غلط باشد مردم میگویند پس فرمود آبا و اجداد شان مجوسی بودند و سوائے ذریت حضرت ابراہیم ختنہ در ہیچ قوم نیست و نبود دیگر انبیا علیہم السلام مختون منقول شدند سوائے حضرت ابراہیم و چہ سابق و چہ لاحق حضرت ابراہیم را خدا برائے اعلان این رسم مختون نکردہ بود حضرت ابراہیم اولاد خود را ختنہ میکرد پس فرمود کہ در توریت دیدہ ام کہ این داغ خدا بود بر ابراہیم و در ذریت او ہم چنان جاریست گویا خاصگان خدا غلام او شدند پس فرمود کہ مجوس الحاد میکنند بدین حرکت پس جواب ہا گفتہ اند یکے از آنہا آنست کہ حکما میگویند در ختنہ مکشوف او را کسب لذت کم میگردد لہذا این عضو را کہ مبدا

شهوت جماع است این حکمت کردند ونیز سے باید که بر عنین بدن هم علامتے باشد اگر [illegible]
وغیره مے کردند خوب نه بود پس چنین کردند که مستور باشد وچون در عنین وقت غلبه
شهوت بلیغ تنبیه شود واز حرکات باز مانده داند علامت کیست ارشاد شد که معنی
ربیع عند اطبا آنست که قرب الشمس و وجود الامطار ومعنی صیف قرب الشمس وفقد
ان الامطار ومعنی خریف آنکه بعد الشمس مع فقدان الامطار ومعنی شتا بعد الشمس
مع کثرت البروج والامطار این امر معمول در ولایت است اما در هند ومصر بعد الشتا فصلے
که آفتاب نزدیک مے آید وبارش نمی شود وبعد الصیف ربیع است که قرب آفتاب
وکثرت امطار دران می باشد واگرچه بهار را برشکال میگویند خریف وشتا بدستور
پس چون گرمی بیان ونقریر شش رت ونام آنها ونحو بیان فرمود پس ذکر سخن غیر منضبط بمیان
آمد ارشاد شد که کسے لیلی ومجنون را بمعنی گفته چنانچه میگوید ــ لیلی زدریچه تکلم
میکرد بفارسی تبسم ــ باباے تو بازده نخود داشت ــ دحت سبزه واسفناخ میکاشت
ارشاد شد که ملا شفیقے شاعر را پادشاه وقت گفت شعر دروغ مگوے گفت ــ
چشمان تو زیر ابروان است ــ دندان تو جمله در دهان است ــ پادشاه بغصه فرموده
که باز راست بگو گفت ــ در هر قند گربه گهه نخورد ــ در بحار الخروس شرح نزاست
مردمان راسپان این هر دو چشم ها زیر ابروان زیر است در حدیث شریف وارد است
که اصدق کلمة قالها الشاعر قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل این مصرعه را خوانده فرمود که
سخن بی اصل بسیار شد کفاره آن میکنم شخصے نقل کرده که فلان مجذوب را دست وپا روز
پنجشنبه جدا میشود درجواب ارشاد شد که درکتاب ندیده ام مگر مشهور میکنند والله اعلم
بالصواب در تذکره ارشاد شد که روزے درعهد نجف خان شخصے از اسپ او فتاد
چون توپ را ازان راه مے بردند ضبط نتوانست کرد توپ هر عضو وے [illegible] برگاوان برآن
شخص گذر کردند مردم دانستند که مرده باشد بعد مردم او را برخاست ونقل کرد که بعض یاد نیم

حدیث کوفی و عراقی را گذاشته معمول داشتم همچنین شافعی جمیع حدیثها جمع کرده آنچه ازان مرجح و صحیح انگاشته
بنای عمل بران گذاشته و امام احمد بر ظاهر حدیث بنا کرده اگر متعارض شوند ترتیب کرده بعضی جا بعضی و بعضی
جا بعضی و اگر حلال و حرام یکجا شوند حکم بر حرمت شود چنانچه عرب گفته اند که شافعی مذهب اگر وسوسه شود حنبلی شود
باز قصه نماز بی قریظه و نماز عصر و عمل صحابه و هر یک مصیب داشتن آنحضرت بیان فرمود دیگر قصه حسنه خوردن
انکس بیت و آمدن برای استفسار و حکم مخالف هر چهار صحابه و تصویب هر یک ارشاد ساختند امام اعظم پیغمبر باشید که آنچه
احادیث پیش می آید کلمه شرایع رد می نمایم اگر موافق می یابم قبول میکنیم و الا قبول نمی نمایم لیکن بر سبیل و بلکه
معنی آنرا خوب نمی شناسم شاید تحقیقی داشته باشند یا سیاستا فرمود چنانچه مسئله نقض وضو از مس ذکر ظاهر
حدیث دلالت بران دارد لیکن خلاف قاعده کلیه باز فرمود که قیاس ابی حنیفه از کیسه خود نه بر آورده بر ظاهر
حدیث ترجیح میدهد بلکه آنچه خلاف اصول کلیه که قرآن شریف و حدیث مشهوره باشند میشنود می پسندد و عمل برایهم
نمی نماید بلکه تاویل آن مینماید پس فرمود که در دنیا هم همچنین میکنند که آنچه در سند خود و آئین نوشته می یابند
خلاف آن گو روایت زیاد شاه کنند تاویل مینمایند پس فرمود بموجب قواعد خود ها هر چهار مذهب صحیح اند اما موافق
قاعده کلیه مذهب حنفی و موافق قواعد حدیث و تنقیح ان مذهب شافعی چنانچه اکثر محدثین شافعی گذشته اند بلکه بخاری
که خود مجتهد و پیغمبر بود اگرچه بسیار بزرگ بود لیکن خطا در اجتهاد وی اکثر می بود چنانچه در مسئله رضاعت از شیر
بز و برای همین از بخارا بدر کردندش درین محل عالمی عرض نمود که تمام ترکستان هم حنفی اند فرمودند اکثر عرب
شافعی در روم و بغداد و بخارا حنفی بلکه شهر که دو حصه حنفی و سیوم رافضی اند درانثاء ذکر زیارت بزرگان آنجا
خصوصا شاه علی محمد صاحب توجه شان بحال مریدی ارشاد فرمود که بقول اهل الله مدت ایشان نعمت عظیم
است و ترا خدا تعالی نصیب کرده ارشاد شد سید احمد از قبیله بنی رفاع فرزندان جعفر صادق علی الرضی بودند
وفات روز پنجشنبه بیست و دوم جمادی الاول سنه یک صد و هفتاد و هشت در شهر عبادان ارشاد شد قاهره نام
دار السلطنه مصر است بعضی جا چنان اتفاق می افتد نام شهر و ملک یک میشود مثل کشمیر و گجرات شخصی که تازه
مرید گشته بود طلب اشغال کرد ارشاد فرمود که اینوقت دل طرف دیگر متوجه است هرگاه بایکه متوجه شده باشند بشود دوباره
دیگر خواهی آمد در جواب سائلی ارشاد شد که اگر در اعتکاف واجب وقت نذر نیت بیرون رفتن بنا بر عیادت مریض ...

جنازه و حضور مجلس علم دگرفتن توجهه که اهم منجمله حضور مجلس علم است کرده باشد حاضر شده باشد
والا نه و در اعتکاف سنتی بی نذر وقت نیت هم لا باس به و ادای نذر واجب اعتکاف در صوم رمضان
شریف اگر نیت رمضان کرده باشد میشود والا صوم در ماه دیگر ادا کند و نزد حنیفه اعتکاف بی صوم
در نفل سوای رمضان درست است و نزد بعضی نه ثم اقل الاعتکاف النفل یوم لدی الامام دنا الاجل و اکثر
النهار عند الثانی و ساعة فی مذهب الشیبانی اگر در مسجد داخل شود و نیت اعتکاف نماید تا خروج مسجد هم جائز است
در تذکره ارشاد شد که سکندر و فریدر از جمله انگریزان با من صحبتها داشته اند و فریدر که قابل و قابلیت دوست
است از من چیزی خوانده و سکندر جاهل است از جهت من هیچ کودکان گوکا الشیایان را چندان اعتقاد از
تعویذ و طومار نیست لیکن باضطرار رجوع کرد اتفاقا چنین اتفاق افتاد که جمله فرزندان هستند و ششین هم دو سه
بار آمده لیکن جاهل بر تعلق چنانچه روزی برای دیدن مولد در شهر کهنه رفت و قصد کرد بجای مولد
بنای طیار کند چنانچه بنا کرده بود مگر درست نشد چنانچه حسب ذکر پرسیده بود ارشاد شد که شین
انگریز سوال کرد که باعث این چیست که آب چاه شهر کهنه بعض بعض شیرین شده است گفتم از دو
جهت اول آنکه چون آبادی میشود قاذورات اثر در زمین میکند بالطبع آب را خلل میکند چون
ویران شد آن چیزها موقوف شد باز بدستور بهتر گشت و نیز در آبادانی برای آب راهها مینمایند چون
ویران شد راهها بند گشت آب در زمین نفوذ میکند پس شیرین میگردد باز فرمود که ستیلیس صاحب
که قابل دوست بود و بنده را هم طلبیده بود و میخواست که بیاید غرضیکه معرفت تفضل حسین خان
که علمه کامل بود و چون منزل میکرد ملاقی میشد حافظ نور الله را که خوشنویسی کامل بود تقریب کرده
ملاقات کنانید قطع گذرانیدند در آن اول اول همین نوشته بود که در اخلاق محسنین گفته هرگاه لفظ
نذالهم اله پس همین بیت خال صاحب داد کمال نادم شدند پس فرمود که لطیفه خوب گفته بود هر اهم سپید
افتاد یکبار در فرنگ شاعری مدح بادشاه میکرد چون بادشاه شکست خورد مدح مسلط هم مینمود چون
باز بادشاه آمد باز بدستور حاضر شد روزی بادشاه گفت تو رفیق با انجا هم حاضر میشدی و مدح می
گفتی عرض کرد که آنچه مدح شما میکردم اظهار خوبی شعر محض مدح او شدم باره ذکر تحفه دو در خواست جواب

حسن رضا خان را از تفضل حسین خان و قبول نکردنش بمیان آمد پس فرمود که شخصی هم نام
من در اکبرآباد صاحب شرح هدایه نسخه مختصر مسمی بکشف الغطا نوشته بود شاهجهان در ایران فرستاد
جواب اهم نشد آنکس دو مسئله تقریر کرده بود که خلاصه اش آنکه سنی و شیعی قایل تواتراند و محال است
خلاف آن پس کتمان امر حد تواتر هم غلط و محال باشد اگر حضرت علی را خلافت شده بود پس چندین هزار
آدم کتمان کردند محال لازم آید و ثبوت بلکه وجود حضرت علی و جناب پیغمبر غلط گردد بر همین دو مسئله
بنا کرده و در تحفه بخوبی این هم داخل است ایزد بخش رسا شرح کشف الغطا هم کرده ارشاد شد که عیادت
بشب چهار شنبه روز موقوف نیست هرگاه خواهد برود و منع آن غلط است ارشاد شد که شخصی از حضرت قبله گاهی
عرض میکرد که در جزیره رفته بودم آنجا سوای نارجیل و ماهی از قسم طعام نمیشود دیگر اینکه از ملک دیگر بیارند
چنانچه آنکس هشتاد روز طعام از ترکیب همین هر دو خوردن میدانم از سید احمد صاحب که از اجلای خلفا
حضرت اند عند التذکره ارشاد شد که دنیا جای بکهیر است اگر بسند شود بهتر است باز فرمود که سابق از این
در دل میگفتم که مادر و پدر تمام احسانها کردند مگر که خدا ساخته در بند انداختند باز چون مولوی فخر الدین صاحب را
دیدم که سوای یک پسر که او را هم همشیره خود که در دکهن جا داده آمده بود و متکفل پرورشش آن بزرگ بود
و آنجا بکمال بی تعلقی میگذرانیدند لیکن در فکر احتیاجات مصروف بودند که مردم در فکر اهل و عیال خویش
پس شکر جناب ایزدی کردم مریدی عرض کرد که اسپ ماده عقریب است خرید کنم یا نه ارشاد شد که در حدیث
آمده نحوست در سه چیز زن و حویلی و اسپ میباشد اشقر که آنرا سمند و شرغه گویند و مشکی و پنجکلیان محجل بهتر
میباشد پس فرمود شعر سمند سینه زانوی بی نشان پنج بهر جا که پای برود زر فشان دیگر پس
فرمود ارجل در حدیث منع است و ستاره پیشانی را تجربه کاران بد دانند این را اکثر اهل تجربه بد
دانند ارشاد شد که چوب ساج خوش چوب است بعربی ساج گویند در حدیث آمده که عثمان سقف نبوی
از ساج کرده بود و اهل بصره از اهل کوفه میگفتند که من از ساج و عاج و دیباج اکثر ارشاد ابکم نحن اکثر
ساجا و عاجا و دیباجا این سه چیز مشهور است شخصی عرض کرد که در سیاحت دیده ام که سنگ الجائح
هیزم همه میکنند و میسوزند فرمود در کشمیر در شادیها درخت چلغوزه از کمال محتاجی مشعل میسوزند ارشاد شد

فانم که یکی از مستفیضان جد شریف بود صاحب توجه و کشف چنانچه هرگاه حضرت
میکرد برادران خود را برای تنظیم او می فرستاد بلکه طعام مرغوب آنحضرت هم طیار میکنانید
ع پیش آمده که حضرت بخانه اش بهر رفت تسبیح در راه افتاد این بزرگ ادر خود را جلد بنید
ل کرد که فلان جا افتاده است جلد برو و بیار رفتند یافتند چنانچه ارشاد شد که محمد مرتضی
در حور دبلی شریفه مذکور در وقت جدم از زبانی والد خود شنیده ام تحقیق است درین هیچ شبهگی نیست
رچه این چنین قصه های تاثیرات سنگ و چوب بسیار شنیده ام لیکن این مثل دیدن است و غریب البعد
و انیست که محمد مرتضی بطور شایقان جفت قرقره پرورش کرده بود ناگاه یکی کور شد بکمال وقت پرورش
مینمود بعد چندی یکی از آنها پرواز کرده رفت زیاده باعث ملول گردید بعد هفته یا کم چوبی در پنجه گرفته
ماده خود کور داد او بچشم خود مالید بینا شد کودک مذکور بکمال بشاشت آن چوب را در دستار
بسته روانه شد که باب یاران خود گوید ناگاه جنازه دید روان و پیش پیش دو پهلوان سیاه و
کشتی میکردند درین تعجب روان شده از هر که می پرسید او میگفت دیوانه است همچنین این شخص تا
ان تا بیرون شهر رفت ناگاه در قبر او یکی سفید غالب آمده همراه مرده رفت این شخص شور کرد که چون زنها را
همراه او دفن میکنند مردم او را دیوانه گفته ناخوش شدند و از پهلوان سیاه شخص کرد او گفت [illegible] کسی هم
بدین عمل نیک وی بد ام پیش هر جنازه همین معامله میکنم اینوقت عمل نیک غالب آمده همراه رفت هر اینرا کرده داد
شخص معلوم کرد که از اثر چوب خدا هد بود چون از دستار برکند هیچ شنود از آن پس مانده بود و بسیار کور بینا شدند بعد
ی مرهم بکار آمد همچنین حجر یرقان هم از همین طور یافته اند یعنی بچه خفاش را زعفرانی میکنند او میدانند که یرقان
ده است حجر یرقان می آرد و اخذ میکنند همچنین در کشتان حجر مسطر یعنی هرگاه زیر آسمان دارند ابر می بارد و عجائب
تاثیرات سنگ و چوب بسیار است خدا خوب میداند ارشاد شد مرتضی این هم دیده بودم لیکن قصه اتفاق پرسید این شده
بهت صحابت مولوی جلد سد صاحب سوال کردند که جانوران آنکشف میباشد و سود بطور جبلت یعنی خواص شیا را
داند ارشاد شد که او در حدیث دیدم که ابو ایوب صحابی جلیل القدر بر قبر آنحضرت رو نهاده میگریستند پس این
یل ها از مستفتین فقها که بنا بر بوسه قبر مادر و پدر و پیر و مرشد منع میکردند نجات شد الحمد لله علی ذالک چون مرید

راخط طلب نیاز بر ضرورتی بکمال تاکید از وطنش آمده بود که این بار رفتن تو بسیار گران است و هر روز بکار
یاد خواهی آمد آنگه مرید خواست که فسخ عزم نماید فرمود چون پیدای ضروری است صاحب ولی از بهر دلی سخت گر
به تاریخ و وقت مقرر نموده جانب سه کهنه ده رفت از آنجا شد آن مرید عرض کرده فرستاد که اگر آنجا دیر شود همون جا جا
رخصت شوم فرمود می آیم چون بعید است تشریف خواهی باشد از آن مرید که منتظر بود و به انتظار رخصت کشید عذر دیر رسی بیان فرمود بسیار
آنگه مرید عرض کرد که باز تجدید توبه میکنم دستگیری تا رفتن باید و از اهل علم چه شود مصافحه بیعت تازه فرمود و از طرف بعض مردم
نیابتاً آنگه مرید توبه و مصافحه نموده و بیعت کرد و رخصت شد هنگام رخصت آنگه مرید بر پای شریف افتاد و دست بسته عرض کرد که بنده
هیچ عمل و بضاعتی ندارد که بران دل نهد مگر محبت حضرت که در دل خود می یابد و همین او وسیله نجات می انگارد امید دارد که تا
که محبت حضرت در ترقی باشد بران بماند و همبران حشر شود و در بیعت شما یاران مرید تقلید کرد و زار زار قدم شریف گرفته
میگریست و الحاح میکرد و میگفت بعض مردم بنا بر نجات عاقبت و بعض بنا بر استفاده قلبی و علمی و حالی مرید میشوند و بنده
محض بنا بر عشق با حضرت مرید شده است و میخواهد که همیشه در وقت زیستن و مردن و قیامت عشق باخته باشد و چنانچه در دنیا
بمحبت شده در عقبی هم همو بمحبت باشد و آنحضرت هم بار او بهشت و دوزخ هر جا که باشند بنده را نگذارند بنده را همین
منظور است کار از بهشت ندارم نه پروای دوزخ در بیعت شما همه مردم و زن و غلام کنیزک حاضران [illegible] زار زار میگریستند
راهم رحلتی در گرفت اول که قدری بنا بر تعظیم رخصت خاسته بود تمام قد برخاست سر آنگه مرید در کنار گرفته اشکها
مبارک میریخت و توجه بلیغ در بیل آنگه مرید درخواست تبرک نعلین ملبوسه که بتقریبی وعده فرموده بود که در نیچه هنگام ارشاد
بده آنگه مرید از دست خود خواست که نعلین که در پای شریف است و دستگیر از دست خود عنایت کرد و چون پای زاندرون
پاپوش [illegible] نو فرستادند مرضی آنگه مرید همین کهنه بود و آنحضرت هم ارشاد فرمود که همون باشد و شیرینی و میوه از اندرون طلب
بان مرید کرامت کرد و بنابر رخصتش تا بیرون محل همراه دو سه قدم در دائره آمد و مردم و آنگه مرید و آنحضرت همه در گریه بودند و آن
بدر خواست آنگه مرید وعده باهم بودن و دعائی از دیاد محبت و بار ملاقات یکبار دیگر فرمود و بکمال محبت و عنایت دعا گو یان
اشک ریزان رخصت فرمود و بکبر سه کرسینه چسپانید و مردم را اذن برای ذان [illegible] اکثر تا دریا قریب کس
ناشاوره آمدند و رخصت کردند

الحمد لله والمنة که نسخه ملفوظات طیبات زبدة الکاملین قدوة الواصلین حضرت مولانا شاه
عبد العزیز صاحب دهلوی قدس سره بماه ذیقعده سنه ۱۳۱۴ هـ حلیه طبع پوشید